

تفکری در حیات بهائی

باید مدعی محبت الهی الیوم به جمیع شئون
از دوش ممتاز باشد...

مندرجات

صفحه

۱-۲	معانی حیات
۳-۴	بندهی حقیقی
۵-۸	بهائی حقیقی
۹-۱۰	تا وقت باقی است
۱۱	رداء و تاج
۱۲-۱۵	علت امتداد طول عمر ظالم
۱۶-۱۷	هدایت به اعمال
۱۸	نفس اعمال هدایت جهان است
۱۹	هدایت نفوس
۲۰-۲۲	جواز امر به معروف و نهی از منکر
۲۳	لزوم اعمال نصایح و مواعظ به کردار است
۲۴-۲۵	خدمت و تحمّل سختی
۲۶-۲۸	هدایت به اعمال
۲۹-۳۱	لزوم اعمال
۳۲	اخلاق و اعمال
۳۳-۳۴	با تقدیس و انقطاع برهان حقانیت حضرت بهاءالله گردید
۳۵	اجرای حدود
۳۶-۳۷	فارق حق و باطل اعمال است
۳۸	از معروف گذشته و ناس را به منکر دعوت می کند
۳۹-۴۰	صدق و صداقت

۴۱-۴۸	وفا
۴۹	امانت
۵۰	امانت و دیانت
۵۱-۵۲	نفوسی که دعوی محبت می‌کنند، سبب حزن حق
۵۳-۵۴	بسا خود را به حق نسبت داده و سبب تزییع امرالله شده‌اند
۵۵	عمل نالایق احبّاء
۵۶	بیان و اعمال به مرآت کینونت است
۵۷-۵۹	معنی تقوا
۶۰	سبب آفات و بلیات
۶۱-۶۳	درباره امتحانات
۶۴-۶۶	صرّافان وجود
۶۷-۶۹	ظلم شهوت
۷۰	غلبه بر شهوات
۷۱	تقوا
۷۲-۷۳	نفس و هوی
۷۴-۷۵	غیبت
۷۶-۷۹	نظافت
۸۰	عصمت
۸۱-۸۵	عفت و عصمت
۸۶	بوسیدن بی‌جا
۸۷-۸۸	راجع به لباس
۸۹-۹۱	حجاب

۹۶-۹۲	آرایش
۹۸-۹۷	راجع به جشن تولّد
۹۹	سزاوار لقب کنیز الهی
۱۰۱-۱۰۰	اهمیت لقب کنیز خدا
۱۰۲	قفس تن و هوی بشکند
۱۰۳	مشغولیت جسمانی و روحانی
۱۰۴	انقطاع
۱۰۶-۱۰۵	آثار حبّ الهی و انقطاع
۱۱۰-۱۰۷	در دین حریت اعمال نیست
۱۱۳-۱۱۱	عرفان و عمل
۱۱۵-۱۱۴	تقدیس ظاهر و باطن - صداقت
۱۲۱-۱۱۶	تقدیس و تنزیه
۱۲۲	قناعت و تجارت
۱۲۳	منع از مکاسب محرّمه
۱۲۶-۱۲۴	ادب به تعدیل اخلاق
۱۲۹-۱۲۷	درک اهمیت امر الهی، عدم معاشرت با اشرار
۱۳۰	رعایت سالمندان
۱۳۳-۱۳۱	خدمت والدین
۱۳۵-۱۳۴	افضل از اولاد
۱۳۷-۱۳۶	حیات
۱۳۸	مفتاح ابواب علوم و فنون
۱۴۰-۱۳۹	معنی استعداد

- ۱۴۱-۱۴۳ تقدم مصلحت امر
- ۱۴۴ راجع به عدم ثبت ازدواج
- ۱۴۵ هر کس مسئول اعمال خود است
- ۱۴۶-۱۴۷ مدافعه در امر الله تولید مشاغل عظیمه نماید
- ۱۴۸ بهائی حقیقی

معانی حیات

حیات: زندگی، زنده بودن، زنده شدن.

زنده: حَیّ مقابل مرده و زندگی حیات و بقا است.

(فرهنگ خیام)

حَيَّوَان: (در اصل مصدر حَيَّيَان بوده است که یاء ثانی را بدل به واو

نموده‌اند) به معنای زندگی و حیات (در نقیض مرگ و موت) و گفته‌اند:

الْحَيَّوَانُ فِي الْجَنَّةِ وَالْحَيَاةُ فِي الدُّنْيَا.

(نوزده هزار لغت)

حَيَوَة: (عربی) زندگی و زیست کردن و در فارسی با الف نویسند.

حَيَّوَان: (عربی) هر جنبنده که زنده است.

(فرهنگ خیام، ص ۱۶۶)

حیات: زندگی و حَیّ یعنی زنده و در اصطلاح متجلی شدن به نور

اقدس الهی است در ظلّ انوار ساطعه‌ی او که سبب آن ترک علایق دنیوی و

امیال شهوانی است...

لاهیجی گوید: همان‌طوری که ممات بر سه نوع است؛ حیات نیز بر سه

نوع است:

یکی: حیاتی است که در هر طرفة‌العین به تجلّی نفس رحمانی و امداد

وجود متواتر می‌رسد.

دوم: حیاتی است ابدی قلبی که به واسطه‌ی انسلاخ از صفات نفسانی

و اتّصاف به صفات قلبی حاصل می‌گردد.

سوّم: حیاتی است که برازخ مثالی و ملکوتی به حسب حال هر کسی

است. (حایل بین دو چیز، واسط و در میان عالم بعد از موت واسطه میان عالم و آخرت است.)

عبدالله انصاری گوید: حیات معرفت دیگر است و حیات بشریت

دیگر.

عالمیان به حیات بشریت زنده‌اند و دوستان به حیات معرفت حیات

بشریت روزی به سرآید... و حیات معرفت هرگز روا نباشد که به سرآید...

(فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، ص ۱۸۱)

زندگی: امید و حرکت.

(شعار سابق دانشگاه ملی)

زندگی زندگی قبول اقبال محبوب را گویند.

(فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی)

زندگی: زندگی در صدف خویش گهر ساختن است.

(اقبال لاهوری، از روزنامه کیهان سه شنبه ۱۵ شهریور ۱۳۷۳)

بندهی حقیقی

قوله الاحلی: «... یکی از حضار عرض نمود: چه کنم تا بندهی حقیقی باشم؟ امر فرمودند: به موجب تعالیم حضرت بهاءالله عمل نمایید نه آنکه فقط بخوانید؛ بلکه عمل به موجب کلمات مکنونه و سایر وصایای الهیه نمایید. هرچه من بگویم نمی از بحور قلم اعلی و قطره‌ای از بحر زخار فضل و عطایای جمال ابهی نمی شود... انسان باید به صفات الهیه متصف باشد و در زمره‌ی علین درآید. این تعالیم، قطره‌ای از بحور مستوره در کلمات مکنونه است... اگر به موجب تعالیم الهی عمل کنیم؛ فَوَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ. مانند سراج روشن شویم؛ اما اگر عمل نکنیم؛ وای بر حال چنان نفوسی که بر تعالیم بهاءالله مطلع شوند و بدانند که سبب نجات ابدی است و تقرّب الهی و با وجود این عمل نکنند... پس باید شب و روز بکوشیم تا به موجب تعالیم الهیه عمل نمایم.» (سفرنامه، ص ۲۶۶. مائده آسمانی، ج ۵، صص ۱۴۰-۱۳۹)

قوله الاحلی: «عرض کردند: چه کنیم که سبب انتشار امرالله گردیم؟ فرمودند: به موجب تعالیم بهاءالله عمل کنید. بسیاری تعالیم الهیه را می خوانند؛ اما در موقع عمل فراموش می نمایند؛ بهائی حقیقی کسی است که به موجب تعالیم مبارکه عمل نماید.» (بدایع الآثار، ج ۲، ص ۲۵۸)

قوله الاحلی: «عرض می کرد: چه کنم که این تعالیم مبارکه را بتوانم عمل نمایم؟ عیوب را نبینم و حالت تحمل داشته باشم؟ فرمودند: همیشه

ملتفت حال خود باش؛ ببین چه نقصی داری. کوشش نما تا آن را اصلاح کنی. چشم انسان هم کور است و هم ذره بین. کور است از دیدن نقایص خود، بینا و دوربین است در خطاهای دیگران... مقام شما هم مقام رفیعی است که در این ایام به افق حقیقت توجه نمودید. بعدها نفوس بسیاری مؤمن خواهند شد ولی کسانی که در بدایت ظهور؛ حق را شناخته‌اند؛ سعادت ابدی دارند؛ زیرا در یوم امتحان ایمان و اطمینان حاصل نموده‌اند.»

(بدایع الآثار، ج ۲، ص ۳۱۰)

بهائی حقیقی

قوله الاحلی: «... اساس دین الله اکتساب کمالات است و استفاضه از فیوضات. مقصد از ایمان و ایقان، تزیین حقایق انسانی به فیض کمالات ربّانی است اگر این حصول نیابد؛ حقیقت حرمان است و عذاب نیران. پس بهائیان باید نظر به این امر دقیق نمایند که مانند سایر ادیان به عربده و های و هوی و لفظ بی معنی کفایت نمایند. بلکه به جمیع شئون از خصایل و فضایل رحمانی و روش و رفتار نفوس ربّانی، قیام کنند و ثابت نمایند که بهائی حقیقی هستند؛ نه لفظ بی معنی. و بهائی این است که شب و روز بکوشد تا در مراتب وجود ترقی و صعود نماید و نهایت آرزوی هر یک این باشد که نوعی روش و حرکت نماید که جمیع بشر از آن مستفیض و منور گردند و نقطه نظرگاهش همواره خلق و خوی حقّ باشد و روش و سلوکش سبب ترقیات نامتناهیّه گردد. به قدر قوه، رحمت عالمیان شود و به قدر استعداد موهبت عالم انسان گردد. چون به این مواهب موفق شود؛ می توان گفت که بهائی است و الا در این دور مبارک که فخر قرون و اعصار است؛ ایمان عبارت از اقرار به وحدانیت الهیه نه، بلکه قیام به جمیع شئون و کمالات ایمان است.»

(گنجینه حدود و احکام، صص ۹-۸)

قوله الاحلی: «... پس به موجب تعالیم بهاءالله عمل کنید تا بهائی حقیقی شوید. اگر چنین شود هر یک از شما مثل مشعلی روشن گردید. بلکه مانند ستاره درخشنده شوید که الی الابد روشن است. تعالیم حضرت بهاءالله را

بخوانید به موجب آن عمل نمایید تا تأییدات الهی، پیاپی بیاید.»
(خطابات مبارکه، ج ۱، ص ۱۶۷)

هُوَ الْبَهِيُّ الْآبِيُّ

هَذَا مَا نُزِلَ مِنْ جَبْرُوتِ الْعِزَّةِ بِلِسَانِ الْقُدْرَةِ وَالْقُوَّةِ عَلَى النَّيْنِ مِنْ قَبْلِ وَ إِنَّا
أَخَذْنَا جَوَاهِرَهُ وَ أَقْمِصْنَاهُ قَمِيصَ الْأَخْتِصَارِ فَضْلاً عَلَى الْأَخْبَارِ لِيُوفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ وَ
يُؤَدُّوا أَمَانَاتِهِ فِي أَنْفُسِهِمْ وَ لِيَكُونَنَّ بِجَوْهَرِ التَّقَى فِي أَرْضِ الرُّوحِ مِنَ الْفَائِزِينَ.
(مقدمه‌ی کلمات مکنونه)

مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: (او نور انوار است. این است آنچه که از جبروت عزت به لسان قدرت و قوت، بر انبیاء از قبل نازل شده. و همانا ما جواهرش را گرفتیم و آن را پیراهن اختصار پوشانیدیم. فضلی است بر دانایان تا این که به عهد خداوند وفا کنند و اماناتش را در نفس هایشان اداء نمایند و تا این که البته، البته به جوهر پرهیزگاری در ارض روح، از فائزین باشند.)

قوله الاحلی: «طراز چهارم: فی الْأَمَانَةِ إِنَّهَا بَابُ الْأَطْمِينَانِ لِمَنْ فِي
الْإِمْكَانِ وَ آيَةُ الْعِزَّةِ مِنْ لَدِي الرَّحْمَنِ مَنْ فَازَ بِهَا فَازَ بِكُنُوزِ الثَّرْوَةِ وَ الْغِنَاءِ.»

مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: (به درستی که در امانت، برای کسانی که در عالمند باب اطمینان و نشانه‌ی عزت است؛ از نزد پروردگار رحمان. کسی که به آن فائز شد؛ به گنج‌های ثروت و غنا فائز شده.) امانت باب اعظم است از برای راحت و اطمینان خلق. قوام هر امری از امور به او منوط بوده و هست و عوالم عزت و رفعت و ثروت به نور آن روشن و منیر. چندی قبل این ذکر احلی از قلم اعلی نازل:

«إِنَّا نَذْكُرُ الْأَمَانَةَ وَ مَقَامَهَا عِنْدَ اللَّهِ رَبِّكَ وَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ. إِنَّا قَصَدْنَا
يَوْمًا مِنَ الْأَيَّامِ جَزِيرَتَنَا الْخَضْرَاءَ فَلَمَّا وَرَدْنَا رَأَيْنَا أَنْهَاراً جَارِيَةً وَ أَشْجَارَهَا مُلْتَفَةً وَ

كَانَتْ الشَّمْسُ تَلْعَبُ فِي خِلَالِ الْأَشْجَارِ تَوَجَّهْنَا إِلَى الْيَمِينِ رَأَيْنَاهُ مَا لَا يَتَحَرَّكُ
الْقَلَمُ عَلَى ذِكْرِهِ وَ ذَكَرِ مَا شَاهَدْتَ عَيْنُ مُوَلَّى الْوَرَى فِي ذَاكَ الْمَقَامِ الْأَلْفِ
الْأَشْرَفِ الْمُبَارَكِ الْأَعْلَى ثُمَّ أَقْبَلْنَا إِلَى الْيَسَارِ شَاهَدْنَا طَلْعَةَ شَاهَدْنَا طَلْعَةَ مِنْ
طَلْعَاتِ الْفِرْدَوْسِ الْأَعْلَى قَائِمَةً عَلَى عَمُودٍ مِنَ النُّورِ وَ نَادَتْ بِأَعْلَى النَّدَاءِ يَا مَلَاءَ
الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ انظُرُوا جَمَالِي وَ نُورِي وَ ظُهُورِي وَ إِشْرَاقِي تَاللهِ الْحَقُّ أَنَا الْأَمَانَةُ
وَ ظُهُورُهَا وَ حُسْنُهَا وَ أَجْرُ لِمَنْ تَمَسَّكَ بِهَا وَ عَرَفَ شَأْنَهَا وَ مَقَامَهَا وَ تَشَبَّثَ
بِذَيْلِهَا أَنَا الزَّيْنَةُ الْكُبْرَى لِأَهْلِ الْبِهَاءِ وَ طِرَازُ الْعِزِّ لِمَنْ فِي مَلَكُوتِ الْإِنشَاءِ وَ أَنَا
السَّبَبُ الْأَعْظَمُ لِثَرْوَةِ الْعَالَمِ وَ أَفْقُ الْإِطْمِينَانِ لِأَهْلِ الْإِمْكَانِ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا لَكَ مَا
يُقَرِّبُ الْعِبَادَ إِلَى مَالِكِ الْإِبْجَادِ. يَا أَهْلَ الْبِهَاءِ أَنْهَا أَحْسَنُ طِرَازٍ لِهَيْبَاكُمُ وَ أَبْهَى
إِكْلِيلٍ لِرُؤُوسِكُمْ خُذُوهَا أَمْرًا مِنْ لَدُنِّ أَمِيرِ خَبِيرٍ...»

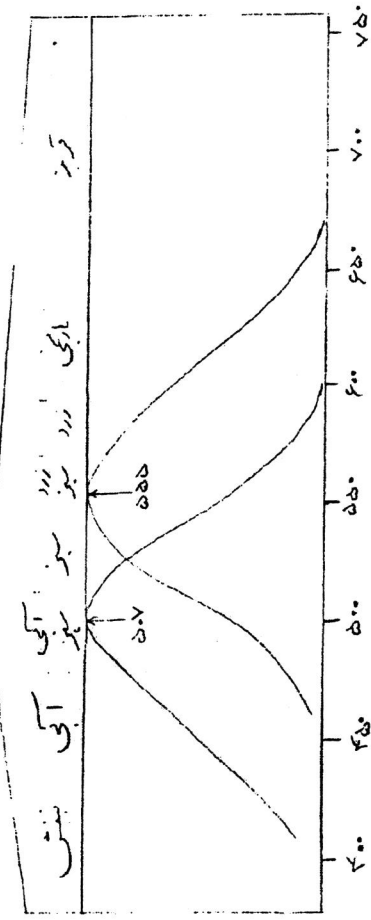
(اشراقات، صص ۱۵۳-۱۵۲ و ۷۳-۷۲)

مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: (همانا برای تو امانت و جایگاهش را نزد خداوند، پروردگار تو و پروردگار عرش عظیم، ذکر می‌کنیم. به درستی که روزی از ایام، قصد جزیره‌الخصرایمان را کردیم و هنگامی که وارد شدیم؛ نه‌هایش را جاری و درختانش را انبوه و پر شاخ و برگ دیدیم؛ در حالی که خورشید در خلال درختان بازی می‌کرد به سمت راست توجه کردیم آن‌را مشاهده کردیم که قلم در ذکرش حرکت نمی‌کند و نیز آن‌چه را که چشم مولی‌الوری در آن مقام‌الطف و اشرف‌مبارک‌اعلیٰ (نظاره فرمود)، ذکر نمی‌کند. سپس به سمت چپ روی آوردیم، طلعتی از جلوه‌های فردوس‌اعلیٰ را در حالی که به بانگ بلند ندا می‌نمود: ای اهل‌ارض و سماء! نظاره‌گر جمال و نور و ظهور و اشراقم باشید. قسم به خداوند حق، همانا منم امانت و ظهورش و حسنش و پاداش کسی که به آن (امانت) متمسک شد و به مقامش عارف شد و به ذیلش متوسل شد و منم زینت کبری برای اهل‌بهاء و زیور عزت برای کسانی که در ملکوت انشاء هستند و منم سبب اعظم برای ثروت عالم و منم افق اطمینان برای اهل‌عالم. این چنین برای تو نازل نمودیم آن‌چه را که عباد به مالک ایجاد تقرب

جویند. ای اهل بهاء! به درستی که امانت زینده‌ترین زیور است برای هیكل‌های شما و با شکوه‌ترین تاج است برای سرهای ما. آنرا بگیرید از نزد امرکننده‌ی آگاه.)

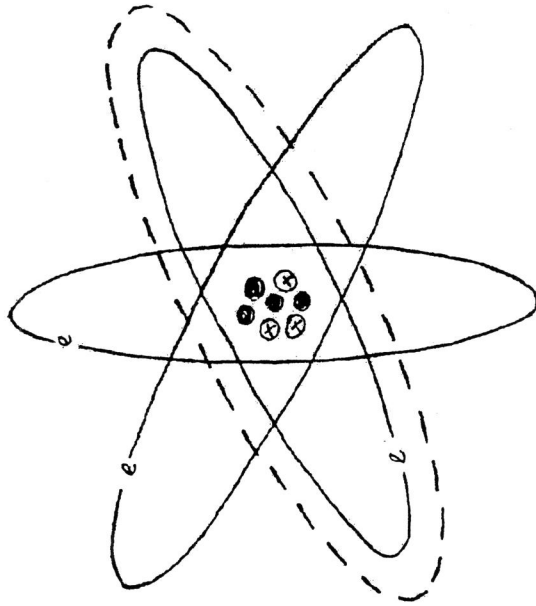
طول موج بر حسب متر

۱۰-۱۴	۱۰-۱۰	۱۰-۸	۱۰-۶	۱۰-۴	۱۰-۲	۱۰	۱۰.۴	۱۰.۶
پرواز	اشعه ایکس	پرتو بنفش	قرمز	دور قرمز	ارتباطات - امواج حارترین	راديو	تلفون	امواج الكتريكي A.C



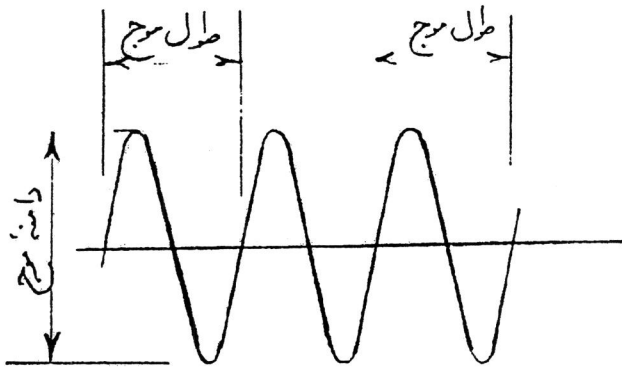
طول موج بر حسب سانتيمتر (۱۰-۹)

امواج الكترومانيك



- $e =$ اللكترون
- \oplus پروتون
- \otimes نيوترون

ساختار اتم



استاندارد امواج الکترومغناطیسی بصورت امواج

تا وقت باقی است

قوله تعالیٰ: «... چه شب‌ها که رفت و چه روزها که درگذشت و چه وقت‌ها که به آخر رسیده و چه ساعت‌ها که به انتها آمده و جز اشتغال دنیای فانی، نفسی که باقی مانده باطل نشود. عمرها چون برق می‌گذرد و فرق‌ها بر بستر تراب مقرر و منزل گیرد. دیگر چاره از دست رود و امور از شصت...»
(مجموعه الواح مبارکه، ص ۳۳۶)

قوله الاحلیٰ: «... چنین وقت و زمانی را باید بسیار غنیمت شمرد. دقیقه‌ای فتور نباید کرد. از راحت و آسایش و نعمت و آرایش و جان و مال باید منقطع شد. جمیع را فدای حضرت ملیک وجود کرد تا قوای ملکوتیه شدت نفوذ یابد و اشعه‌ی ساطعه در این عصر جدید، عالم افکار و عقول را روشن نماید.»
(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۳۳)

قوله الاحلیٰ: «آنچه سبب فوز و فلاح است؛ خدمت امرالله است والّا عمر بیهوده می‌گذرد و ابداً نتیجه‌ای ندارد.»
(مانده آسمانی، ج ۹، ص ۱۳۰)

قوله الاحلیٰ: «... ایام به سرآید و جز پشیمانی از برای اهل دنیا نماند. شرف عالم انسانی به سنوحات رحمتیه است نه به آرایش دنیویّه و العاقبة للمتقین.»
(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۶، ص ۱۲۰)

قوله الاحلی: «... این زندگانی، عالم فانی در اندک زمانی منتهی گردد
 و این عزت و ثروت و راحت و خوشی خاکدانی عنقریب زایل و فانی شود.
 خلق را به خدا بخوانید و نفوس را به روش و سلوک ملاءاعلی دعوت کنید.
 یتیمان را پدر مهربان گردید و بیچارگان را ملجاء و پناه شوید. معین هر
 مظلومی باشد و مجیر هر محروم. در فکر آن باشید که خدمت به هر نفسی از
 نوع بشر نمایید و به اعراض و انکار و استکبار و ظلم و عدوان اهمیت ندهید و
 اعتنا نکنید. بالعکس معامله نمایید و به حقیقت مهربان باشید نه به ظاهر و
 صورت. هر نفسی از احبای الهی باید فکر را در این حصر نماید که رحمت
 پروردگار باشد و موهبت آمرزگار. به هر نفسی برسد؛ خیری بنماید و نفعی
 برساند و سبب تحسین اخلاق گردد و تعدیل افکار، تا نور هدایت تابد و
 موهبت حضرت رحمانی احاطه نماید. محبت نور است در هر خانه بتابد و
 عداوت ظلمت است در هر کاشانه لانه نماید. ای احبای الهی! همتی بنماید که
 این ظلمت به کلی زایل گردد تا سر پنهان آشکار شود و حقایق اشیاء مشهود و
 عیان گردد.» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۱۲۰)

قوله الاحلی: «ای عمه‌ی حنون: تا وقت باقی است فرصت را غنیمت
 دار و یوسف مصر الهی را به ثمن بخش دراهم معدوده مفروش. (صحبت
 یوسف به از دراهم معدوده» دراهم معدود در این مقام نفوسی هستند که سبب
 احتجاج گردند و علت نقاب آن روی چون آفتاب. اگر ملاحظه گردد مقامات و
 شئون هر نفسی از روش و سلوک واضح و مشهود شود...»

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، ص ۱۸۰)

رداء و تاج

قوله الاحلی: «ای یاران و اماء رحمان! ید عنایت، احباء را ردایی از مواهب آسمانی در بر کرد و تاجی از فیض نامتناهی بر سر نهاد تا در این رستخیز، عالم انسانی جلوه‌ی ربّانی نمایند و چهره‌ی نورانی بنمایند و به تنزیه و تقدیس عالم فانی بیارایند. پس باید کلّ به جان و دل متفق شویم تا به این الطاف و فیوضات متحقّق گردیم. قلبی گلشن جوییم و جانی به جانان رسانیم. ملاحظه نمایید که طلعت مقصود و حضرت موعود در ایام نامحدود چه صدمه و بلایی و مشقّت و ابتلایی و حبس و زندانی و تاراج و تالانی و آوارگی و بی‌سر و سامانی و نفی و سرگردانی پی در پی تحمل فرمودند تا تأسیس وحدت عالم انسانی گردد و بنیان بیگانگی برافتد و دلبر یگانگی جلوه نماید. اهل عالم تربیت گردند و به نورانیت الهیه فائز شوند و موهبت آسمانی جویند و سعادت دو جهانی طلبند. پس ملاحظه فرمایید که ما باید چگونه به شکرانه پردازیم و روش و حرکت نماییم؛ وقت را از دست ندهیم؛ ایام را غنیمت شمیریم؛ به هدایت خلق پردازیم و نفوس را بیدار کنیم و غافلان را هوشیار نماییم.

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۷، صص ۲۴۶-۲۴۵)

علت امتداد طول عمر ظالم

قوله تعالیٰ: «یا ایها الفائز! بی‌اعتدالی‌های بعضی در اوّل امر به منزله‌ی اریاح عاصفه‌ی قاصفه، نهال‌های اطمینان و امید را برانداخت. لذا دولت معرض و ملت مضطرب. چه که از اراده و احکام الهی غافل بودند و به اراده‌ی خود عامل. با آن‌که نسیم صبح ظهور در مرور و مکلم طور ناطق، معذک، احدی عملی که لایق ایام الهی باشد از ایشان ندید. به این سبب عمر ظالم مدد یافت تا به این مقام رسید... یا زین! اعمار انصاف را اغمام اعتساف منع نموده و از نور بازداشت و خورشید عدل را حجاب اکبر حایل گشت. سبب و علت ظلم علماء بوده و هستند. ایشانند حجاب کبیر و سحاب غلیظ.»

(مائده آسمانی، ج ۸، صص ۴۶-۴۷)

(ای خاک متحرک)

من به تو مأنوسم و تو از من مأیوس. سیف عصیان شجره‌ی امید تو را بریده و در جمیع حال به تو نزدیکم و تو در جمیع احوال از من دور و من عزت بی‌زوال برای تو اختیار نمودم و تو ذلت بی‌متهی برای خود پسندیدی. آخر تا وقت باقی مانده رجوع کن و فرصت را مگذار.

(فراز ۲۲ کلمات مبارکه مکنونه)

(ای دوست من)

تو شمس سماء قدس منی. خود را به کسوف دنیا میالای. حجاب
غفلت را خرق کن تا بی پرده و حجاب از خلف سحاب به درآیی و جمیع
موجودات را به خلعت هستی بیارایی. (فراز ۷۳ کلمات مبارکه مکنونه)

(ای فرزند کنیز من)

لازال هدایت به اقوال بوده و این زمان به افعال گشته. یعنی باید جمیع
افعال قدسی از هیكل انسانی ظاهر شود؛ چه که در اقوال کل شریکند و لکن
افعال پاک و مقدس مخصوص دوستان ماست. پس به جان سعی نمایید تا به
افعال از جمیع ناس ممتاز شوید. کَذَلِكَ نَصَحْنَاكُمْ فِي لَوْحِ قُدُسٍ مُنِيرٍ.
(فراز ۷۶ کلمات مبارکه مکنونه)

قوله تعالی: «طوبی» از برای نفوسی که الیوم به اخلاق روحانیه و اعمال
طیبه به نصرت امر مالک بریه قیام نمایند.
(منتخبات الواح درباره فضایل اخلاق، ص ۴، سال ۱۳۱ بدیع)

قوله تعالی: «بر کل لازم است که به اخلاق پسندیده و اعمال حسنه و
افعال طیبه ظاهر شوند و آن نفوسی که خود را به رحمان نسبت دهند و به
اعمال شیطان عاملند؛ البتّه حقّ از چنین نفوس، منزّه و مقدس بوده و خواهد
بود.» (کتاب خطی شماره ۱۴، منتخبات الواح درباره فضایل اخلاق، ص ۱۵)

قوله تعالی: «محبوب عالم در سجن اعظم جمیع را نصیحت می فرماید
به اموری که سبب و علت ارتفاع آن نفوس و مَا يَنْبَغِي لِلْإِنْسَانِ است. باید کل

به سمع قبول اصغاء نمایند. ای دوستان! اخلاق حسنه و اعمال مرضیه و شئونات انسانیّه، سبب اعلاء کلمه الله و ترویج امر بوده و خواهد بود. لذا بر هر نفسی لازم و واجب که الیوم به معروف تمسک جوید و از منکر اجتناب نماید. بسی از نفوس ادعای ایمان نموده‌اند و از افعالشان ذیل اطهر انور مالک قدر بین بشر آلوده شد.» (کتاب خطی ۱۱، منتخبات الواح درباره فضایل و اخلاق، ص ۱۵)

قوله تعالی: «در جمیع آنچه از سماء مشیت نازل و ارسال می‌شود؛ جمیع را به معروف امر می‌نمایند و از منکر نهی می‌فرمایند. شخص انسان باید به اخلاق روحانیّه و اعمال و افعال طیبه‌ی طاهره مزین باشد. هر نفسی به این مقام فائز نشود؛ او از انسان محسوب نه. حقّ انصاف عنایت فرماید تا به بصر اطهر و قلب انور در آثار قلم اعلیّ ملاحظه نمایند.»

(کتاب خطی ۱۱، ص ۱۶۶، منتخبات الواح درباره فضایل اخلاق، ص ۱۸)

قوله تعالی: «کردار نیک، گواه راستی گفتار است. امید آن‌که اختیار به روشنی کردار، گیتی را روشن نمایند.»

(کتاب اخلاق بهائی، ص ۱۱، منتخبات الواح درباره فضایل اخلاق، ص ۱۹)

قوله تعالی: «زینوا انفسکم بطراز الاعمال و الذی فاز بالعمل فی رضاه انه من اهل البهائم قد کان لدى العرش مذکوراً. * انصروا مالک البریه بالأعمال الحسنه ثم بالحکمه و البیان کذلک امرتم فی اکثر الألواح من لدى الرحمن انه کان علی ما أقول علیما. *»

(کتاب مستطاب اقدس، گنجینه حدود و احکام، آیه ۱۶۴ و ۱۶۵، ص ۲۶۲)

مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: (وجودتان را به زیور اعمال زینت دهید و کسی که به عمل در رضای حقّ فائز شد؛ همانا او نزد عرش، از اهل بهاء مذکور است * مالک مردم را با اعمال حسنه و حکمت و بیان یاری دهید. این چنین در اکثر الواح از نزد پروردگار رحمان، امر شدید. به درستی که او بر آن چه می‌گوییم علیم است.)

هدایت به اعمال

قوله الاحلی: «هو الله، دین الله فی الحقیقة عبارت از اعمال است؛ عبارت از الفاظ نیست. زیرا دین الله عبارت از علاج است. دانستن دواء ثمری ندارد؛ بلکه استعمال دواء ثمر دارد. اگر طبیبی جمیع ادویه را بداند اما استعمال نکند؛ چه فایده دارد. تعالیم الهیه عبارت از هندسه و خریطه‌ی بناست. اگر هندسه شود و خریطه کشیده گردد و ساخته نشود؛ چه ثمری دارد؟ تعالیم الهی باید اجراء گردد؛ باید عمل شود. مجرد خواندن و دانستن ثمری ندارد. مثلاً در تعالیم حضرت مسیح می‌فرماید: اگر کسی سیلی بر یمین شما زند؛ یسار را پیش آرید. کسی شما را لعن کند؛ صلوات بفرستید. بدخواه را خیرخواه باشید. این تعالیم حضرت مسیح است. سبب نورانیت است. سبب حیات عالم است. سبب صلح و صلاح عالم است. اما چه فایده و واسفا که می‌بینی چه قدر خونریزی می‌شود. چه قدر نفوس که در این مدت از طرف ملت مسیح کشته شدند. در مسئله‌ی پروتستان و کاتولیک به موجب تاریخ نه‌صد هزار نفر کشته شد. حال این قضیه، چه مناسبت با تعالیم مسیح دارد با آن‌که حضرت مسیح چنین تعالیمی فرموده به کلی به عکس آن معامله نمودند. جمیع مسیحیان این بیان حضرت را در انجیل می‌خوانند و لکن عمل نمی‌کنند. از این خواندن چه ثمر؟ اگر به موجب آن عمل می‌کردند آن وقت ثمر داشت. در انجیل می‌فرماید: «من اثمار هم تعرفون.» یعنی از ثمر فهمیده می‌شود که این شجره، شجره‌ی مبارکه است یا شجره‌ی خبیثه. پس معلوم شد که دین قول نیست بلکه عمل است. در قرآن: «وَ الْكَافِرِينَ الْغَيْظَ وَالْغَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُجِبُّ

المُحْسِنِينَ.» (مضمون: و فروبرندگان خشم و عفو کنندگان از مردمان و خدا دوست دارد نیکوکاران را) می فرمایند: اگر نفسی به نفسی تعدی نماید، متعدی علیه باید حلیم باشد و عفو نماید و احسان و انعام کند. حال ملاحظه نمایید که اعمال چقدر مخالف اقوال است... مقصود این است که باید به موجب تعالیم الهی عمل نمود در جمیع ادیان الهیه در بدایت عمل بود نه قول... این بود که ترقی کردند.» (خطبات مبارکه، ج ۱، صص ۱۰۷-۱۰۵)

نفس اعمال، هدایت جهان است

قوله العزیز: «... ملاحظه نمایند که در الواح مقدسه و کتب الهیه و وصایای مبارکه، احبای الهی به چه حدی مأمور به پرهیزگاری و خیرخواهی و بردباری و تقدیس و تنزیه و انقطاع از ماسوی الله و تجرد از شئون دنیا و تخلق به اخلاق و صفات الهیه هستند. باید به هر نحوی که ممکن است قبل از هر چیز قلب را صاف و نیت را خالص نمود. و الا اقدام به هیچ امری نتیجه و ثمری نبخشد. باید از تصنع و تقلید احتراز جست چه که «رایحه‌ی متنه‌اش را هر عاقل هوشمندی فوراً ادراک نماید.» باید اوقات مخصوصه‌ی تذکر و تنبه و دعا و مناجات را فراموش ننمود چه که بدون فضل و عنایت الهیه، موفقیت و ترقی و پیشرفت در امور مشکل و بلکه ممتنع و محال.» نمی‌دانید که محبت خالصانه و صداقت و خلوص نیت چه اثری در نفوس نماید ولی تحقق این امر منوط به سعی و کوشش هر فردی از افراد در هر یومی از ایام است.

باید اولاً به سلوک و افعال و بعد از آن به دلایل و اقوال، اثبات نمود که عود الهیه محتوم است و واقع؛ و بشارت الهیه ظاهر است و کامل. تا نفوس کامله به میدان نیایند و شاهد هر انجمن نگردند، اثبات این امر به دانایان امم بسیار مشکل و اگر مؤمنین و مؤمنات مظهر این کمالات شوند؛ لزوم به بیان و اقناع نه. نفس اعمال دلیل است و نفس رفتار کافل حفظ و صیانت و شوکت امر الله.» (قسمتی از توفیق مبارک دسامبر ۱۹-۱۹۲۳ خطاب به احبای شرق)

هدایت نفوس

قوله تعالی: «ای دوستان من! شما اصول بیوت امریه‌اید. اگر اصول محکم نباشد؛ بیوت مستقر نماند و مبداء چشمه‌های ارض عرفانید؛ مبداء، اگر گل آلوده شود؛ در تمامی انهار متشکته سرایت نماید و کل تیره شوند. ابنم از قبل به اصحاب خود فرمود: شما ملح ارضید. ملح که فاسد شد؛ به کدام چیز نمکین خواهد گردید. در این صورت مصرفی از او مشهود نه؛ مگر آن‌که دور افکنده و پایمال شود. اقبال و انقطاع و توجه شما باید من علی الارض را جذب نماید و به عرصه‌ی حیات ابدی کشاند. (مائده آسمانی، ج ۸، ص ۱۶۵)

جواز امر به معروف و نهی از منکر

قوله تعالى: «... يا ابافضل عليك بهائي و عنایتی و رحمتی! آن چه در آن ارض واقع شد معلوم و مشهود. تَبَارَكَ الَّذِي مَنَعَ أَصْفِيَاءَ عَنِ الْفَسَادِ وَ الْبَغْيِ وَ الْفَحْشَاءِ. وَ أَمَرَهُمْ بِالْبِرِّ وَ الصَّلَاحِ وَ التَّقْوَى. (مضمون: پاک و منزه است کسی که برگزیدگانش را از فساد و خیانت و فحشاء منع فرمود و به نیکوکاری و درستی و تقوا امر نمود.) الله الحمد در سبیلش کشته شدید و نکشتید. اولیاء را در جمیع احوال به سکون و اطمینان و اصلاح امور عباد و تهذیب نفوس و امانت و دیانت و عصمت و عَفَتْ، وَ صَيَّتْ نَمَا...» (مجموعه الواح مبارکه، ص ۳۶۵)

قوله تعالى: «بعضی از نفوس که خود را به حق نسبت می دهند و به اجنحهی نفس و هوی طایرند، از حق نبوده و نیستند. باید آن جناب جمیع احباب را به اخلاق الهیه و اوامر ربانیه متذکر دارند تا کلّ بِمَا أَرَادَ اللهُ عَامِلِ گردند و به طراز محبت و مودت و داد مزین شوند. قُلْ يَا قَوْمِ لَا تَخْتَلِفُوا فِي أَمْرِ اللَّهِ أَنْ تَتَّبِعُوا مَا أَمَرْتُمْ فِي كِتَابِ مَبِينٍ. إِيَّاكُمْ أَنْ يَمْنَعَكُمْ أَعْمَالُ الَّذِينَ يَدْعُونَ الْإِيمَانَ إِنَّ الَّذِي تَجَاوَزَ عَنْ حُدُودِي إِنَّهُ لَيْسَ مِنِّي إِلَّا بِأَنْ يَتُوبَ إِلَى اللَّهِ الْغَفُورِ الْكَرِيمِ.» (امر و خلق، ج ۳، ص ۳۸۷)

مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: (ای قوم! در امرالله، اختلاف مکنید و پیروی کنید آن چه را که در کتاب مبین به آن امر شدید. مبدا اعمال کسانی که ادعای ایمان می کنند، شما را باز دارند. همانا کسی که از احکام من تجاوز کند، بدرستی که او از من نیست؛ مگر این که به خداوند غفور کریم توبه کند.)

قوله الاحلی: « هو الله، ای صادق موافق! چه اسم مبارکی داری. هر نفسی مظهر معانی این اسم باشد یعنی صادق گردد؛ کوکب شارق است و نیر بارق و سیف فارق. صفتی محبوب تر از این نیست و طریقه‌ای مقبول تر از این نه. بسا کلمه‌ی صدقی که سبب نجات ملّتی شد و بسا شخص عزیز محترمی را یک کلمه‌ی کذب به کلّی از انظار ساقط کرد و از درگاه احدیت محروم نمود. پس ای جان پاک، پی صادقان گیر و پیروی راستان کن تا به صدق به مقعد صدق رسی و به راستی به عزّت ابدیه فائز گردی. جمیع معاصی به یک طرف و کذب به یک طرف؛ بلکه سیئات کذب افزون تر است و ضرّش بیشتر. راست گو و کفر بگو؛ بهتر از آنست که کلمه‌ی ایمان بر زبان رانی و دروغ گویی. این بیان به جهت نصیحت من فی العالم است. شکر کن خدا را که تو سبب صدور این نصیحت به جمیع نوع انسان شدی. همیشه به نعمات قدس مشغول گرد و ناس را به آنچه سبب علوّ و سمو انسان است، دلالت نما تا مربّی نفوس گردی و هادی هر گمراه بر قصور شوی... » (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۴، صص ۸۱-۸۰)

قوله الاحلی: «تمنای توفیق خدمات نموده بودی؛ الیوم اعظم خدمات، نصیحت یاران است و هدایت گمراهان. اهل بهاء باید همواره یکدیگر را به نصایح محرمانه دلالت بر نیستی و فنا و حقّ پرستی و وفا و محویّت در جمیع شئون نمایند؛ زیرا که اعظم آفات و اصعب عقبات رایحه‌ی وجود است که از انسان استشمام گردد و ستایش خویش نماید و ممدوحیّت خود خواهد این دلیل بر وجود است و شعله‌ی آتش موقود. باری، یاران را به محویّت و فنا خوانید تا سبب حصول عزّت کبری شود و به خشوع دلالت کنید تا سبب وصول الی الله گردد و خلق را به هدایت کبری دعوت کنید تا علّت

تقرّب الی الله شود. فتور مخواهید و قصور مجوید؛ بلکه انا فانا، بر انجذاب و

اشتعال بیفزایید. (مائده آسمانی، ج ۹، صص ۱۳۳-۱۳۲ چاپ ۱۲۲)

لزوم به اعمال نصایح و مواعظ به کردار است

قوله الاحلی: «هو الله، ای ذاکر متذکر! مواعظ و نصایح، گهی به گفتار باشد و گهی به رفتار و کردار و نفحات اسرار و تبثل در اسحار. اما گفتار مدار حقیقت و دلیل ایتعاظ و بصیرت نبوده و نیست چه که ممکن واعظ فصیح چون بشیر حامل قمیص یوسفی، خود از بوی خوش پیراهن غافل و محروم و پیر کنعانی محظوظ و اِنی اَجِدُ ریحَ یوسفَ لَولاً اَن تَفنَدُون. (مضمون: همانا من می‌یابم بوی یوسف را اگر به نقصان عقل منسوب نسازیدم.) اما کردار و رفتار صرف حقیقت است و صرف موهبت و جوهر هدایت ملاحظه فرما که حضرت سید الشهداء و سَنَدُ اَلتَّقِیَاءِ رُوحِ لَهُ الفداء چگونه به رفتار و کردار، جمیع من فی الوجود را وعظ و نصیحت فرمود که صفت عاشقان جمال ذوالجلال چنین است و سمت مشتاقان ربّ جمال چنان. تا جان ندهی به جانان نرسی تا منقطع نگردی؛ متمتع نشوی. تا نسوزی؛ نیفروزی. تا نگیری؛ نخندی. پس از خدا بخواه که جام لبریزی از این باده‌ی فرح انگیز به کام این ناکام ریزد.»

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۶، صص ۱۲۵-۱۲۴)

خدمت و تحمل سختی

قوله الاحلی: آن جناب باید چنان نغمه و آوازی برآرند که امکان را به اهتزاز آرند و شرق و غرب را سرمست بادهی رمز و راز نمایند؛ نه این که سکوت اختیار کنید و سر در آغوش صمت درآرید. وقت نطق و بیان است و هنگام قیام به عبودیت حضرت یزدان. عبودیت آن ذات احدیت امانت عظیمه است که ثقل اعظم است و آسمان و زمین و جبال از حملش عاجز. پس حاضر شو که این بار گران را در کمال روح و ریحان چون این عبد حمل نمایی و مورد طعن و سب و شتم و تکفیر و تنسیق و شبهات امم گردی. تا قطره‌ای از بحر بلاهای جمال قدم روحی لعباده الفداء نصیب بری.

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۵، صص ۱۴۷-۱۴۶)

قوله الاحلی: «هوالبهی»، ای ساعی در خدمات امر الهی! جمیع زحمات و مشقتات و تناعب و مصائب آن جناب مشهود و واضح است در جمیع این امور من شریک و سهیم. اگر چنانچه الیوم اسباب آسایش و راحت وجدان باشد هر نفسی قیام بر خدمت امرالله نماید؛ دیگر اختصاص و سعی و اجتهاد از کجا معلوم گردد. نه نفوسی که به صرف نیت خالصه و انقطاع از ما سوی الله قیام بر اعلاء کلمة الله نمایند معلوم و نه نفوسی که مهمل و مجهول مشهود و معروف. پس هر چه زحمت و مشقت بیشتر باشد، باید شکر و حمد نمود که سبب ظهور تأیید و عنایت ملکوت ابهی است.»

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۵، صص ۱۴۸-۱۴۷)

قوله الاحلی: «طریق خدمت آنست که به موجب تعالیم حضرت بهاءالله
روش و سلوک نمایند و به وحدت عالم انسانی خدمت کنید و ناس را از
تعصبات دینیّه و تعصبات جنسیّه و تعصبات سیاسیّه و تعصبات وطنیّه، نجات
دهید تا جمیع در ظلّ خیمه‌ی یکرنگ وحدت عالم انسانی درآیند... باید به
نهایت شوق و وله و سرور به هدایت نفوس پرداززی و البته نفوسی معارض
پیدا گردد و به خلافت و شماتت پردازد. ابدأ متأثر نشوید؛ بلکه به کمال
استقامت مقاومت نمایند...» (مکاتیب عبداله‌بهاء، ج ۳، ص ۴۰۱)

هدایت به اعمال

قوله العزیز: «... فی الحقیقه عالم بشر الیوم در قطعات خمسه‌ی ارض چنان به بلای ناگهانی معذب که شبه آن دیده‌ی عالم ندیده و بر صفحه‌ی روزگار نگاشته نگشته. دول و ملل و قبایل چه قوی و چه ضعیف، چه متمدن و چه غیر متمدن، چه قدیم و چه جدید، چه منصور و چه مغلوب، چه حاکم و چه محکوم، چه سفید و چه سیاه، چه متدین و چه غافل، کل از هر جنس و رتبه و دیاری مورد قهر و سخط الهی به بلایای گوناگون گرفتار. در سبیل هلاک سالکند و از صراط نجات غافل. اخیراً مصداق قَدْ أَخَذَتْ الزَّلَازِلُ كُلَّ الْجِهَاتِ عیناً و اوضحاً مشهوداً (مضمون: به تحقیق بلایا همه جهات را اخذ کرده به طور عینی واضح و مشهود) ظاهر گشته و در نقاط و مراکز متفرقه در تمام ارض علی‌الخصوص در عاصمه و بنادر مهمه، متقدم‌ترین بلاد در اقصی ممالک شرق چنان شقاوتی ظاهر نموده و علت خسارت و زیان و تعاست و وبالی گشته که اسباب دهشت و جزع و فزع اقالیم مجاوره، بلکه تمام عالم شده. دول قاهره‌ی متقدمه‌ی عالم بعضی رویه‌ی تشت و تجزی و اضمحلال و برخی در کمال غرور مشغول تهیه‌ی اسباب و لوازم انتقام و اکمال آلات و ادوات قتالند. تجارت و صناعت در کل اقالیم متوقف و فقر و احتیاج و علل امراض به اتم‌ها و اکمل‌ها دچار اعزه نفوس و هزاران از بندگان بی‌گناه گشته. نایره‌ی فتنه و فساد و ضغینه و بضغاء در قلوب و صدور دول و افراد مشتعل و شعله‌ی جهان‌سوزش یوماً فیوماً در ازدیاد. اکتشافات و اختراعات حدیثه کل به سبب این روح فاسد که

در جسم امکان نباض است ممد و مساعد و ظهیر رؤساء و جنگ‌جویان عالم و مخربین بنیان عالم انسانی گشته. حکومت در دام مکاید و دسایس عتیقه‌ی یکدیگر گرفتار و رؤساء و اولیای امور بیش از پیش در هدم بنیان تمدن، ساعی و جاهد.

قوله تبارک و تعالی: «تیر عدل مستور و آفتاب انصاف خلف سحاب. عزت و شوکت دین در انظار افراد و دول که از قبل معروف و مشهور به تدین و تمسک بودند؛ الیوم سقوط و هبوطی عجیب یافته و مورد لطمات شدید گشته. عالم طبیعت به اشدّ قوا الیوم بر خلق بیچاره مستولی. غفلت از حقّ و خودپرستی حرص و طمع هوی و هوس جور و جفا تقلید و تصنع و حریت مفرد در کمال شدت در نفوس از وضع و شریف استحکام یافته و غالب و حاکم شده. عالم کون تشنه و حیران نفوس کور و خسته و پریشان و سرگردان و هراسان در آشوب و انقلابی عظیم افتاده و به عذابی الیم معذب در این قرن اتم و دور اعظم دست فعالیت به ید مساعدت برگزیدگان جمال قدم و فداییان اسم اعظم روحی لرمسه الاطهر فداه. لازم و واجب است تا به تدریج این ماهی تشنه لب به ساحل نجات رسد و در دریای فیض و سعادت و صلح و سلام الی الابد غوض و خوض نماید. حال در این مهمه‌ی عظمی صوت خفیف الهی که از حنجر این حزب مظلوم الیوم متصاعد است وقتی گوشزد جهان و جهانیان گردد که بهائیان عالم طراً در شرق و غرب متحداً متفقاً قدم را ثابت نماید و به جدیت و اهتمام و حرارت و انقطاع اقتداء و تاسی به آن مولای وحید، حضرت عبدالبهاء نموده در سبیل تبلیغ مداومت کنند و استقامت نمایند. حقایق بدیعه‌ی امرالله را کاملاً تحصیل نموده به ابداع بیان بس و شرح دهند و تبلیغ نمایند و در نهایت تجرد و اصطبار و سکون مترصد نزول ملائکه‌ی تأیید

از ساحت کبریا گردند چه که وعود الهیه عظیم است و صریح.» (بنده‌ی
آستانش شوقی) (مستخرجاتی از آثار حضرت ولی امرالله، صص ۲۹-۳۱)

قوله العزیز: «هدایت نوع بشر و استخلاص هیئت اجتماعیّه و مضرات
عالم ناسوت، متوقف بر روش و سلوک احباء الله است و مشروط به تقدیس و
انقطاعشان از تباع و شئون این دنیای فانی. هر قدر یاران بیشتر به عروة الوثقای
تعالم الهیه که شرق و غرب عالم را در این سنین متوالیه احاطه نموده؛ تمسک
نمایند و نصایح و مواعظ قلم اعلیٰ را که چندین سال در تعلیم و تربیت نفوس
متحرک بوده بیش از پیش در حیات شخصی خود به تمامها مجسم نمایند؛
چشم عالم زودتر به نور مشرق این ظهور الهی فائز شود و سمع امکان از این
رنه‌ی ملکوتیه بهتر و سریع تر متوجه و ملتذ گردد...»

(توقیعات مبارکه، ج ۱، صص ۵۱-۵۰)

لزوم اعمال

قوله الاحلی: «هو الله، جميع ملل عالم از حیثیت اقوال کاملند. جميع ذکر می‌کنند که محباً خیرند. جميع می‌گویند صدق مقبول است و کذب مذموم. امانت فضیلت عالم انسانی است. خیانت ذلت عالم انسانی. دل‌ها را خوشنود کردن خوب است؛ نه دل‌ها را شکستن. مهربانی خوش است؛ نه بغض و عداوت. عدل خوب است؛ نه زحمت. حسن اخلاق خوب است؛ نه سوء اخلاق. نور مقبول است؛ نه ظلمت. علم عزت انسان است؛ نه جهل. کرم خوش است؛ نه بخل. توجه به خدا خوب است؛ نه غفلت از خدا. هدایت خوش است؛ نه ضلالت و امثال ذلک. ولی جميع این‌ها در عالم قول می‌ماند عملی در میان نیست. هر نفسی به هوی و هوس خود مشغول است. هر کس در فکر منفعت خویش است ولو مضرت دیگران در آن باشد. هر نفسی در فکر ثروت خود است؛ نه دیگران. هر کس در فکر راحت و آرایش خویش است؛ نه سایران. نهایت آرزوی ناس این است و مسلکشان چنین. ولی بهائیان نباید چنین باشند. بهائیان باید ممتاز باشند. باید عملشان بیش از قولشان باشد. به عمل رحمت عالمیان باشند؛ نه به قول. به رفتار و کردار و اعمال خودشان اثبات صداقت کنند و اثبات امانت نمایند. فضایل عالم انسانی را آشکار کنند. نورانیت آسمانی را واضح نمایند. اعمالشان فریاد برآرد که من بهائی هستم تا سبب ترقی عالم انسانی شوند. اگر انسان به اعمال بهائی قیام و رفتار کند هیچ قول لازم ندارد. اعمال است که جهان را ترقی داده. اعمال است که این صنایع

را آشکار کرده. اعمال است که این اکتشافات را ظاهر کرده. اعمال است که عالم مادی را به این درجه رسانده. اگر چنانچه اعمال نبود؛ اقوال بود؛ آیا ممکن بود این مدنیت مادی حاصل شود؟ پس به این برهان می‌توانیم استدلال کنیم که روحانیات هم نظیر مادیات است. اعمال اهل ملکوت، سبب حیات قلوب می‌شود نه اقوال. اعمال خیریه، سبب مسرت و جدان می‌شود. فضایل عالم انسانی، سبب نورانیت بشر می‌شود. پس شماها باید شب و روز تضرع و زاری کنید و دعا نمایید و از خدا بخواهید که موفق به اعمال شوید نه اقوال. توجه به خدا کنید؛ مناجات کنید؛ نماز کنید؛ بکوشید بلکه عمل خیری از شما ظاهر شود. هر فقری را سبب غنا شوید و هر افتاده‌ای را دستگیر گردید. هر محزونی را سبب سرور شوید. هر بیماری را سبب صحت شوید. هر خائفی را سبب امنیت گردید. هر بیچاره را سبب چاره شوید. هر غریبی را ملجاء و پناه باشید. هر بی‌سر و سامانی را منزل و مأوی شوید. اینست صفت بهائی. اگر به آن موفق شویم؛ بهائی هستیم. اگر موفق نشویم؛ خدا نکرده بهائی نیستیم.»

(خطابات مبارکه، ج ۱، صص ۱۲۷-۱۳۰)

قوله الاحلی: «... پس ثابت شد که انسان به روح انسان است؛ نه به جسد. این روح، فیضی از فیوضات الهی است. اشراقی از اشراقات شمس حقیقت است. ولی این روح انسانی اگر مؤید به نفثات روح القدس شود؛ آن وقت روح حقیقی گردد. نفثات روح القدس، تعالیم الهی است. آن وقت حیات ابدی یابد. نورانیت آسمانی جوید. عالم انسانی را به فضایل رحمانی منور نماید. پس ما باید بکوشیم به موجب تعالیم حضرت بهاءالله عمل کنیم روز به روز سعی نماییم که روحانی‌تر شویم. نورانی‌تر شویم و به وحدت عالم انسانی

خدمت کنیم. مساوات بشریّه را مجری داریم. رحمت الهیّه را منتشر نماییم. محبت الله را بر جميع من على الارض عرضه داریم. رحمت الهیّه را منتشر نماییم. محبت الله را بر جميع من على الارض عرضه داریم؛ تا قوهی روحانیّه در نهایت جلوه ظهور نماید. اجسام را حکمی نماند. ارواح حکمران گردد. آن وقت عالم بشریت عبارت از یک نفس شمرده شود و وحدت عالم انسانی جلوه نماید... از خدا خواهیم که جميع به نفثات روح القدس زنده باشید. متفق باشید. قلوبمان از محبت الله ممتلی باشد. لسانمان به ذکر خدا مشغول گردد. اعمالمان اعمال روحانیان باشد. احساساتمان احساسات ملکوتیان باشد؛ تا نور انسانی که مثال الهی است؛ لایح و ساطع گردد. (خطابات مبارکه، ج ۱، ص ۱۳۶)

اخلاق و اعمال

از بیانات حضرت ولی امرالله: «... اگر امروز از برای تبلیغ امرالله موانعی در کار است؛ از برای اخلاق و عمل نمودن به تعالیم الهی مانعی در کار نیست. و هر کسی می‌تواند آن را عامل گردد و دامنه‌ی آن وسیع است و از الزم امور محسوب و احبّاء باید سعی کنند به اخلاق روحانی و صفات روحانی متّصف باشند.

بعد فرمودند: جوان‌ها بایست به اخلاق خیلی ممتاز متخلّق باشند. محیط امروز طوری است که اگر دارای جزیی اخلاق و صفات حمیده باشند؛ جلوه می‌کند و معلوم می‌شود ولی آن‌ها نبایست نظر به محیط کنند و به آن راضی باشند؛ بلکه بایست نظر به تعالیم امر کنند و به آن راضی باشند. بلکه بایست نظر به تعالیم امر کنند که چقدر عظیم است و سعی کنند که آن را بتمامه عامل گردند. (خاطرات اسفندیار قباد، ص ۹۱)

قوله الاحلی: «... هر انسانی باید اول در فکر تربیت خویش باشد. در فکر این باشد که خودش کامل گردد. زیرا اول تربیت نفس خویش لازم است. (خطابات مبارکه، ص ۲۸۱)

در مورد تبلیغ: ... موکول بر این است نصایح و تعالیم امر الهی بر جمیع شئون حیات ما پرتو افکند. (گلستان جوانی، ص ۱۶۳)

با تقدیس و انقطاع، برهان حقایق

حضرت بهاءالله گردید.

قوله الاحلی: «... از ملکوت بهاءالله به جهت شما تأیید و توفیق و توفیق می‌طلبیم تا روز به روز مؤید شوید. حقوق بهاءالله را محافظه نمایید؛ قلبتان نورانی‌تر شود. اخلاقتان رحمانی گردد. روحتان مستبشر باشد و اطوارتان دلیل بر ایمان و ایقان. در نهایت تقدیس باشید و در منتهای انجذاب و توجه به ملکوت ابهی سراج‌های نورانی شوید. آیات باهره‌ی جمال مبارک گردید. برهان حقیقت حضرت بهاءالله باشید؛ تا روشنایی به عالم بخشید و چون خلق، نظر به اعمال و افعال شما نمایند، آثار تقدیس و انقطاع بینند. نورانیت آسمانی مشاهده کنند و کلّ شهادت دهند که حقیقتاً شما، برهان حقیقت حضرت بهاءالله هستید و گویند حقاً که بهاءالله شمس حقیقت است و به صرف قدرت، این‌گونه نفوس را تربیت فرموده تا از رفتار و گفتار شما انوار الهی بینند. آثار محبت الله یابند اخلاق حمیده مشاهده کنند. فضائل عالم انسانی جویند. هر یک منادی حق باشید و از افق عالم انسانی، مانند کواکب لامع طالع شوید. اینست محافظه‌ی حقوق حضرت بهاءالله. اینست مقصود جمال مبارک از حمل بلایا و قبول سجن اعظم. جمیع مصائب و متاعب را تحمّل فرمود و در حبس و زندان به ملکوت یزدان صعود نمود تا ما به تعالیم او عامل شویم. به آنچه مقتضای وفاست قیام کنیم. به نصایح و وصایای او عمل نماییم. ندای ملکوت ابهی را بلند کنیم. انوار فیوضات حقیقت را منتشر سازیم؛ تا بحر اعظم

موجش به اوج رسد. عالم ناسوت آینه‌ی ملکوت شود. این خارزار گلستان
گردد و این خاکدان آیین جنت ابهی گیرد.»

(بدایع الآثار، ج ۱، صص ۳۹۹-۴۰۰)

اجرای حدود

قوله تعالى: «وَأَمَّا مَا سَأَلْتَنِي فِي أَوَامِرِ اللَّهِ فَأَعْلَمُ بِإِنَّ كُلَّمَا حُدِّدَ فِي الْكِتَابِ حَقٌّ لَا رَيْبَ فِيهِ وَعَلَى الْكُلِّ فَرِيضَةٌ بِأَنْ يَعْمَلُوا بِمَا نُزِّلَ مِنْ لَدُنِّ مَنْزِلٍ عَلِيمٍ وَمَنْ يَتْرُكْهُ بَعْدَ عِلْمِهِ إِنَّ اللَّهَ بَرِيٌّ عَنْهُ وَنَحْنُ بِرَأْيِ اللَّهِ مِنْهُ لَأَنَّا أَثْمَارَ الشَّجَرَةِ هِيَ أَوَامِرُهُ وَلَنْ يَتَجَاوَزَ عَنْهُ إِلَّا كَلٌّ غَافِلٌ بَعِيدٌ».

(مائده آسمانی، ص ۶)

مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: و اما آنچه را که از اوامر الله سؤال کردی؛ بدان که هر آنچه که در کتاب وضع گردیده؛ حقی است که شکی در آن نیست و بر کل واجب شده؛ عمل کردن به آنچه که از نزد منزل عليم، نازل شده و کسی که آن را بعد از دانستنش، ترک کند، همانا خداوند از او بیزار است و ما از او برکناریم. زیرا میوه‌های این شجره، اوامرش است و هرگز از آن تجاوز نمی‌کند مگر غافل بعید.

فارق حق و باطل اعمال است

قوله العزیز: «الیوم اساس اعظم و میزان اکمل و اتمّ و فارق بین حق و باطل اخلاق است؛ نه اقوال. هر حزبی که دارای آن باشد؛ مؤید است و من لدی الحق و هر طایفه‌ای از آن محروم، باطل است و از فضل و تأیید الهی ممنوع. نام و نشان دلیل و برهان؛ اگر مؤید و توأم به حسن روش و سلوک و اخلاق طیّبه‌ی مرضیه نباشد؛ در این عصر مذموم و مطرود جهان و جهانیان است. حسن اخلاق کمالات و مظاهرش حسن سلوک در رفتار و یگانگی و الفت و اتحاد و اتفاق و حسن معاملات در جزئیات و کلیات و تعاون و تعاضد مستمری صمیمی و محبت و خلوص نیت و صفای قلب و طهارت نفس و صداقت و امانت ما به الامتیاز یاران است. چه که این صفات ممدوحه که اهل از آن غافل و محجوبند، اولین و آخرین دلیل مقنع و برهان کافی لامع این آیین الهی است. محک تجربه است و یگانه تمیز بهائیان از سایر طوایف و امم، مقصد اصلی عموم انبیاء و رسل است و یگانه مقصود و مطلوب و منتهی آمال و آروزی حضرت اعلیٰ و جمال ابهی و حضرت عبدالبهاء است. چه که مقصود از شهادت حضرت اعلیٰ و نفی و زندانی و اسارت جمال ابهی و سفک دم شهداء و متاعب و بلائی لاتحصای حضرت عبدالبهاء تأسیس سلطنتی جدید و نام و شهرتی تازه و ترویج طریقت و مذهبی مخصوص نبوده؛ بلکه مقصود، حصول اقدم آمال پیشینیان است. یعنی اخوت نوع بشر اگر اخوت

حقیقی به احسنها و اجملها و اکملها در بین احبّاء تحقق نیابد؛ تأسیس وحدت
عالم انسانی چگونه ممکن؟»

(مستخرجاتی از آثار حضرت ولی امرالله، از اخبار امری، سنوات قبل، صص ۱۲۲-۱۲۱)

قوله الاحلی: «امروز دو چیز از لوازم احبّای الهی است. اول: تحسین
اخلاق و نورانیت صفات و رحمانیت اطوار. ثانی: نشر نفحات و ترویج
حسنات و از خصایص تعدیل اخلاق. صداقت و وفا و امانت و تقوا است البتّه
در این دو امر عظیم نهایت همت را مجری دارید. فَوَاللّٰهِ الَّذِیْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ.
الیوم خدمتی به امرالله اعظم از تخلّق به اخلاق نیست و ضرّی به دین الله اعظم
از صفات قبیحه نه. البتّه نفسی ضربتی بر هیکل عبدالبهاء زند؛ گواراتر از این
است که عملی از او صدور نماید که مخالف منقبت عالم انسانی باشد، زیرا این
زخم را مرهم و این ضربت را التیام میسر. اما آن جرح عظیم را التیامی نه و آن
سمّ نقیع را دریاقی نیست. نهایت اهتمام در این امور لازم است.»

(آهنگ بدیع، سنه ۱۲۵، سال ۲۳، ص ۱۲۶)

از معروف گذشته ناس را به منکر دعوت می‌کند

قوله تعالی: «... بگو ایوم بر کل لازم است که به افق امر و ما یظهر من عنده ناظر باشند و به تهذیب انفس خود مشغول گردد تا جمیع به طراز امانت و دیانت و صدق و صفا و اعمال حسنه‌ی طیبه و ما انزله الله فی الکتاب مزین و فائز گردند. بعضی از نفوس غافله خود را به حق نسبت داده‌اند و سبب تزییع امرالله شده‌اند و از معروف گذشته، ناس را به منکر دعوت نموده‌اند. بگو ای دوستان، ایوم کلمه‌ی طیبه و اعمال حسنه محبوب است؛ چه که غیر آن به سماء قبول صعود ننماید و مردود بوده و خواهد بود.

(کتاب خطی شماره ۶، صفحات ۸۹-۹۰)

صدق و صداقت

قوله الاحلی: «... در کتاب سفرنامه مذکور است که حضرت عبدالبهاء دربارہی خضوع حضرت ابوالفضایل صحبت می فرمود که چون خبر صحت میرزا ابوالفضل آمده؛ من خیلی مسرورم. واقعاً من راضیم که خود بیمار شوم و آن گونه نفوس مقدسه محفوظ مانند. حضرت عبدالبهاء وقتی که در امریکا بودند؛ این تلگراف را راجع به میرزا ابوالفضل به مصر مخابره فرمودند: «اسباب راحت ابوالفضایل را مهیا نمایند؛ او عبارت از نفس من است. چقدر خوشم آمد وقتی که در ارض مقدس مشرف شد در حالتی که سید مهدی دهجی بارها در قضیهی حبس طهران اظهار خدمت کرده بود؛ چون به مناسبتی ذکر حبس طهران شد؛ جناب میرزا ابوالفضل فوراً در کمال سادگی گفت: حقیقتش اینست، ماها هیچ یک کاری نکردیم کار آن بود که جناب ملا رضای یزد کرد که در کمال شہامت و استقامت و صداقت مشہور شد و مسائل الهیہ را بدون ستر و حجاب مقابل امرا و شاهزادگان ابلاغ نمود و چون به صدق و راستی مشہور شد؛ وقتی که گفت بهائیان در امور سیاسی مداخله ندارند؛ کلامش مؤثر شد؛ ولی ماها به ملاحظه صحبت می کردیم و نزد نایب السلطنه ایشان را صوفی و غالی می خواندیم. ایشان هم واضحاً به نایب السلطنه می گفتند که حرف راست همین است؛ این حضرات هم وقتی در خانه می روند و مجلس می کنند همین حرف های مرا می گویند. به صداقت جناب میرزا ابوالفضل و استقامت جناب

میرزا محمّد رضای مرحوم، چنان اظهار مسرت می فرمودند که به وصف
نیاید.» انتهی (شرح احوال جناب میرزا ابوالفضایل گلپایگانی، ص ۳۴۴ و ۸۳ و ۸۲)

قوله الاحلی: «ای بنده‌ی صادق الهی! نوری روشن‌تر از صدق و راستی نه.
حقیقت انسانیّه را این موهبت چنان تزیین نماید که جمیع خطایای انسان را مستور
می نماید. در کاشانه‌ی قلب چون شمع راستی برافروخت؛ جمیع ارکان و اعضاء و قوا
و اخلاق مانند زجاج از این سراج روشن و درخشنده گردند.
(منتخبات الواح درباره فضایل اخلاق، ص ۱۱۴)

قوله الاحلی: «... جمیع معاصی به یک طرف و کذب به یک طرف؛
بلکه سیئات کذب افزون‌تر است و ضررش بیشتر. راست گو؛ کفر گو؛ بهتر از
آنست که کلمه‌ی ایمان بر زبان رانی و دروغ گویی. (اخلاق بهائی، ص ۱۰۸)

وفا

پزشک اطریشی و طبیب مخصوص و استاد دارالفنون که از ۱۸۵۲ الی ۱۸۶۱ به مدت نه سال در ایران بود و شاهدات خود را به رشته‌ی تحریر درآورده و کتابی به نام «مشاهدات من در ایران» نگاشته و علاوه بر این کتاب دیگری به نام «آنیکلو پدی شیملر» در مورد جغرافیا و تاریخ و کشاورزی نبات شناسی و باستان شناسی ایران نوشته که نگارشاتش بسیار دقیق و سودمند می‌باشد در کتاب «مشاهدات من در ایران» چنین می‌نویسد: «یک شب هنگامی که ناصرالدین شاه تب کرده و در رختخواب خوابیده و من در بالینش بودم؛ غفلتاً صدای فریاد و ناله‌ی دسته جمعی عده‌ای به گوش رسید. ناصرالدین شاه فوراً مضطرب شد و رییس تشریفات را فرا خواند و شدیداً بازخواست نمود. رییس تشریفات گفت که این صدا از زندانیان بابی است که مشغول ادای نماز دسته جمعی می‌باشند. من با نهایت تعجب سؤال کردم که اعلیحضرتا! اگر این اشخاص نماز می‌گذارند پس قطعاً خدا پرست می‌باشند و مسلمان هم هستند؛ در این صورت چرا ایشان را زندان کرده‌اند؟ شاه گفت: این‌ها پیروان باب هستند. باب ادعا کرده بود که پیغمبر تازه است که مأمور تجدید دین و تازه کردن اوضاع جهان می‌باشد. من او را توقیف و در حضور علماء محاکمه نمودم و علماء را محکوم به اعدام نموده، کشته شد و پیروانش از دشمنان سرسخت من می‌باشند. سپس مدتی توقّف نمود؛ بعداً گفت: می‌خواهی آن‌ها را در زندان ببینی؟ گفتم مایلیم. در این هنگام ملکه مادر شاه برای احوال‌پرسی

پسرش وارد شد و چون از موضوع گفتگو اطلاع یافت خود را وارد صحبت نموده؛ گفت: مسئول این جریانات شخص میرزا حسین علی بهاءالله است که پیوسته دیگران را تحریک می‌نماید و بی‌اختیار گریه را سر داد و گفت که اوست که دشمن ما می‌باشد و تا او از بین نرود؛ اطمینانی به اوضاع کشور نیست. شاه با دست اشاره به خروج نمود. هم ملکه‌ی مادر و هم من که کارم تمام شده بود؛ خارج شدیم و به رییس تشریفات گفتم که شاه امر کرده زندانیان را ملاقات نمایم. فوراً شخصی را طلبیده، مرا به انبار که گویا مخفف آب‌انبار باشد؛ راهنمایی نمود. یک مترجم داشتم که از شاگردان دارالفنون بود ما از یک دالان سراشیب عبور کردیم که شاید چهار متر در زیر زمین بود. سپس زندانیان در آهنی مقفلی را باز کرد و چراغ خود را بالا گرفت. من عذّه‌ی زیادی زندانی را دیدم که همه نشسته و به وسیله‌ی زنجیر آهنی بزرگی به یکدیگر بسته شده بودند. از زندان‌بان سؤال کردم که بهاءالله که رییس این‌ها است کدام است؟ فوراً شخصی را که در طرف راست نشسته بود؛ نشان داد. من خواستم او را از نزدیک ببینم. نزدیک شدم؛ مردی را با ریش بزرگی دیدم که علاوه بر زنجیر پا، گردنش هم به وسیله‌ی زنجیر بسیار ضخیمی بسته شده. این شخص دست‌های خود را به زمین تکیه داده بود و مانند این بود که می‌خواست وزن زنجیر را کمتر سازد. من به وسیله‌ی مترجم به او گفتم که طیب شاه هستم و آمده‌ام تا از سلامتی شما خبر ببرم. فوراً یکی از دست‌های خود را تا میچ در لجن فرو رفته بود بیرون آورد؛ اشاره کرد؛ گفت: خود شما وضع عموم را ببینید و به او بگویید. وضعیّت ما بهترین زبان گویا است. من سؤال کردم شما چه تقصیری کرده‌اید که به چنین عقوبتی گرفتار شده‌اید؟ او سر خود را بلند کرد و نفس عمیقی کشید و گفت: تقصیر ما اعتقاد به خدای یگانه و فرستاده‌ی او و محبت

و خدمت به عالم انسانی است... این چنین است وضع خداپرستان در کشوری که یک روز شهرت تمدنش گوش جهانیان را کر کرده بود...»
(عقاید بعضی از دانشمندان جهان، جلد ۱، ص ۶۷-۶۴)

قوله تعالی: «... گردنی را که در میان پرند و پرنیان تربیت فرمودی؛ آخر در غل‌های محکم بستی و بدنی را که به لباس حریر و دیبا راحت بخشیدی؛ عاقبت بر ذلت حبس مقرر داشتی... چند سینه می‌گذرد که ابتلاء به مثل باران رحمت تو در جریان است و بلایا از افق قضا ظاهر و تابان... بسا شب‌ها که از گرانی غل و زنجیر آسوده نبودم و چه روزها که از صدمات آیدی و السن آرام نگرفتم. چندی آب و نان که به رحمت واسعه به حیوانات صحرا حلال فرمودی بدین بنده حرام نمودند و آن‌چه را بر خوارج جایز نبود؛ بر این عبد جایز دانستند...»
(مائده آسمانی، ج ۸، ص ۵۰-۴۹)

قوله تعالی: «قُلْ إِنَّ سَمَ الْمُشْرِكِينَ قَدْ نَفَذَ فِي أَنَامِلِ الْقُدْسِ وَ مَنَعَهَا عَنِ التَّحْرِيرِ وَ مَا جَرَى مِنْ قَلَمِي عَلَىٰ مَا أَقُولُ شَهِيدٌ كَذَلِكَ وَرَدَ عَلَيْنَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ وَ إِنَّا نَشْكُرُ اللَّهَ فِي قَضَائِيهِ وَ تَكُونُ عَلَىٰ شُكْرٍ عَظِيمٍ.»
(مائده آسمانی، ج ۸، ص ۱۲۶)

مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: «بگو همانا سم مشرکین به تحقیق نفوذ کرد در انگشتان قدس و منع کرد آن را از نوشتن و آن‌چه جاری شد از قلم من بر آن‌چه می‌گویم گواه است. این چنین وارد شد بر ما از کسانی که کافر شدند دفعه‌ای بعد دفعه‌ای و همانا ما سپاس می‌گوییم خدا را در قضایایش.»

قوله تعالی: «ای امة الله! اگر از منزل پرسی سجن؛ و اگر از غذا پرسی بلایا و محن؛ و اگر از جسد پرسی، در ضعف، و اگر از روح پرسی، در سرور و فرحی که مقابله نمی‌نماید به آن سرور من علی الارض. حبس را قبول فرمودیم تا گردن‌های عباد از سلاسل نفس و هوی فارغ شود و ذلت اختیار نمودیم تا عزت احباء از مشرق اراده اشراق نماید...»

(آثار قلم اعلی، ج ۷، ص ۵)

قوله تعالی: «بگو ای احبای حق! این مظلوم از ظلم ظالمان خم گشته و مسک سود سفید گشته...»

(مائده آسمانی، ج ۸، ص ۳۷)

«... ای پسران غفلت و هوی»

دشمن مرا در خانه‌ی من راه داده‌اید و دوست را از خود رانده‌اید. چنان‌چه حبّ غیر مرا در دل منزل داده‌اید؛ بشنوید بیان دوست را و به رضوانش اقبال نمایید. دوستان ظاهر نظر به مصلحت خود، یکدیگر را دوست داشته و دارند و لکن دوست معنوی شما را لاجل شما دوست داشته و دارد؛ بلکه مخصوص هدایت شما. بلایای لاتحصی قبول فرموده؛ به چنین دوست جفا مکنید و به کویش بشتابید. اینست شمس کلمه‌ی صدق و وفا که از افق اصبع مالک اسماء اشراق نفرموده. افتحوا آذانکم لاصغاء کلمة الله المهیمن القیوم.

(کلمات مکنونه فارسی، فراز ۵۲)

قوله الاحلی: «... ای یاران الهی! بعد از عروج جمال رحمانی آیا سزاوار است دمی بیاساییم و یا محفلی بیاراییم یا نفس راحتی بکشیم یا شهد

مسرّتی بچشیم یا سر به بالین آسایش بنهیم یا آرایش و آرایش جهان آفرینش بجویم؟ «لا والله» این نه شرط وفا است و نه لایق و سزاوار. پس ای یاران! به دل و جان آرزوی خدمت آستان نمایید و مانند راستان پاسبان عتبه‌ی رحمان گردید. و خدمت عتبه‌ی مقدّسه نشر نفعات است و بیان آیات بیّنات و عبودیت درگاه احدیت و بندگی بارگاه رحمانیت... زیرا اهل ملکوت ابهی منتظر و مترصد آنند که هر یک از ما به وفا قیام نماییم و در محبت اسم اعظم تحمّل هر بلا و جفا نماییم...

ای یاران! وقت راحت و آسایش نیست و زمان صمت و سکوت نه. عندلیب گلشن وفا را نغمه و الحان بدیع لازم و طوطی شکرشکن هدی را نطق بلیغ واجب. سراج را نور و شعاع فرض است و نجوم را درخشندگی مستمر حتم. دریا را موج باید و طیور را اوج شاید. لئالی را لمعان لازم و ازهار ریاض عرفان را بوی مشکبار واجب...» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، صص ۳۸۶-۳۸۷)

قوله الاحلی: «... باید روش و سلوکی نمایید که مانند آفتاب از سایر نفوس ممتاز شوید. هر نفسی از شما در هر شهری که وارد گردد به خلق و خوی و صدق و وفا و محبت و امانت و دیانت و مهربانی به عموم عالم انسانی مشاراً بالبنان گردد. جمیع اهل شهر گویند که این شخص یقین است که بهائی است زیرا اطوار و حرکات و روش و سلوک و خلق و خوی این شخص از خصایص بهائیان است؛ تا به این مقام نیاید به عهد و پیمان الهی وفا نموده‌اید؛ زیرا به نصوص قاطعه از جمیع ما میثاق وثیق گرفته که به موجب وصایا و نصایح الهیه و تعالیم ربّانیه رفتار نماییم.

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۱۵۹)

«هو الله، ای بنده‌ی جمال ابهی! شکایت از اذیت و مشقت نموده بودید که احباب ایران دائماً در تعب و زحمتند و از جور و ستم علمای شریعت و رعیت در بلا و مشقت. ای بنده‌ی صادق جمال قدم! همواره پنجاه سال به بلایا و ضراء و محن و رزایا و صدمات و جور و جفا گرفتار بود، حال دل و جان چگونه راضی گردد که ما در امن و امان با راحت جان و آسایش وجدان بیاساییم؛ آن دلبر بی‌همتا همواره تلخی سمّ نقیع چشید. ما چگونه جام شهد و شکر نوشیم؛ او صدمات شدیده دیده؛ ما چگونه شکر و شیر بیامیزیم. این وفا نبوّذ و محبت را نشاید؛ بلکه باید به عجز و نیاز و گریه و زاری و نهایت بی‌قراری، استدعای بلا کنیم و پیش تیغ جفا سر بنهیم. و از قید ماسوی برهیم و داد وفا بدهیم. و علیک التحیة و الثناء. (جزوه چاپ سنگی، ص ۴-۵)

قوله الاحلی: فرمودند: ما محافل وفا را دوست داریم؛ نه مناظر با صفا. و اما وفا اول باید به خدا و اوامر و عهد او نمود و بعد به بندگانش. اگر هم ما محلات خوش و مناظر با صفایی دیدیم یا محض کار و ملاقات نفوس بود یا حین عبور و مرور... در لوحی به افتخار حضرت متصاعد به ملکوت ابهی آقا رضا قنّاد مهاجر در همین خصوص بود و بعضی از بیانات آن لوح مبارک اینست: «وفا، اقتضای آوارگی در این کوه و صحرا نماید و وفای حقیقی وقتی است که سرگردان و بی‌نام و نشان گردم و در میدان فدا هدف تیر جفا شوم. ربّ قدر لعبدک غایة المنی و هذه الموهبة الّتی تلوح و تضحی کالشمس السّاطعه الفجر فی افق الوفاء. باری، یک رجاء از احبّای حضرت بهاء می‌نمایم و آن این است که در آستان مقدّس سر سجده نهند و از برای عبدالبهاء پر خطا،

کأس فدا طلبند تا در عبودیت آستان بهاء به قطره‌ای از بحر وفا کام شیرین
نماید. الی آخر بیانہ. (بدایع الآثار، ج ۱، صص ۱۲۸-۱۲۹)

قوله العزیز: «ای حواریون حضرت بهاء‌الله! ما که به این اسم جلیل
موصوف و معروفیم و به همچه مولای توانایی منسوب، حیف است در موارد
بلا، مو به مو تأسی و اقتدا به آن مظلوم بی‌همتا نماییم. فرخنده، نفسی که تا
نفسِ اخیر، زهر جفا از هر بی‌وفایی بچشید و خجسته قلبی، که در سیل
اشتهار و نصرت امرش آنی آسودگی نیافت. این است شیوهی مخلصین. این
است سِمَتِ مَقْرَبین. این است طریقت مجاهدین. این است سزاوار چند
مهدتین. این است یگانه وسیله‌ی فوز و فتح مبین.

(توقیعات مبارکه، ج ۲، ص ۶۶)

باب الوفاء

وفا رعایت میثاق است و غایت وفاق. وفا دستگاه مشتاق است و
پایگاه عشاق. مایه‌ی اخلاص است و پیرایه‌ی اهل اختصاص. وفای عام
پیداست و وفای خاص جداست. وفای عام آن است که دوست را باشد و
وفای خاص آن است که با یاد دوست باشد؛ چنان‌که آن در دوستی خلل نیارد
و این بر دوست بدل نیارد. چنان‌که این دوست به جفا نگریزد و آن در عطا
نیویزد. این نه کار مردانست؛ این کار بی‌خردانست. کسی را ورای بندگی کام

نیست و بر علت هستی به حکم ولایت کلام نیست. مقتضی همان نیستی جان
است؛ اما بصیرت را این عیان است.
ای آن که مانده‌ای به طبع بر وصال خویش
نشیده‌ای که عشق سراسر بلا بود
پروانه‌ی ضعیف کند جان و دل نثار
. تا پیش شمع یک نفس او را بقا بود
(مناجات و مقالات خواجه عبدالله انصاری، انتشارات گنجینه، صص ۹۷-۹۸)

بی‌وفایان

قوله الاحلی: «...عبارت بی‌وفایان را به نفسی از احبّاء حمل ننمایید.
این اخبار قبل الوقوع است. آید زمانی که خود ظاهر و آشکار گردد و از برای
نفسی شبهه نماند. الحمدلله به عبودیت آستان می‌پردازیم و هر دل شکسته را
می‌نوازیم. جز عبودیت آستان مقدّس راز و نیازی نداریم و با هر خوش آهنگی
در نفعه و آوازیم.» (اسرار الآثار، ص ۸۳)

امانت

قوله تعالى: «يا حِزْبَ اللَّهِ قَلَمِي الْأَعْلَى يُوصِي الْعِبَادَ بِالْأَمَانَةِ الْكُبْرَى لَعَمْرِ اللَّهِ نُورُهَا أَظْهَرُ مِنْ نُورِ الشَّمْسِ قَدْ خَسَفَ كُلُّ نُورٍ عِنْدَ نُورِهَا وَضِيَائِهَا وَاشْرَاقِهَا. از حق می‌طلبیم مدن و دیارش را از اشراقات شمس امانت محروم نفرماید. جمیع را در لیالی و ایام به امانت و عفت و صفا و وفا امر نمودیم. طوبی از برای عاملین. (اشراقات، ص ۱۴۰)

مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: (ای حزب الله! قلم اعلای من عباد را به امانت کبری وصیت می‌نماید. قسم به خداوند، نور آن ظاهرتر از نور شمس است. به تحقیق هر نوری نزد نور آن و ضیاء و اشراق آن، نقصان می‌یابد.)

قوله تعالى: «موج دوّم می‌فرماید: یا قوم! امروز احسن طراز عندالله امانت است. فضل و عطاء از برای نفسی که به این زینت کبری مزین گشته.» (مجموعه الواح مبارکه، ص ۳۶۳)

قوله تعالى: «اگر امروز نفسی به طراز امانت فائز شود؛ عندالله احب است از عمل نفسی که پیاده به شطر اقدس توجه نماید و به لقای حضرت معبود در مقام محمود فائز گردد. امانت از برای مدینه‌ی انسانیت به مثابه‌ی حصن است و از برای هیکل انسانی به منزله‌ی عین. اگر نفسی از او محروم ماند در ساحت عرش نابینا مذکور و مسطور است. اگر چه در حدت بصر مانند زرقاء یمامه باشد. (مائده آسمانی، ج ۴، ص ۲۲۲)

امانت و دیانت

قوله الاحلی: «أما قضیهی امانت و دیانت فی الحقیقه در این دور بدیع، اعظم برهان ایمان و ایقان است. در لوح امانت ملاحظه فرمایید که از قلم اعلیٰ صادر و از برای انتباه کل کفایت است. اگر نفسی به جمیع اعمال خیریه قائم، ولی در امانت و دیانت ذره‌ای قاصر، اعمال خیریه مانند سپند گردد و آن قصور آتش جانسوز شود؛ ولی اگر در جمیع امور قاصر، لکن به امانت و دیانت قائم، عاقبت نواقص اکمال شود و زخم التیام یابد و درد درمان شود. مقصود آنست که امانت عندالحق اساس دین الهی است و بنیاد جمیع فضایل و مناقب است. اگر نفسی از آن محروم ماند؛ از جمیع شئون محروم. با وجود قصور در امانت، از ایمان و دیانت چه ثمری و چه نتیجه‌ای و چه فایده‌ای؟

(اخلاق بهائی، ص ۴۸)

نفوسی که دعوی محبت می‌کنند؛ سبب حزن حق

قوله تعالی: «اعمال بعضی سبب احزان شد. امروز ناصر حقّ اعمال طیبه و اخلاق مرضیه بوده. مکرّر این کلمه‌ی علیا از قلم اعلیٰ نازل. ضرّ این مظلوم و زنجیر و کند ارض طاء نبوده و همچنین ظلم ظالم‌های ارض میم نه. بلکه از نفوسی است که دعوی محبت می‌نمایند و خود را از اهل بهاء می‌شمرند. ولکن مطیع نفس و هوی مشاهده می‌گردند. امروز باید اولیاء به نور تقوا منور باشند و به نار انقطاع مشتعل. اینست وصیت حقّ جلّ جلاله از قبل و بعد. طوبی للعاملین...» (مائده آسمانی، ج ۸، ص ۱۲۲)

«به نام گوینده‌ی یکتا»

قلم اعلیٰ این ایام به لسان پارسی تکلم می‌فرماید تا طایران هوای عرفان بیان رحمان را بیابند و به آنچه مقصود است فائز گردند که شاید از شرور نفوس اماره محفوظ مانند و امین را از خائن بشناسند و مقبل را از معرض تمیز دهند. بعضی از نفوس ضالّهی کاذبه، ناس را از اوامر الهی منع نمایند و به نواهی دلالت کنند. مع ذلک خود را به حقّ نسبت می‌دهند. انه بریّ منهم یشهد بذلک لسان العظمة و عن ورائها کل مساء و صباح بعضی اموال ناس را حلال دانسته و حکم کتاب را سهل شمرده‌اند، علیهم دائرة السوء و عذاب الله المقتدر القدیر. قسم به آفتاب افق تقدیس اگر جمیع عالم، از ذهب و فضّه شود نفوسی

که فی الحقیقه به ملکوت ایمان ارتقاء جسته ابدأً به آن توجه نمایند تا چه رسد
به اخذ آن...» (مائده آسمانی، ج ۸، ص ۷)

بسا خود را به حق نسبت داده و سبب تزییع امرالله شده

قوله تعالی: «به نام دوست یکتا: قلم اعلیٰ اهل بهاء را به فیوضات رحمانیه بشارت می دهد و جمیع را نصیحت می فرماید تا کلّ بِنُصْحِ اللَّهِ مَالِكِ الْأَسْمَاءِ بِمَا أَرَادَهُ الْمَحْبُوبُ (مضمون: تا کل به نصیحت الله، مالک اسمها و به آنچه که محبوب، آنرا اراده فرموده)، فائز شوند. جدال و نزاع و فساد مردود بوده و هست. باید احبای الهی به لحاظ محبت در خلق نظر نمایند و به نصایح مشفقانه و اعمال طیبه کل را به افق هدایت کشانند. بسا از نفوس که خود را به حق نسبت داده اند و سبب تزییع امرالله شده اند. اجتناب از چنین نفوس لازم و بعضی از ناس که به مقصود اصلی در ایام الهی فائز نشده اند و رحیق معانی را از کأس بیان نیاشامیده اند. از اعمال ناقضین و افعال مدعین متوهم شوند؛ چنانچه مشاهده شد بعضی از نفوس که به سماء ایقان ارتقاء جستند؛ به سبب اعمال و اقوال انفس کاذبه از افق عزّ احدیه محتجب ماندند. مع آنکه سالها این فرد را شنیده اید:

گر جمله ی کائنات کافر گردند

بر دامن کبریاش ننشیند گرد

بعضی از عباد آنچه از مدعیان محبت ملاحظه نمایند به حق نسبت می دهند فبئس ما هم یعلمون. در جمیع اعصار و اخیار و اشرار بوده و خواهند بود. آن اعتباروا یا اولی الأبصار. قلوب طاهره و ابصار منیره و نفوس زکیه باید در جمیع احیان به افق امر ناظر باشند نه به اعمال و اقوال مدعیان و کاذبان. از

حَقَّ جَلَّ جَلالُه مَسأَلتِ نَمائِد جَمیع را هَدائتِ فَرمائِد و بَه رِضایِ مَطَلعِ آیاتِ
کَه عینِ رِضایِ اوستِ هَدائتِ فَرمائِد. اِنَّهُ لَهوَ الْمُجیبُ الْمُعْطیُ الْغَفورُ الْکَریمُ.
(مضمون: بَه دَرستی کَه او البتَّ اجابَت کُنندَهی عطا کُنندَهی غفورِ کَریمِ است.) محضِ فَضْلِ
و عَنائتِ اینِ لُوحِ ازِ سَماءِ مَشیتِ الهیَّه نازلِ تا جَمیعِ احبَّاءِ اللهِ مَطَّلَعِ شونَد و ازِ
شُرورِ نَفوسِ اَمارَه احترازِ نَمائِنَد. هَر مَتکَلَّم را صَادِقِ نَدانَد و هَر قائلی را ازِ
اهلِ سَفینَهی حَمراءِ نَشمرَنَد. اِنَّهُ لَهوَ المِیِّنِ المَتکَلَّمِ الصَّادِقِ المَتعالیِ العَزیزِ
الامینِ .
(مجموعه الواح مبارکه، صص ۳۰۶-۳۰۵)

عمل نالایق احباء

قوله تعالى: «... لعمر الله اگر معدودی به آنچه حق اراده نموده عمل می نمودند؛ هر آینه انوار آثار قلم اعلیٰ عالم را احاطه می نمود از بعضی از نفوسی که خود را به حق نسبت داده و می دهند ظاهر شده آنچه که سبب فزع اکبر است. قُلْنَا وَ قَوْلُنَا الْحَقَّ لَيْسَ الْبَلِيَّةَ شِجْنِي وَ مَا وَرَدَ مِنْ اَعْدَائِي بَلٌ مِنْ اَلَّذِينَ يَنْسُبُونَ اَنْفُسَهُمْ اِلَى نَفْسِي وَ يَرْتَكِبُونَ مَا يَنْوَحُ بِهٖ قَلْبِي وَ قَلَمِي وَ كُلُّ غَالِمٍ خَبِيرٍ وَ كُلُّ عَارِفٍ بَصِيرٍ... (مضمون: گفتیم و گفته‌ی ما حق است. بلیه‌ی من سجن و آنچه را که دشمنان من بر من وارد کردند نیست، بلکه از نفوسی است که وجودشان را به من نسبت می دهند و مرتکب می شوند آنچه را که به آن قلبم و قلمم و هر عالم خبیری و عارف بصیری، نوحه می کند.) هر صاحب سمعی چنین قلب این مظلوم را از آن اصغاء می نماید. اِنَّكَ قَدْ خَلَقْتَ لِنُصْرَتِي وَ خَدَمَةَ اَمْرِي وَ لَكِنْ نَصَرْتَ اَعْدَائِي بِعَمَلٍ كَانَ اَقْوَى مِنْ جُنُودِ الْمُلُوكِ وَ السَّلَاطِينِ. (مضمون: همانا تو برای یاری من و خدمت امرم، خلق شدی؛ ولی دشمنانم را به عملی، یاری کردی که قوی تر و شدیدتر از لشگریان پادشاهان سلاطین است. فی الحقیقه الیوم عمل نالایق از حزب الله ناصر اعداء است، نه ناصر اولیاء... (اقتدارات، صص ۱۳-۱۲)

بیان و اعمال به مرآت کینونت است

قوله تعالی: «... بعضی از معارف نفوس بیاناتی نموده، مخالف الواح الهی. الحمد لله که این عبد مطلع بر این که آن شخص که بوده و کیست، نیست. چه که اسمش مذکور نه. ولکن همین قدر این فانی عرض می کند؛ هر نفسی بیان و اعمالش مرآت است و کینونتش از این دو شناخته می شود. اگر دوستان حقّ درست توجّه نمایند، عنقریب بر احوال و مقامات آن نفوس مطلع می شوند و به کلمه‌ی نحن براء ناطق می گردند بسیار تعجب است از چنین نفوس. امثال این اذکار علم الله که چنین نفوس لایق ذکر نبوده و نیستند.
(مجموعه الواح مبارکه، «عندلیب» ص ۷۵)

قوله تعالی: «ایاکم ان تأخذکم الرأفة فی دین الله.»

(مضمون: مبادا که شما را رأفت در دین الله اخذ نماید.)

(کتاب اقدس، حکایت دل، ص ۱۶۵)

معنی تقوا

قوله الاحلی: «از جمله بیان مبارک در جواب سؤال از شجره‌ای که آدم به سبب خوردن میوه‌ی آن از جنت عدن بیرون شد، این بود که، مراد شجره‌ی حیات انسانی است؛ در منهیات. یعنی تجاوزات و مشتتهیات آن انسان را مسئول می‌دارد و از مواهب جنت جان محروم می‌نماید. مگر آن‌که آدم بر صراط اعتدال و طریق تعالیم الهیه حرکت و مشی کند و از شأن و حدّ خود تجاوز ننماید؛ زیرا در عالم امکان حیات و نجات هر شیئی از اعتدال و حرکت به موقع است و ممات و هلاکش تجاوز از حدّ اعتدال و موقع تجاوز کند؛ قبیح و مُضَرّ گردد. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: «هر امری از امور، اعتدالش محبوب؛ چون تجاوز نماید؛ سبب ضرر گردد. در تمدن اهل غرب ملاحظه نمایید که اسباب وحشت اهل عالم شده. سبحان الله! آلات جهنّمیه به میان آمده و در قتل نفوس اسبابی موجود که شبه آن چشم ابداع ندیده.»

(بدایع الآثار، ج ۲، صص ۳۳۸-۳۳۹)

قوله الاحلی: «... اگر یاران الهی آرزوی توفیق کنند؛ تارقیق ملاء‌اعلیٰ یابند؛ باید در توکید این میثاق بکوشند. زیرا عهد و میثاق؛ اخوت و اتحاد؛ مانند آبیاری شجره‌ی حیات است؛ یعنی حیات ابدی.»

(مکاتیب عبداله‌اء، ج ۴، ص ۱۲۴)

قوله الاحلی: «... با وجود این اضطراب و انقلاب، احبای الهی در هر نقطه‌ای محفوظ و مصون ماندند و این محفوظی و مصونی، نتیجه‌ی تعالیم جمال مبارک بود و الا در سایر امور با جمیع طوایف هم عنان، بلکه در تدابیر آنان بیشتر و پیشتر بودند. پس واضح و مشهود است که در صون حمایت وصایا و نصایح حضرت بی چون کل محروس و مصون ماندند. پس باید ما به آن تعالیم متمسک و متحرک گردیم و مقدار شعره‌ای تجاوز ننماییم و از اعتدال حقیقی نگذریم و طریق اعتساف نپوییم...» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۲۷۰)

عدم تقوا

قوله تعالی: «... یا فضل! اعمال امم سبب و علت انقلاب عالم و بلایای وارده بر او شده. ملاحظه نمایید؛ سنین معدودات می‌گذرد و عالم راحت نیافته و ساکن نشده و هر یوم خلق آن به بلایی مبتلا و از سبب و علت غافل و محجوبند. دریای لطیف و شیرین امام وجوه شاهر و لکن از غفلت و نادانی از او گذشته‌اند و به سراب متوجه‌اند...» (شرح احوال میرزا ابوالفضایل، ص ۳۶۷)

قوله تعالی: «... اعمال و اخلاق غیر طیبه که مخالف است با کتاب الهی به مثابه‌ی سموم مشاهده می‌شود؛ چه که ناس غافل آن‌را به حق نسبت می‌دهند. امروز باید به جنود اخلاق روحانی و کلمه‌ی طیبه و اعمال راضیه‌ی مرضیه، امرالله را نصرت نمود. این جنود اقوی از جنود عالم بوده و هست.

(گنجینه‌ی حدود و احکام. ص ۴۴۶ و ۲۶۴-۲۶۳)

قوله تعالی: «... وَ أَوْذَعْ فِي كُلِّ نَفْسٍ مَا يَعْرِفُ بِهِ آثَارَ اللَّهِ وَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ لَنْ يَتِمَّ حُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ إِنْ أَنْتُمْ فِي أَمْرِهِ مِنَ الْمُتَفَكِّرِينَ . إِنَّهُ لَا يَظْلِمُ نَفْسًا وَلَا يَأْمُرُ الْعِبَادَ فَوْقَ طَاقَتِهِمْ وَ إِنَّهُ لَهُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ . قُلْ قَدْ ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ عَلَى شَأْنٍ يَعْرِفُهُ أَكْمَهُ الْأَرْضَ

فَكَيْفَ ذُو بَصَرٍ طَاهِرٍ مُنِيرٍ وَإِنَّ الْأَكْمَهَ لَنْ يُذْرِكَ الشَّمْسُ بِبَصَرِهَا وَلَكِنْ يُذْرِكُ الْحَرَارَةَ
الَّتِي تَظْهَرُ مِنْهَا فِي كُلِّ شَهْوَرٍ وَ سَنِينَ...» (مجموعه الواح مبارکه، ص ۲۱۳)

قوله الجلیل: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا
لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَانَا رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ
قَبْلِنَا رَبَّنَا وَ لَا تُحَمِّلْنَا مَا لِطَاقَةِ لَنَا وَ آغْفُ عَنَّا وَ آغْفِرْ لَنَا وَ آرْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا
عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ.» (قرآن سوره بقره ۲، آیه ۲۸۶)

مضمون آیهی مبارکه به فارسی چنین است: (تکلیف نمی‌کند، خدا نفسی را مگر به اندازه‌ی
طاقتش مر، او راست آنچه کسب کرده و بر اوست آنچه کسب کرده. ای پروردگار ما.
مؤاخذه مکن ما را اگر فراموش کردیم یا خطا کردیم. ای پروردگار ما بار مکن بر ما بار گرانی.
هم‌چنان‌که بار کردی آن‌را بر کسانی‌که بودند پیش از ما. ای پروردگار بار مکن ما را آنچه
نیست توانایی ما به آن و درگذر از ما و بیمارز ما را و رحم کن ما را. تویی صاحب اختیار.
پس یاری کن ما را بر قوم کافران.)

سبب آفات و بلیات

قوله الاحلی: «سؤال نمود که سبب این آیات و بلیات در عالم خلقت چیست؟ فرمودند: «دو قسم آفات است یکی را سبب اعمال و اخلاق غیر ممدوحه است؛ مانند کذب و نفاق و خیانت و ظلم و امثال اینها. البته عمل بد، نتیجه‌ی سوء دارد. و دیگر مقتضیات عالم حدوث و قانون کلی الهی و روابط عمومی است که باید باشد؛ مثل تغییر و تبدیل حیات و ممات. پس ممکن نیست؛ درختی خشک نشود و حیات منتهی به ممات نگردد. انتهى

(بدایع الآثار، ج ۱، ص ۱۵۸)

درباره امتحانات

قوله العزیز: «... غالباً این امتحانات و افتتانات که در حال حاضر مبتلا به عموم جوامع بهائی بوده و یاران معرض آن قرار می‌گیرند، به نظر شدید است. ولی در مراجعه به گذشته، ما متوجه می‌شویم که این امتحانات به علت قصور ناشی از ضعف طبیعت بشری بر اثر سوء تفاهم‌ها و آلام متزاید بوده که هر یک از جوامع بهائی باید با این تجربه‌ها مواجه شوند.»

(نمونه حیات بهائی، ص ۵۰، توفیق ۲۵ نوامبر ۱۹۵۶)

قوله الاحلی: «هو الله، ای بنده‌ی جمال ابهی! سؤال از آیه‌ی مبارکه نموده بودی که می‌فرماید: عنقریب صرافان وجود در پیشگاه حضور معبود جز تقوای خالص نپذیرند و غیر عمل پاک قبول ننمایند. معنی این آیه‌ی مبارکه مفصل، فرصت نه. مختصر بیان می‌شود و آن اینست که ماعدای تقوا و عمل پاک در درگاه احدیت مقبول نه. شجر بی‌ثمر در نزد باغبان احدیت، پسندیده نیست. ایمان مانند شجر و تقوا و عمل پاک به مثابه‌ی ثمر است. الیوم اعظم تقوای الهی ثبوت بر عهد و پیمان است و عمل پاک یعنی رفتار و کردار و گفتار بهائیان حقیقی که مطابق وصایا و نصایح الهی است...»

(مکاتیب عبدالبهاء ج ۲، ص ۳۰۵)

قوله الاحلی: «... بهائی باید شمع آفاق باشد و نجم ساطع از افق اشراق. اگر چنین است نسبتش حقیقی است و الا نسبت مجازی است و بی‌ثمر

و بی‌پا. مانند شخص سیاه‌ست نامش الماس و به حقیقت زاغ و غراب است؛ ولی اسمش بلبل خوش آواز. از انتساب اسمش چه فایده و از لفظ بهائی چه ثمر. به حقیقت باید بهائی بود و ملتجی به عتبه‌ی مقدسه‌ی حضرت نامتناهی...» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، ص ۲۸۰)

قوله تعالی: «... در هر ظهور عز رحمانی بر کلّ تجلی می‌شود. و لکن بر بعضی در نوم و بر بعضی در یقظه و این از سنت الهیه است در هر ظهور ان ربک بکلّ شیء علیم.

... در ایام الله، کلّ فاسیواة در صُقع واحد قائم و نسایم رحمان از رضوان فضل و احسان بر اهل اکوان علی حدّ سِوا، مرور می‌فرماید. هر نفسی که از این نسیم خوش روحانی عرف قمیص رحمانی یافت به حیات ابدی فائز و ماذون بما اکتسبت ایدیهم به نار راجع و امتحانات و افتتانات ملایک ممیزات حقند که به تفریق و تجمیع مشغولند. اینست معنی ما نزل من قبل و النازغات غرقاً. مقصود همان ملائکه‌ی ممیزاتند که به نزع و انتزاع اثواب و ارواح مأمورند تا تمیز و تفصیل دهند...» (مائده آسمانی، ج ۸، ص ۲۵)

قوله تعالی: «... و این‌که در باب گرفتاری خلق و عدم شعورشان ذکر نمودید؛ حقّ لاریب فیه آن‌چه بر اهل ارض وارد شده و می‌شود از جزای اعمال است...» (اشراقات، ص ۲۶۴)

قوله الجليل: «وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا* وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا* وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا* فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا* فَالْمُدْمَوَاتِ أَمْرًا* يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ* تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ* قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ* أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ* يَقُولُونَ أَيْنَا لَمَرْدُودُونَ فِي الْخَافِرَةِ.»

(قرآن مجید سوره ۷۰، آیات ۱ - ۱۰)

مضمون آیهی مبارک به فارسی چنین است: (قسم به کشندگان از روی قوت* و فرشتگان نشاط آورندهی ارواح* و فرشتگان شناکننده* پس قسم به پیشی گیرندگان پیشی گرفتی* پس به تدبیرکنندگان کار* روزی که بلرزد زمین لرزیدنی* از پی درآید آنرا از پی آینده* دلها در آن روز ترسان باشند* چشم هاشان فرو رفته* می گویند آیا ما رددگانیم به حالت اول؟*)

صرافان وجود

قوله تعالی: «هُوَ اللَّهُ الْأَمْنَعُ الْأَقْدَسُ الْأَبْهِيُّ لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ هِرْ نَفْسِي كِه مِنقَطَع شَد از كَلِّ ماسوی الله و مقبل شد به او در هر مقام بوده به مطلوب فائز چه كه در مقامات قرب معنوی بعد صوری حایل نبوده و نخواهد بود. آن چه لازال حایل بوده؛ میانہی حق و خلق حجبات نفس و هوی بوده تا این حجبات باقی، لازال عبد از انجمن قرب بعید است ولو بین یدی العرش حاضر باشد و بعد از خرق این حجبات در مقابل وجه بوده اگر چه صد هزار فرسنگ به حسب ظاهر بعید باشد و آن چه از وجود انسانی مطلوب، آن بوده كه از كدورات اكوان به عنایت رحمان پاک و مطهر شود تا قابل منظر اكبر گردد و به جبروت باقی الهی وارد شود و اگر نفسی به این مقام فائز نشود؛ اگر مالک شود كَلِّ ارض و ما علیها را، نفعی به او راجع نه... این كه نوشته بودی؛ عجب دارم با این اقتدار این تحمّل را بلی و فی ذلك الآيات للعارفين و بینات للمقرّبين و دلالات للآملین و اشارات للمخلصین. در ظلمت، نور انجم مستضی و ظاهر و به محك ابریز از نحاس ممتاز و در حین نزول قضایا كه ظلمت سطوت جمیع امکان را فرو گرفته، انوار وجوه مقرّبين و مقدّسين درّی و لایح مشاهده می شود. یعنی آن نفوسی كه ماسوی المحبوب را معدوم دانسته اند و مفقود شمرده اند و همچنین در ظهور محك و امتحان مقبل الی الله از معرض ممتاز آن چه وارد شده و می شود از ظهورات حكمت الهیه بوده و خواهد بود و

احدی بر علم و حکمت الهیه بوده و خواهد بود و احدی بر علم و حکمت آن مطلع نه الا نفسه العلیم خبیر...

... جمیع آن چه ظاهر شده و می شود به امر او بوده و خواهد بود. لأزاد

لِقَضَائِهِ وَ لَأَمْرَدٌ لِحُكْمِهِ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ...»

(مائده آسمانی، ج ۸، صص ۹۷-۹۶)

(ای بنده ی من)

ملک بی زوال را به انزالی از دست منه و شاهنشاهی فردوس را به

شهوته از دست مده اینست کوثر حیوان که از معین قلم رحمان ساری گشته.

طُوبَىٰ لِلشَّارِبِينَ.» (کلمات مکنونه، فقره ۳۷)

قوله الاحلی: «وَ أَمَا مَا سَأَلْتَ مِنَ اللُّؤْلُؤِ الْمَصُونِ فِي الْكَلِمِ الْمَكْنُونِ مُخَاطِبًا إِلَىٰ هَمَجِ رِغَاعِ إِيَّاكَ أَنْ تَحْرِمَ نَفْسَكَ مُلْكًا لَا يَزَالُ بِسَبَبِ مِنَ الْأَنْزَالِ. أَيْ لَا تَحْرِمَ نَفْسَكَ عَنِ الْمَوَاهِبِ الْإِلَهِيَّةِ وَ الْمِنْحِ الرَّحْمَانِيَّةِ وَ الْعَطَاءِ الْمُؤَفُوزِ وَ الْجَزَاءِ الْمَشْكُورِ سَبَبِ اتِّبَاعِ الشَّهَوَاتِ النَّفْسَانِيَّةِ وَ اللَّذَائِدِ الْجِسْمَانِيَّةِ وَ الْأَخْلَامِ الشَّيْطَانِيَّةِ فَالْأَنْزَالُ كِنَايَةٌ عَنِ اتِّبَاعِ الشَّهَوَاتِ وَ إِرْتِكَابِ الْخَطِيئَاتِ مِنْ أَيْ نَوْعٍ كَانَ وَ لِلَّهِ الْآيَاتُ الْبَيِّنَاتُ. انتهى»

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۳۹۸)

(مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: گفتارش شیرین ترین است. و اما آنچه را از لؤلؤ مخزون در کلمات مکنون، سؤال نمودی در حال خطاب به گروه فرومایه (نازل فرمودند) مبدا که خودت را محروم نمایی از دارایی که زوال پذیرفت (همیشگی) به دلیلی از انزال. یعنی نفست را از مواهب الهیه و عطیه های رحمانیه و عطای فراوان و جزای مشکور به خاطر

پیروی کردن شهوات نفسانیّه و لذایذ جسمانیّه و رویاهای شیطنانیّه. پس انزال کنایه‌ای است از تبعیت کردن شهوات و مرتکب شدن خطایا از هر نوعی که باشد و از برای خداوند است آیات بینات.)

ظلم شهوت

قوله تعالى: «باسم ربنا العلی الاعلیٰ اینست بدایع نصایح الهی که به لسان قدرت در مکن عظمت و مقعد قدس رفعت خود می فرماید. پس به گوش جان بشنوید و خود را از اصغای نصایح محبوب محروم و ممنوع نمایید. ای مؤمن مهاجر! عطش و ظماء غفلت را از سلسبیل قدس عنایت تسکین ده و شام تیره‌ی بُعد را به صبح منیر قُرب منور گردان. بیت محبت باقی را به ظلم شهوت، فانی و خراب مکن و جمال غلام روحانی را به حجبات تیره‌ی نفسانی مپوش. تقوای خالص پیشه کن و از ماسوی‌الله اندیشه منما و معین قلب منیر را به خاشاک حرص و هوی مسدود مکن و چشمه‌ی جاریه‌ی دل را از جریان باز مدار. به حق متمسک شو و به حبل عنایت او متوسل باش؛ چه که دون او احدی را از فقر به غنا رساند و از ذلت نفس نجات نبخشد. ای عباد! اگر از بحور غنای مستوره‌ی احدیه مطلع شوید؛ از کون و امکان هر دو غنی و بی‌نیاز گردید. نار طلب برافروزید تا به مطلب رفیع منیع که مقام قرب و لقای جانان است فائز گردید.»

(مجموعه الواح مبارکه، صص ۳۱۶-۳۱۵)

قوله تعالى: «... به اسم حجبات غلیظه را بردرید و اصنام تقلید را به قوت توحید بشکنید و به فضای رضوان قدس رحمان وارد شوید. نفس را از آرایش ماسوی‌الله مطهر نمایید و در موطن امر کبری و مقرر عصمت عظمیٰ

آسایش کنید به حجاب نفس خود را محتجب سازید چه که هر نفسی را کامل خلق نمودم تا کمال صنعم مشهود آید. پس در این صورت هر نفسی بنفسه قابل ادراک جمال سبحان بوده و خواهد بود.»

(مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۸۶)

قوله تعالى: «قُلْ قَدْ حُرِّمَ عَلَيْكُمُ الزُّنَا وَاللُّوَاطُ وَالْخِيَانَةُ أَنْ اجْتَنِبُوا يَا مَعْشَرَ الْمُقْبِلِينَ. تَاللَّهِ قَدْ خَلَقْتُمْ لِتَطْهِيرِ الْعَالَمِ عَنْ رِجْسِ الْهَوَىٰ هَذَا مَا يَأْمُرْكُمْ بِهِ مَوْلَى الْوَرَى. إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْغَارِفِينَ مَنْ يَنْسِبُ نَفْسَهُ إِلَى الرَّخْمَنِ وَيَرْتَكِبُ مَا عَمِلَ بِهِ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنِّي يَشْهَدُ بِذَلِكَ كُلُّ النُّوَّةِ وَالْحِصَاةِ وَكُلُّ الْأَشْجَارِ وَالْأَثْمَارِ وَعَنْ وَرَائِهَا هَذَا اللِّسَانُ النَّاطِقُ الصَّادِقُ الْأَمِينُ.»

(گنجینه حدود و احکام، ص ۳۳۹-۳۳۸)

مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: «بگو به تحقیق حرام شده بر شما زنا و لواط و خیانت. این که دوری کنید ای گروه اقبال کنندگان. قسم به خدا به تحقیق خلق شدید برای پاکی عالم از پلیدی هوی. این است آن چه امر می کند شما را به آن مولای عالمیان. اگر شما از دانایانید. کسی که نسبت می دهد نفسش را به خداوند و عمل می کند به آن شیطان. همانا او نیست از ما گواه است به آن همه. هسته خرما و ... و ریگ ها و همهی گیاهان و دانه ها و پس از آن این لسان ناطق صادق امین.»

قوله تعالى: «قُلْ الَّذِينَ ارْتَكَبُوا الْفَحْشَاءَ وَ تَمَسَّكُوا بِالذُّنُوبِ إِنَّهُمْ لَيْسُوا

مِنْ أَهْلِ الْبِهَاءِ. (گنجینه حدود و احکام، ص ۲۹۹)

(مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: بگو کسانی که مرتکب فحشاء می شوند

و به دنیا متمسک می شوند؛ به درستی که از اهل بهاء نیستند.)

قوله تعالى: «... خَافُوا عَنِ اللَّهِ وَلَا تَفْعَلُوا الْبَغْيَ وَالْفَحْشَاءَ فِي ذَوَاتِكُمْ
وَهُمَا الْأَعْرَاضُ مِنْ جَمَالِي وَالْوُقُوفُ عَلَى أَمْرِي بَعْدَ الَّذِي أَحَاطَ الْأَفَاقُ أَنْوَارُ
هَذَا الْإِشْرَاقِ الْمُقَدَّسِ الْأَطْهَرِ الْأَمْنَعِ اللَّامِعِ.»

(مائده آسمانی، ج ۴، ص ۱۷۳)

مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: «از خدا بترسید و عمل بغی و فحشاء را انجام
ندهید و آن دو (بغی و فحشاء) اعراض از جمال و توقّف در امر من است. بعدی که آفاق را
احاطه نموده؛ انوار این اشراق مقدّس اطهر امنع.»

غلبه‌ی شهوات

«... مکتوب آن جوانان عزیز واصل و سؤالات مرقومه ملاحظه گردید. آنچه جوانان را از غلبه‌ی شهوات نفسانی حفظ نماید؛ توجه آنان به ملکوت الهی و تلاوت آیات و الواح نورا و قیام به خدمت امرالله و اجتناب از بطالت و کسالت و ازدیاد کار و فعالیت است...»

(پیام بیت العدل اعظم الهی، ۱۳ شهرالرحمة، ۱۳۰ بدیع)

قوله تعالی: «... اگر چنانچه به قوت الهیه از چنگ نفس اماره نجات یابی؛ رستم دستانی و ملازم آستان و آلا اگر تهمتن گردی و یا پیلاتن و یا روین تن اسیری و ذلیل و حقیری و کلیل جبانی و پهراس و خائفی و پر وسواس.»

(مکاتیب عبدالبهاء، جلد ۶، ص ۱۷۹)

قوله الاحلی: «رشادت و شجاعت غلبه بر نفس پر وحشت است؛ زیرا ممکن است که انسان بر شرق و غرب به آسانی غالب آید ولی غلبه بر هوی و هوس و نفس خودپرست بسیار مشکل.»

(مائده آسمانی، جلد ۵، ص ۱۵۶)

تقوا

قوله الاحلی: «در الواح الهیه در مسئله‌ی فحشاء به قدری زجر و عتاب و عقاب مذکور که به حدّ حصر نیاید که شخص مرتکب فحشاء از درگاه احدیت مطرود و مردود و در نزد یاران مذموم و در نزد عموم بشر مردول. حتی در بعضی کلمات بیان خسران مبین و محرومیت ابدی است.»
(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۳۷۰)

قوله الاحلی: «اهل بهاء باید مظاهر عصمت و عفت عظمی باشند. در نصوص الهیه مرقوم و مضمون آیه به فارسی چنین است که اگر ربّات حِجال به ابداع جمال بر ایشان بگذرند؛ ابدأ نظرشان به آن سمت نیفتد. مقصد این است که تنزیه و تقدیس از اعظم خصایص اهل بهاء است. ورقات موقنه‌ی مطمئنّه باید در کمال تنزیه و تقدیس و عفت و عصمت و ستر و حجاب و حیا مشهور آفاق گردند تا کلّ بر پاکی و طهارت و کمالات عفتیه‌ی ایشان شهادت دهند؛ زیرا ذره‌ای از عصمت اعظم از صد هزار سال عبادت و دریای معرفت است.»
(گنجینه حدود و احکام، ص ۲۹۹)

نفس و هوی

قوله العزیز: «نفس دیگر، نفس اماره است و آن میراث ظلم و حیوانی است که همه‌ی ما آن را داریم و همان طبیعت دون انسانی است که می‌تواند به دیو موحش خودپرستی، خشونت، شهوت و غیره تبدیل گردد. این نفس اماره است که می‌بایست علیه آن پیکار کنیم و این جنبه‌ی منفی طبیعت ما است که باید با تمام قوا بکوشیم تا آن را آزاد سازیم و در راه وصول به کمال یاری کنیم یا این‌که لااقل جنبه‌ی بهیمی آمال و آرزوهای ناشی از آن را تابع جنبه‌های عالی و ملکوتی شخصیت خود قرار دهیم.»

(نمونه حیات بهائی، صص ۴۱-۴۲ -)

نحوه‌ی تکمیل نفس

قوله الاحلی: «ای بنده‌ی آستان مقدس! از نوافل و مندوب و اذکار و اوراد مسنون سؤال نموده بودید. در این دور آنچه منصوص، فرایض است. اما اوراد و اذکار و نوافل و مندوب مخصوص غیر مفروض اما قرائت هر مناجات بعد از نماز محبوب و مقبول اختصاص نداشته. اما تکمیل نفس در این دور منوط به ریاضت و خلوت و عزلت نه؛ بلکه به انقطاع و انجذاب و اخلاق رحمانی و تحصیل معارف ربّانی و تحسین اطوار و تزیین قلب به نفعات رب‌الاسرار بوده و خواهد بود. آداب و اصول ریاضت که از پیش بود به کلی منسوخ گشت. هذا هو الحق و ما بعد الحق الا الضلال المبین.»

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۲۵۵)

غیبت

قوله تعالیٰ: «... لسان از برای ذکر رحمان خلق شده. زنهار او را به کلمات مظاهر شیطان می‌آلاید. لسان مشرق انوار صدق است او را مطلع کلمات کذب منماید. لسان مخزن بیان و ثنای من است؛ او را به ذکر این و آن مشغول مسازید...» (کتاب بدیع، ص ۱۳)

قوله تعالیٰ: «و غیبت را ضلالت شمرد و به آن عرصه قدم نگذارد؛ زیرا غیبت سراج منیر قلب را خاموش نماید و حیات دل را بمیراند.» (ایقان مبارک، ص ۱۵۶، قطع کوچک و ص ۱۴۸، قطع بزرگ)

(ای مهاجران)

لسان مخصوص ذکر من است او به غیبت می‌آلاید و اگر نفس ناری غلبه نماید به ذکر عیوب خود مشغول شوید نه به غیبت خلق من. زیرا هر کدام از شما به نفس خود ابصر و اعرفید از نفوس عباد من. (کلمات مکنونه، فراز ۶۶)

قوله الاحلیٰ: «ای یاران الهی! اگر نفسی غیبت نفسی نماید؛ این واضح و مشهود است که ثمری جز خمودت و جمودت نیارد اسباب تفریق است و اعظم وسیله‌ی تشتیت. اگر چنانچه نفسی غیبت دیگری کند؛ مستمعین باید

در کمال روحانیت و بشاشت او را منع کنند که از این غیبت چه ثمری و چه فایده‌ای؟ آیا سبب رضای جمال مبارک است یا علت عزت ابدیهی احبای الهی؟ آیا سبب ترویج دین الله است و یا علت تثبیت میثاق الله؟ نفسی مستفید گردد و یا شخصی مستفیض؟ لاوالله. بلکه چنان غبار بر قلوب نشیند که دیگر نه گوش شنود و نه چشم حقیقت را ببیند...»

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۳۶۵)

قوله الاحلی: «بدترین خلق انسانی و گناه عظیم، غیبت نفوس است؛ علی‌الخصوص صدور از احبای الهی. اگر نوعی می‌شد که ابواب غیبت مسدود می‌شد و هر یک از احبای الهی ستایش دیگران را می‌نمود؛ آن وقت تعالیم حضرت بهاء‌الله نشر می‌یافت؛ قلوب نورانی می‌گشت. روح‌ها ربانی می‌شد؛ عالم انسانی سعادت ابدی می‌یافت. امیدم چنان است که احبای الهی به کلی از غیبت بیزار شوند و هر یک ستایش یکدیگر نمایند و غیبت را نفس نعمت الهی بدانند تا به درجه‌ای رسد که هر نفسی کلمه‌ای غیبت نماید در بین احباء رسوا شود؛ زیرا مبعوض‌ترین اخلاق عیب‌جویی است. باید تحرّی مدایح نفوس نمود؛ نه تجسس عیوب ناس. به قدر امکان باید از عیوب چشم پوشید و از کمال نفوس بحث کنید نه از نقایص آنها.»

(امر و خلق، ج ۳، صص ۱۸۲-۱۸۱)

قوله الاحلی: «شخص مؤمن مذمت نفسی از بیگانگان نکند تا چه رسد از آشنایان و غیبت دشمن ننماید؛ تا چه رسد از آشنایان به مذمت دوست و غیبت، صفت سقیم الافکار است نه ابرار...» (اخلاق بهائی، صص ۱۰۴-۱۰۳)

نظافت

قوله تعالى: «تَمَسَّكُوا بِاللِّطَافَةِ فِي كُلِّ الْأَحْوَالِ لِئَلَّا تَقَعَ الْعُيُونُ عَلَيَّ مَا تَكَرَّهُهُ أَنْفُسُكُمْ وَأَهْلُ الْفِرْدُوسِ وَالَّذِي تَجَاوَزَ عَنْهَا يَخْبِطُ عَمَلُهُ فِي الْحِينِ وَإِنْ كَانَ لَهُ عُذْرٌ يَغْفُ اللَّهُ عَنْهُ إِنَّهُ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ.»

(کتاب اقدس، آیه ۱۲۲- گنجینه حدود و احکام، ص ۷۷)

مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: «در همه‌ی احوال به لطافت متمسک باشید تا شاید چشم‌ها بر آنچه که نفس‌هایتان و اهل فردوس از آن ناخشنودند؛ واقع نشود. (نبیند) و کسی که از آن (لطافت) تجاوز کند، در همان لحظه عملش تباه می‌شود و اگر برای او عذری باشد؛ خداوند از او عفو می‌فرماید. به درستی که او البته عزیز کریم است.»

قوله تعالى: «... إنا وَرَدْنَا بَيْتَكَ حِينَ غَفَلْتِكَ عَنْهُ وَ مَا اسْتَنْشَقْنَا مِنْهُ رَائِحَةَ الْقُدْسِ كَذَلِكَ يُنَبِّئُكَ الْخَبِيرُ نَظَّفُوا يَا قَوْمِ بِيُوتِكُمْ وَ غَسَّلُوا لِبَاسَكُمْ عَمَّا يَكْرَهُهُ اللَّهُ كَذَلِكَ يَعِظُكُمْ الْعَلِيمُ. إنا نُحِبُّ اللَّطَافَةَ فِي كُلِّ الْأَحْوَالِ إِيَّاكُمْ أَنْ تَتَجَاوَزُوا عَمَّا أَمَرْتُمْ بِهِ فِي كِتَابِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ... كُونُوا فِي غَايَةِ اللَّطَافَةِ إِنَّ الَّذِي لَيْسَ لَهُ لَطَافَةٌ لَنْ يَجِدَ نَفْحَاتِ الرَّحْمَنِ وَ لَا يَسْتَأْنِسُ مَعَهُ أَهْلُ الرِّضْوَانِ اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْجَاهِلِينَ... غَسَّلُوا مَا تَكَرَّهُهُ الْفِطْرَةُ السَّلِيمَةُ كَذَلِكَ أَمَرْتُمْ بِهِ مِنْ قَبْلُ مِنْ لَدُنِّ مُقْتَدِرٍ قَدِيرٍ.»

(گنجینه حدود و احکام، صص ۷۸-۷۷)

مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: (همانا داخل منزلت شدیم. حین غفلت از آن و نفعه‌ی پاکی از آن استنشاق نکردیم. این چنین تو را خبیر آگاه می‌کند. پاکیزه و طاهر نمایم ای قوم منزلتان را و لباستان را از آنچه خداوند کره دارد، بشوید. این چنین شما را علیم

نصیحت می‌نماید. به درستی که ما در همه‌ی احوال لطافت را دوست داریم. مبدا که از آن‌چه در کتاب خداوند عزیز حمید امر شدید؛ تجاوز نماید. در نهایت لطافت باشید. همانا کسانی که نظیف نباشند؛ هرگز نفحات رحمان را نمی‌یابد و با او اهل رضوان مؤانست نمی‌جویند. پرهیزگار باشید و البتّه، البتّه از جاهلین نباشید. بشوید آن‌چه را که فطرت سالم از آن‌کره دارد. این چنین از قبل از نزد خداوند مقتدر قدیر امر شدید.)

قوله تعالی: «وَحَكَمَ بِالْإِطَافَةِ الْكُبْرَىٰ مَا تَعْبَرُ مِنَ الْغُبَارِ وَكَيْفَ الْأَوْسَاحِ الْمُنْجَمِدَةِ وَدُونَهَا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مِنَ الْمُطَهَّرِينَ. وَالَّذِي يُرَىٰ فِي كَسَائِهِ وَسَخٌّ إِنَّهُ لَا يَصْعَدُ دُعَاؤُهُ إِلَى اللَّهِ وَيَجْتَنِبُ عَنْهُ مَلَأَ غَالُونَ.»

(کتاب مستطاب اقدس، آیه‌ی ۱۷۸)

تأکید در نظافت

قوله الاحلی: «نظافت ظاهره هر چند امری است جسمانی؛ ولیکن تأثیر شدید در روحانیات دارد. در جمیع مراتب تنزیه و تقدیس و پاکی و نظافت، سبب علویّت عالم انسانی و ترقّی حقایق امکانی است. حتّی در عالم جسمانی نیز لطافت سبب حصول روحانیّت است. مراد این است که پاکی و طهارت جسمانی نیز تأثیر در ارواح انسانی کند. ملاحظه کنید که پاکی چقدر مقبول درگاه کبریا و منصوص کتب مقدّسه‌ی انبیاء است. زیرا کتب مقدّسه منع از تناول هر شیئی کثیف و هر چیز ناپاک فرماید.»

(امر و خلق، ج ۳، ص ۲۹۶-مکاتیب عبدالبهاء ج ۱، ص ۳۲۶)

قوله تعالی: «هوالبهی، ای منجذب به کلمه الله! طهارت و تقدیس از اسّ اساس دین الهی است و اعظم وسیله‌ی وصول درجات عالی‌هی غیر

متناهی؛ و این جوهر لطیف و نظیف چه در ظاهر و چه در باطن، بسیار محبوب و مقبول و در عالم وجود از جمله‌ی شئون جسمانی که تعلق و تأثیر در مراتب روحانی دارد؛ نظافت و لطافت و طهارت است. چون به محلّ پاک و طیب و طاهر داخل شوی؛ یک نفحه‌ی روحانیتی استشمام نمایی. لهذا در این کور اعظم، این امر اتمّ اقوم را نهایت تأکید، جمال قدم روحی لاجبائه الفداء فرمودند. اما اصل تقدیس و تنزیه و پاکی و لطافت طهارت فرمودند اما اصل تقدیس و تنزیه و پاکی و لطافت، طهارت قلب است از جمیع ماسوی الله و اشتعال به نفحات الله...» (گنجینه حدود و احکام، صص ۷۹-۷۸)

قوله تعالى: «طَهَرُوا كُلَّ مَكْرُوهِ بِالْمَاءِ الَّذِي لَمْ يَتَغَيَّرْ بِالثَّلَاثِ إِيَّاكُمْ أَنْ تَسْتَعْمِلُوا الْمَاءَ الَّذِي تَغَيَّرَ بِالْهَوَاءِ أَوْ بِشَيْءٍ آخَرَ كُونُوا عُنْصُرَ اللُّطَافَةِ بَيْنَ الْبَرِيَّةِ هَذَا مَا أَرَادَ لَكُمْ مُوَلِّيكُمْ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.»

(گنجینه حدود و احکام، ص ۸۱)

مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: (پاکیزه نمایند هر آلودگی را با آبی که تغییر نکرده به سه خصیصه. «رنگ، بو، طعم» مبدا که استفاده نمایند از آن آبی که به هوا و یا شیئی دیگر تغییر کرده. جوهر نظافت و لطافت بین مردم باشید. این است آن چه که مولای عزیز حکیمان برایتان اراده فرموده.)

قوله تعالى: «قَدْ كَتَبَ عَلَيْكُمْ تَقْلِيمُ الْأَطْفَارِ وَ الدَّخُولُ فِي مَاءٍ يُحِيطُ هَيَاكِلَكُمْ فِي كُلِّ أُسْبُوعٍ وَ تَنْظِيفُ أَبْدَانِكُمْ بِمَا اسْتَعْلِمْتُمُوهُ مِنْ قَبْلِ إِيَّاكُمْ أَنْ تَمْنَعَكُمْ الْغَفْلَةُ عَمَّا أَمَرْتُمْ بِهِ مِنْ لَدُنْ عَزِيزٍ عَظِيمٍ.»

(گنجینه حدود و احکام، صص ۸۴-۸۳)

مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: (به تحقیق بر شما چیدن ناخن‌ها واجب شده و همچنین داخل شدن در آبی که هیاکلتان را در برگیرد. در هر هفته. و نظافت بدن‌هایتان به آنچه که آن‌را قبلاً استفاده نکرده باشید. مبدا غفلت شما را از آنچه به آن از نزد عزیز عظیم امر شدید؛ باز دارد.)

قوله تعالی: «اغسلوا ارجلكم كل يوم في الصيف وفي الشتاء كل ثلاثة ايام مرة واحدة...»
(گنجینه حدود و احکام، ص ۸۴)

مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: (در تابستان هر روز و در زمستان هر سه روز، یک بار، پاهایتان را بشوید.)

عصمت

قوله تعالی: «به نام مظلوم آفاق، از قبل از قلم اعلیٰ نازل که سماء مقام انسانی از دو تیر روشن و منیر و آن امانت و استقامت بوده و خواهد بود و هم‌چنین سماء مقام کنیزان حقّ به یک تیر روشن و منیر و آن عصمت بوده و خواهد بود. حقّ میفرماید: ای کنیزان من! امروز روز ذکر و بیان است و امروز روز خدمت و عرفان. جهد نمایید تا از کوثر حیوان بیاشامید و خود را به دوام ملک و ملکوت در ظلّ سدره‌ی ربّانیه باقی و دائم مشاهده کنید. إِنَّهُ لَهُوَ الْفَضْلُ الْكَرِيمُ.» (آثار قلم اعلیٰ، ج ۵، ص ۱۱۷)

قوله تعالی: «امروز زینت اعلیٰ از برای نساء ارض، اکلیل کلمه‌ی مبارکه‌ی یا امّتی بوده و هست. هر یک از اماء که به این کلمه فائز شد؛ او از اهل فردوس اعلیٰ در کتاب الهی مذکور. طوبی لَامَةِ فَازَتْ بِهَا وَ بِالْعِصْمَةِ الَّتِي جَعَلَهَا اللَّهُ طِرَازَ امَائِهِ الْمُقْبِلَاتِ.» (آثار قلم اعلیٰ، ج ۵، ص ۲۳۲)

(خوشا به حال کنیزی که به آن «یا امّتی» و به عصمتی که آن را خداوند زینت کنیزان مقبل، قرار فرمود، فائز شد.)

عفت و عصمت

قوله الاحلی: «اهل بهاء باید مظاهر عصمت کبری و عفت عظمی باشند. در نصوص الهیه مرقوم و مضمون آیه به فارسی چنین است که اگر ربّات حجال به ابداع جمال بر ایشان بگذرند؛ ابدأ نظرشان به آن سمت نیفتد. مقصد این است؛ در تقدیس و تنزیه و عفت و عصمت و ستر و حیا و حجاب مشهور اهل آفاق گردند تا کلّ بر پاکی و طهارت و کمالات عفتیهی ایشان شهادت دهند؛ زیرا ذره‌ای عصمت، اعظم از هزار سال عبادت و دریای معرفت است. عفت و عصمت از اعظم خصلت اهل بهاء است. ورقات موقنه‌ی مطمئنه باید در کمال تقدیس و تنزیه باشند.» (حیات بهائی، ص ۷۴)

قوله تعالی: «بگو طراز اعظم از برای اماء، عصمت و عفت بوده و هست. لعمرالله نور عصمت، آفاق عوالم معانی را روشن نماید و عرفش به فردوس اعلیٰ رسد.» (منتخبات الواح درباره فضایل اخلاق، ص ۱۲۳)

قوله تعالی: «در لیالی و ایام، اولیاء را ذکر نمودیم و به عفت و عصمت و امانت امر فرمودیم. بعضی آگاه گشته و کوثر عرفان را از ید عطای حق جلّ جلاله نوشیده و برخی انکار نمودند و بر کفران نعمت الهی دهان گشودند.» (منتخبات الواح درباره فضایل اخلاق، ص ۱۲۴)

قوله تعالى: «از حق می‌طلبیم اماء خود را به طراز عفت و امانت و صدق و صفا مزین فرماید. انه هو الفياض الكريم.»
(منتخبات الواح درباره فضایل اخلاق، ص ۱۲۴)

قوله تعالى: «... ابهی طراز فردوس اعلیٰ که مخصوص اماء معین شده؛ جامه‌ی عصمت است. طوبی لامة تزینت هیکلها بها. (خوشا برای کنیزی که هیکلش را به آن آراست.) ای کنیزان حق! قدر کلمه‌ی الهی را بدانید. خزائن ملوک به یک حرف آن برابری ننماید. عنقریب مقامش بر عالمیان ظاهر گردد. در لیالی و ایام به حمد و ثنایش مشغول باشید چه که شما را مؤید فرمود؛ بر امری که کل از آن محجوب و ممنوعند. اِلَّا مَنْ شَاءَ اللّٰهُ وَ تَذَكَّرُ اَسْمَاءُ الَّذِيْنَ ذَكَرْتَهُمْ
فی آخر کتابک...» (آثار قلم اعلیٰ، ج ۷، صص ۱۸۰-۱۷۹)
(مضمون: مگر کسانی که خداوند بخواهد و همچنین اسماء کسانی که در پایان نامه‌ات ذکرشان کردی.)

قوله العزيز: «تقوا و تقدیس فقط عبارت از عفت طهارت، حسن رفتار، تنزیه افکار و عدم افراط در اکل و شرب نیست؛ بلکه بالسویّه شامل رعایت اصل اعتدال در جمیع شئون مربوط به طرز لباس و تفریحات و مکالمات و کلیه فنون ادبی و صنایع مستنظره نیز می‌باشد.»
(منتخبات الواح درباره فضایل اخلاق، صص ۸۸-۸۷)

قوله العزيز: «تضییع و سوء استعمال ادبیات و فنون مستنظره اختیار ازدواج‌های آزمایشی و مرام عدم استتار بدن، خیانت در روابط زناشویی و

انواع اختلاط و ارتباطات نامشروع و سیئات شهوانی، کلّ منافی و مخالف اصول تقوا و تقدیس است. (منتخبات الواح درباره فضایل اخلاق، ص ۸۸)

قوله العزیز: «موافقت و مماشات با عقاید و موازین و عادات و رسوم و ردّیه‌های افراطی چنین عصری که راه تدنی و انحطاط می‌پیماید خارج از صراط تقوا و تقدیس است. بلکه برعکس، تقوا و تقدیس همواره می‌کوشد که به وسیله‌ی قوه‌ی محرکه‌ی ممثلینش ضرّ این عقاید و خطای این موازین و سخافت این دعاوی و سقم این عادات و لوث این رویه‌های افراطی را واضح و مبرهن سازد.» (ظهور عدل الهی، منتخبات الواح درباره فضایل اخلاق، ص ۸۹)

قوله العزیز: «جوانان بهائی مخصوصاً می‌بایستی همیشه بکوشند که سرمشق و نمونه‌ی حیات بهائی باشند. جهان اطراف ما را فساد اخلاق، اغتشاش و عدم عفت و هرزگی و بدرفتاری پر کرده است. جوانان بهائی می‌بایست دشمن این مفاسد باشند و با پاکی، صداقت، نجابت، ملاحظه و رفتار نیک، خویش و دیگران را از جوان و پیر به امر الهی جذب نمایند. جهان از حرف خسته شده و تشنه‌ی عمل است و جوانان بهائی باید جواب‌گوی این انتظار باشند.» (نمونه حیات بهائی ص ۳۸ و ۳۷)

قوله العزیز: «جوانان بهائی باید در انجام وظایف و مأموریت خویش، همواره مظهر تقوا و تقدیس باشند و این دو صفت در حیات جامعه‌ی بهائی و ترقّی و خطّ مشی آتیه‌ی جوانان کشورشان، عامل مؤثری به شمار رود.» (منتخبات الواح درباره فضایل اخلاق، ص ۷۹)

قوله العزيز: «اما راجع به قضیه‌ی رقص و تقلید البسه‌ی نساء غرب، فرمودند: اوّل وظیفه‌ی محفل ملی بهائیان در این ایام که اخلاق در آن سامان تدنی نموده و تقلید و عدم تقید و لامذهبی رواجی شدید یافته؛ این است که جمهور بهائیان را از قبل این عبد، کراراً و مراراً در کمال تأکید و به نهایت صراحت تذکر دهند که تجاوز از آداب بهائی و مخالفت مبادی سامیه‌ی امریه، راجع به تقدیس و تنزیه و عفت و عصمت و اعتدال در امور و اجتناب از سیئات اهل غرب و عادات مذمومه‌ی غیر مرضیه‌ی آنان، تولید مفساد عظیمه‌ای در جامعه نماید و بنیه‌ی جامعه را ضعیف نماید و از رونق بیندازد. بهائیان باید همّت در ترویج و اقتباس از حسنات اهل غرب نمایند نه تقلید سیئات آنان. امتیاز بهائیان حقیقی در این است لا غیر.»

(گنجینه حدود و احکام ص ۱۹۲ - امر و خلق ۳ ص ۷۱ و ۷۰)

قوله الاحلی: «شب در تالار هتل، بعضی مجلس رقص و نوا داشتند. فرمودند: این‌گونه محافل و عواید سبب فساد اخلاق است.»

(گنجینه حدود و احکام، ص ۱۹۲)

قوله العزيز: «... و راجع به رقص فرمودند: هرچند از محرّمات محسوب نه، ولی مراعات آداب بهائی و اعتدال بر یاران واجب و تقلید عوام بسیار مضر.»

(امر و خلق ۳، ص ۱۳۷)

خانم البی پیتوز:

«... در برخورد و آشنایی با مادام الاکوپر که حضرت عبدالبهاء در سفر سانفرانسیسکو در منزل مادر او اقامت داشت؛ با توجه به اشتیاقی که برای تهیه لباس‌های گوناگون داشتم؛ سؤال کردم که آیا حضرت عبدالبهاء برای پوشیدن لباس دستور و نظر خاصی ابراز داشته است. بعد از اندکی تفکر گفتم: آری. فرموده است بایستی در لباس پوشیدن سرمشقی برای اغنیاء و وسیله‌ی تسلی و تشفی خاطر بینویان باشیم.»

(از کتاب هر بحری لؤلؤ ندارد، ص ۱۴ و ۱۵)

بوسیدن بی جا

قوله الجلیل: «مکتوب مورخ ۲۴ اکتبر آن یار معنوی ملاحظه گردید که در مورد عمل بوسیدن و در آغوش گرفتن که بین یاران اروپا و امریکا رواج یافته سؤال نموده بودید. همان گونه که مستحضرید در تویع منیع «ظهور عدل الهی» حضرت ولی محبوب امرالله به رعایت اصول روش و رفتار بهائی اشاره فرموده و بی قیدی و بی بند و باری در این زمینه را محکوم می فرمایند. بدیهی است ممارست در بوسیدن و در آغوش گرفتن (ولو) بی شایبهی دو جنس مخالف که با یکدیگر بستگی و نسبتی ندارند؛ شایسته نبوده و یاران از آن منع می شوند؛ به ویژه در این ایام که صفت کف نفس و خودداری روز به روز منسوخ و متروک می گردد. بهائیان بایستی نهایت کوشش و اهتمام را به کار برند تا در زندگانی فردیه و نیز در مناسبات خویش با یکدیگر از معیارهای اخلاقی مصرّحه در تعالیم الهیه حمایت و پیروی نمایند.»

(گلستان جوانی، ص ۱۰۴ - بیت العدل اعظم پیام ۲۰۰۰)

قوله تعالی: «بشارت هفتم، زمام البسه و ترتیب لحي و اصلاح آن در قبضه‌ی اختیار عباد گذارده شد؛ ولکن ایاکم یا قوم ان تجعلوا انفسکم ملعب الجاهلین.»

(گنجینه حدود و احکام ص ۱۹۱)

راجع به لباس

قوله تعالی: «...: این ظهور، ظهور رحمت کبری و عنایت عظمی است...»

... استعمال لباس اجنبیه و ملاحظه‌ی کتب آن قوم از قبل ممنوع و آثار منع در کتب موجود و مشهود. ولکن در این ظهور اعظم، سدّ منع برداشته شد و به جای آن حریت، عطا و عنایت گشت.»
(گنجینه حدود و احکام، ص ۱۹۱)

قوله الاحلی: «آن روز احبّای آمریکایی به جهت تبدیل لباس، بعضی از خدام حضور مبارک اجازه خواستند که به اقتضای وقت و مکان غیر از کلاه و عبای ایرانی بعضی از لباس‌ها مثل یخه و قبا را تبدیل نمایند. فرمودند: چه عیب دارد من آن‌چه را مهمّ نیست و ضرری برای امر ندارد چندان اعتناء نمی‌کنم این‌ها جزئی است.»
(بدایع الآثار، ج ۱، ص ۲۰)

قوله الاحلی: «در این دور، حجاب محکم‌تر از سابق می‌باشد. در دوره‌ی اسلام حجاب چنان شده بود که زن‌ها نمی‌توانستند در کوچه و بازار راه بروند. مثل غلام و کنیز زرخرید بودند. لذا محض آن که بتوانند به کسب مشغول شوند و علم بیاموزند در هر دوری دست و صورت جائز بوده ولی در این ایام اقتضای این قسم امور ندارد و شاید یک وقتی محفل روحانی اذن آن

هم مثل چارقدن‌های ایرانی که در سر می‌کنند که چهار طرف صورت گرفته باشد که موی آن را نباید مرد غیر ببیند نه مثل زن‌های فرنگی که سر باز بیرون می‌روند که سر و گردن و نصف دست باز باشد. حجاب در این دور چنین است که کسی در خانه‌ای که یک زن باشد؛ بدون اجازه صاحب خانه نمی‌تواند در آن خانه برود، مگر یک نفر از قومان زن در آن جا حاضر باشد؛ مثل پسر یا دختر و یا برادر. مقصود آن است اگر یک زن در خانه باشد؛ نباید مرد غیر وارد شود.» (امر و خلق، ج ۳، ص ۳۴۱ و ۳۴۰)

قوله الاحلی: «حجاب نسوان، مانع از تعلیم و تعلم است. فقهاء در این خصوص مبالغه نمودند که حتی صوت نساء شنیدن را جائز ندانستند و حال آن که مسلم است که عایشه که حرم حضرت بود؛ می‌نشست ازو سؤالات می‌نمودند و جواب می‌داد و در طواف کعبه فریاد لاقِنَاعٌ وَ لِلِثَّامِ برآورد و سکینه دختر حضرت امام حسین می‌نشست شعراء در محضرش اشعار می‌خواندند و او را حکم قرار می‌دادند. پس جایز بود، البتّه اگر در میان صد هزار حجاج روباز باشد؛ در سایر مواقع به طریق اولی باید باشد؛ دیگر دست و رو داخل در حجاب نیست، بلکه مو و سایر اعضا باید پنهان باشد. عصر اوّل چنین بود؛ لکن بعد برین افزودند. به درجه‌ای که نساء را حبس کردند و از تعلیم و تعلم منع نمودند و به نهایت ذلت رساندند. آن بود که نساء شرق از هر ترقی باز ماندند؛ اما عصمت لازم و ضبط و ربط بسیار واجب. لکن به درجه‌ای که مانع از تعلیم و تعلم نشود؛ زیرا شریعت الله، مؤسس فضایل است. نباید آن‌ها را از تحصیل فضایل منع نمود. البتّه زن عالمه بهتر از زن جاهله است؛ ولی با محافظه‌ی عصمت و عفت.» (امر و خلق، ج ۳، ص ۳۴۲ و ۳۴۱)

حجاب

قوله العزيز: «امر حجاب در این ایام از امور لازمه‌ی مهمه‌ی واجبه محسوب. حضرات اماء الرحمن در بلدان شرق علی‌الخصوص در ممالک روس یعنی ترکستان و قفقازیا و اقلیم مصر و همچنین عراق و ایران و بریه‌الشام باید مراعات تامّ از این امر مفروض که به قلم مبارک تأکید گشته؛ نمایند. ادنی انحرافی این اوقات جایز نه و تخفیف و تبدیلی در این‌گونه رسوم و عادات حال مخالف حدود الهیه و رضای مقدّس حضرت عبدالبهاست. زمان و مکان حال چنین اقتضاء نماید و شبهه‌ای نیست که نساء احباء در این ایام پروحشت و انقلاب که آثار حرّیت مفرطه ظاهر و معلوم گشته و افکار و مشرب نفوس تغییر سریع کرده و از حدّ اعتدال خارج گشته؛ نهایت تقید و مواظبت را مرعی خواهند داشت. (توقیعات مبارکه، ج ۱، ص ۱۲۱)

قوله العزيز: «... زنهار! زنهار! احبای الهی و اماء الرحمن در این ایام پر انقلاب از صراط واضح مستقیم احکام الهیه منحرف شوند و متابعت شِرْذِمَه‌ی مقلدان و نوهوسان را نمایند. خلع تقدیس و تنزیه را از تن بیندازند و ثوب رثیت را که به لوث سیئات غرب ملوث گشته؛ مرتدی گردند. از نصایح قلم اعلیٰ رویتابند و به توهمات و مبادی سقیمه‌ی اهل هوس و هوی توجّه و تمایل نمایند. قلم اعلیٰ اهل بهاء را به این ندای احلیٰ نصیحت می‌فرماید: «أوصیکم فی آخر القول بان لاتتجاوزوا عن حدود الله و لاتلتفتوا الی قواعید

النَّاسَ وَغَادَاتِهِمْ لَأَنْهَا لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِيكُمْ بَلْ سُنَّ اللَّهُ أَنْتُمْ فَاَنْظُرُونَ وَ مَنْ شَاءَ فَلْيَتَّخِذْ هَذَا النَّصْحَ لِنَفْسِهِ سَبِيلًا إِلَى اللَّهِ فَمَنْ شَاءَ فَلْيَرْجِعْ إِلَىٰ هَوَاهُ إِنَّ رَبِّي لَغَنِيٌّ عَنِ كُلِّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَنْ كُلِّ مَا هُمْ يَقُولُونَ أَوْ يَعْلَمُونَ...»

(توفیعات مبارکه، ج ۲، صص ۱۲۰ و ۱۱۹)

مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: (در پایان گفتار شما را نصیحت می‌نمایم به این‌که از حدود الله تجاوز می‌کند و به قواعد و عادت‌های ناس توجه نکنید؛ زیرا آن‌ها بی‌اثر و خاصیت است. بلکه شما به سنت‌های خداوند ناظر باشید. هر کس خواست پس این نصیحت را برای خودش، راهی به سوی خدا، اتخاذ کند و هر کس خواست به هوایش راجع شود. همانا پروردگرم البته بی‌نیاز است از کل کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند و مستغنی است؛ از هر آنچه که ایشان می‌گویند و عمل می‌کنند.)

قوله العزیز: «... حجاب عنقریب مرتفع می‌شود؛ بشارت بدهید ولی عجالاً اجتماع رجال و نساء در یک مجلس ابدأ سزاوار نیست. در این خصوص امر مبارک سرکار آقا این است که زن‌های احباء متابعت ارض مقصود نمایند. حجاب مرتفع می‌شود ولی به دو شرط. شرط اول استعداد داخلی و شرط دوم استعداد خارجی است. استعداد داخلی یعنی آن‌که زن‌ها شب و روز بکوشند که خود را تزکیه نمایند به طوری که مجسمه‌ی عفت و عصمت و تقدیس گردند. به سادگی قیام نمایند. آرایش و آرایش را به کلی کنار بگذارند. ابدأ سزاوار نیست آرایش و آایشی همراه داشته باشند. میل ما این است که زن‌های احباء خیلی ساده و موقر و متین باشند. شب و روز دور هم جمع شوند؛ ببینند اسباب ترقی‌شان چیست. این استعداد داخلی بود و اما استعداد خارجی عبارت از این است که عنقریب نفوذ آخوندها از بین برود؛ احباء مطمئن باشند آن وقت مقتضیات مملکت هم مساعد می‌شود. این امر مبارک را

اغیار پیشرفت خواهند داد. احبّاء پیش قدم نشوند. زن‌های اغیار پیش قدم می‌شوند. آن وقت زن‌های احبّاء هم با کمال سادگی در عقب آن‌ها بیرون بیایند؛ ولی میل ما این است که بعد از آن‌که زن‌های اغیار بیرون آمدند؛ زن‌های احبّاء ساده بیرون بیایند؛ برای عزّت امر بهتر است.

شرط اوّل مهم است. عَجَالَتاً زن‌ها در استعداد داخلی بکوشند که مجسمه‌ی تقدیس و عفت و عصمت و عاری از آرایش و آلایش شوند.»
(به یاد محبوب، ص ۳۱۲ و ۳۱۱)

آرایش

قوله تعالیٰ: «هو الله البهیّ الابهیّ»، ای کنیز خدا! آیا صبر را در صدر قرار دهی و یا اضطبار را بر اضطراب اختیار نمایی؛ بعد از آن که قمیص این غلام الهی و ثیاب این جمال روحانی مرشوش و محمّر گشته به دم بغضاء در بین ارض و سماء در کلّ حین به ندای حزین ندا فرماید و هرگاه از دوستان استغاثه نماید و یا از محبّان استعانت جوید به شمشیرهای حسد تقرّب جویند و به تیغ‌های رشک و غضب اجابت نمایند. این چنین بوده است امر این جمال مظلوم. اگر هستی تو از عارفین و در این وقت جمال ابهیّ در بئر ظلماء مسجون گشته و در جنح بلا محبوس شده. پس اگر یافتی تو سیّاره‌ی عما را، او را بر این بئر ظلمانی دلالت نما و بر نصرت این یوسف مصر رحمانی هدایت کن که شاید، دلو وفا را در این بئر ظلماء فرود آورد و نزول دهد و این جمال الهی صعود کند و به لحظات و نظرات او مستغنی شوند عالمیان. ای کنیز من! آیا در محلّ خود صابر شوی و بر مسکن خویش ساکن گردی و آسایش طلبی، بعد از آن که خلیل رحمان در دست نمرود ملک طغیان مبتلا گشته و از برای نفس خود ناصری نیابد و معینی مشاهده ننماید؛ مگر خداوندی که عزیز و جمیل است؟

ای کنیز من! آیا از ماء عذب فرات بنوشی بعد از آن که حسین مظلوم، کبد مبارکش از نار عطش سوخته و خدّ منیرش از حرارت ظماء بر افروخته به شدتی که از عروق مبارکش قطرات دم می‌چکد؟ ای کنیز من! آیا رخت طلب را

به ساحت گلستان طرب گشایی و یا به جهت سیر و سیاحت خود را به رضوان سرور و بهجت رسانی بعد از آن که جمال الهی از ایذا و اذیت جنود شیاطین نفسانی متغیر و پژمرده گشته و نار طلعتش خاموش و افسرده شده؟ ای کنیز من! آیا سرور و شادمانی جویی و یا فرح و کامرانی طلبی بعد از آن که فرح و مسرت پروردگار به حزن و کدورت عظمی تبدیل گشته و بدین جهت قطعات کبد ممکنات و افئده‌ی مقرّبین از وزراء حجبات به دم حمراء تقلیب شده؟ ای کنیز خدا! آیا از نعمت پروردگار خود تمتّع جویی و برخورداری طلبی بعد از آن که غلام الهی از قطعات کبد خود تناول نماید سبب آن چه اکتساب کرده ایادی منافقین؟ پس به ندای بلند اعلیٰ و حنین کبری؛ ندا کن: ای ملاء بیان! آیا مستریح شوید در بیوت خود بعد از آن که جمال قدم از ممالک قرب غروب نمود و در ملکی نزول فرموده که شناسد او را احدی از اهل او نه از وضع و نه از شریف. ای کنیز من! آیا متبسم شوی و یا خنده نمایی بعد از آن که روح در دست یهود افتاده و به زخم حسود و دار عنود مقتول و مطلوب گشته و چون ثعبان کین او را در کلّ حین بگزند؟ پس حسرت باد بر شما به جهت آن که عهد و میثاق حضرت ذوالجلال را فراموش کردید و نسیان نمودید و امر الهی را ترک نمودید و به طوع و رغبت قبول نمودید؛ آنچه امر کرد هوای نفسانی خود. ای ملاء منافقین! ای کنیزان خدا! آیا چشم را به زینت کحل مکحول نمایید؛ بعد از آن که عیون قدم گریان است و دموع او بر خدود او چون امطار نیشان در فیضان و آیا اجساد خود را زینت دهید بعد از آن که رداء محبوب مشبک گشته از رماح انکار کنندگان و یا در حجرات سرور درآید و یا در محافل فرح و ظهور حاضر شوید؛ بعد از آن که نفحات سرور مقطوع و شئونات بهجت و ظهور ممنوع شده از رضوان اسم عظیم من؟ ای کنیزان من!

آیا حدود را چون گل حمراء به لون شقرا مشاطه نماييد با آن که جمال ابهي از لطمات بغضاء به لون صفراء مشهود گشته از ظلم کساني که به احدى از رسل پروردگار ايمان و اقرار نموده اند و اين فضل عزيز منيع را انکار نموده اند؟ ای کنيز من! بدان که محبوب رحمان بين ملاء بيان چون نقطه‌ی اولی، بين ملاء فرقان مبتلا گشته. قسم به جمال ذوالجلال که بلايای اين جمال، اعظم تر و اکبرتر است از بلايای اولين و آخرين؛ اگر هستی تو از گواهان و در اين وقت يوسف جمال در تحت اظفار الذئب به ندای حزين ندا فرمايد و از احبای خود طلب نصرت نمايد که شايد نفسی به قدرت و سلطنت الهیه بر اين امر قيام نمايد و اين جمال مظلوم را نصرت نمايد. ای کنيزان من! در اين هنگام چون غلام روحانی اراده نموده که جمال نورانی را از انظار محبين و مغلين بپوشاند؛ دست افسوس و حسرت را به کمال تأسف و حيرت بر سر و سينه زنيده و با ناله‌ی زار هم راز گرديد و به ضجيج و حنين دمساز شويد تا از چشم، چشمه‌ی خون موج زند و از قلب جيحون دم جاری و ساری گردد. قسم به خدا که شجره قصوی در مکامن اعلی به اصل خود به زمين افتاد، زیرا که وزيد بر اين سدره‌ی منتهی و جمال ابهي، ارياح سموم از قلوب کساني که مشرک بالله بوده و خواهند بود. ای کنيز من! آیا سر را به مقنعه‌های الوان مستور و مزین نمایی بعد از آن که رأس غلام مصر بقا بر سنان بغضاء مرتفع گشته و به اين سبب حوریات فردوس که در غرفات بقا ساکن و مستريحند؛ برهنه نمودند؛ سرهای خود را و پريشان نمودند موهای خود را زیرا که مشاهده نمودند که سلطان ابهي در دست اشقياء مبتلا گشته و در کلّ حین بر اين جمال قدیم اعتراض می‌نمایند. در اين حین جمال ابهي به بیانات قدس روحانی و کلمات عزّ سبحانی می‌فرمايد که ای اصحاب بهاء، بر سفينه‌ی بقا راکب شويد و بر بحر

حمراء در این مدینه‌ی کبریا حرکت نمایند و در این مقام قدر خود را دانسته که احدی در این موهبت عظمی و مکرمت کبری شریک نبوده و نخواهد بود چه که الیوم جمیع کشتی‌ها در غمرات طمطام فتا مبتلا گشته‌اند؛ مگر این فلک قدس سبحانی و سفینه‌ی عز رحمانی که هر که به او تمسک یافته از فتنه‌ی ایام محفوظ ماند و مقدس فرموده او را پروردگار که مخصوص است به اوراق سدره‌ی تقدیس که از جیب قمیص ابهی به ضیاء ابدع اصفی ظاهر گشته‌اند. پس قدر این فیض بدیع و فضل منبع را دانسته که مبادا مظاهر شیطان، شما را از ظل سدره‌ی رحمان منع نمایند و در ارض از محروم شدگان محسوب شوید. پس شما ای بندگان من! اگر یافتید نفسی را این‌که قادر باشد که الماس را حل نماید و جریان دهد پس بنویسید این کلمات بدیع منبع را به مداد الماسیه و نشر دهید او را در هر بلاد تا آن‌که آثار الهی در مابین عباد او انتشار یابد و اگر نیافتید و قادر بر او نگشتید پس بنویسید آن‌چه از سماء تقدیس نازل شده. اهل دیار به جمال مختار راه یابند و هدایت شوند و از سلسبیل قدس منبع و تسنیم عز بدیع بیاشامند. این است وصیت پروردگار شما اگر هستید از شنوندگان و به درستی که اشراق فرموده از افق این کلمات پروردگار عالمیان آفتاب‌های عز صمدانی را که احدی بر احصای اعداد آن‌ها قادر نبوده و نخواهد بود مگر پروردگار شما که او است؛ احصاء کننده و دانا و تربیت می‌فرماید به هر یک از این آفتاب‌ها عالمی از عوالم‌های خود را که اطلاع به آن عوالم نیافته؛ احدی از ممکنات مگر نفس او که عالم و دانا و محیط است بر جمیع عوالم خود. پس بشارت باد کسی را که مرآت صدر خود را مقابل نماید؛ به این آفتاب عز تمکین که از شرق‌های امر رب العالمین طلوع نموده‌اند و اشراق فرموده‌اند و بیفتد بر وجه خود بر تراب در نزد طلوع این شمس معانی و

نباشد از تکبر کنندگان. این کلمات در شرح آیات عزّ صمدانی به لسان پارسی ذکر شد تا هر نفسی از معین قدس حیوان که از فم رحمان جاری و ساری گشته؛ طلب حیات باقی نماید و بعضی از این آیات توقیع منیع ترجمه نشده به ادراک قارین منوط و مشروط گشته تا چه ادراک نمایند فعلى الله قصد السبيل يهدى من يشاء الى صراطه العزيز المستقيم.» (آثار قلم اعلى، ج ۷، ص ۱۶۷ و ۱۵۹)

راجع به جشن تولّد

قوله العزيز: «نظر به این که در متحدالمآل لجنه‌ی نشر نفحات، شماره ۷ شهر المشیة، سنه ۸۶، ذکر جشن تولّد حضرت ولی امرالله ارواحنا لالطافه الفداء در حظيرةالقدس از طرف مجمع جوانان بهائی بوده؛ فرمودند: جشن مولود و ایام و اعیاد منصوصه مختص به جمال قدم و حضرت اعلیٰ و حضرت عبدالبهاء جواهر الارواح لرسمهم الاطهر فداست و اما ما عداهم ذکر یوم مخصوص و جشن مولود و غیره به هیچ وجه جایز نه. لهذا ایام فرح و سرور و اوقات جشن و حبور منحصر به آن مطالع و مظاهر قدسیه‌ی مبارکه است و رضایت و سرور این عبد در آن است؛ طبقاً لآنچه ذکر می شود.»

(توقیعات مبارکه، ج ۲، ص ۸۵، ۱۹۲۲-۱۹۴۸)

مهمانی حضرت شوقی افندی

«... شوقی افندی در سر راه مقداری انگور قرمز از یکی از میوه فروش‌ها ابتیاع فرمودند. ساعت هشت بعدازظهر تعداد ما ۲۳ نفر بود. شوقی افندی مناجات تلاوت فرمودند و بعد اظهار فرمودند؛ سعی خواهند نمود نمونه‌ی جلساتی که در حیفا و شرق منعقد می شود به ما ارائه فرمایند. سپس انگورها را به خوشه‌های کوچک تقسیم نموده به هر یک از حاضرین مقداری عنایت فرمودند و فرمودند در اثنای این که این «میوه‌ی تاک» را تناول می نمایم؛ به یاد احبای الهی در جمیع بلاد باشیم. این حادثه‌ی کوچک، سبب انتعاش

قلوب گردید و تبسم ممتد در لب‌ها نقش بست. از این کیفیت استنباط نمودیم که این نشئه‌ی مادی، رمزی معنوی در بردارد که اشاره به «صهباى محبت الله» است. یعنی ثمره‌ی حقیقی حیات و رمز عشای ربّانی بدیع. بعضی هم در حال تبسم به نحوی شگفت‌انگیز خود را در سکر روحانی ملاحظه نمودیم. شوقی افندی کمی پس از توزیع انگورها جالس شدند و بعد از روی صندلیشان برخاستند و یک شیشه کوچک عطر گل سرخ بما نشان دادند و فرمودند که آن شیشه عطر از طرف شقیقه‌ی حضرت عبدالبهاء، ورقه‌ی علیا به ایشان داده شده است و فرمودند: مایلند جمیع احباء را به آن عطر، مشکبیز فرمایند به شرط آن‌که فقط وقتی قلب شوقی افندی گواهی دهد که محفل سراسر روحانی است؛ عطر توزیع فرمایند و حال احساس می‌نمایند آن حالت موجود است. اینست که ما را معطر می‌فرمایند... بعد مطالب شیرین دیگری از احتفالات بزرگ که در اعتاب مقدسه برپا می‌شود بیان فرمودند؛ به طوری که ما دیگر در منچستر نبودیم؛ بلکه روحاً خود را در ارض اقدس مشاهده می‌نمودیم. آن‌گاه دانستیم که نفثات روح القدس بر ما دمیده است و ما طبعاً در احتفالی که بی‌نهایت روحانی و حقیقتاً جالب تأییدات الهیه است؛ شرکت نموده‌ایم.»

(به یاد محبوب، صص ۱۳۱ و ۱۲۹)

قوله تعالی: «... باری در کلمات قدسم و اشارات النعم لحظات عنایم به دوستانم ناظر. و در حقیقت اولیه مخاطب در کل خطاب دوستان حق بوده و خواهد بود. پس ای دوستان من تا آفاق محدوده را از فراق تیر احدیه محزون و مکدر نیابید؛ سعی نموده که به انوار تجلیات عز صمدیه‌اش مستنیر گردید و از منبع فیض رحمانیه و معدن فضل سلطان احدیه محروم نشوید.»

(مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۷۶)

سزاوار لقب کنیز الهی

قوله الاحلی: «هوالابهی، ای کنیزان عزیزان درگاه پروردگار! بانوهای آفاق عاقبت ذلیل گردند و ملکات جهان به پایان حقیر شوند. قصور معموره‌شان قبور مطموره گردد و عزت و حشمتشان محو و نابود شود. ولی کنیزان جمال مبارک عزیزان جنت رضوان شوند و ملکات فردوس و جنان. پس باید به آن‌چه سزاوار این مقام است و لایق این احتشام قیام نمایند و آن پاکی و آزادگی و افروختگی و تنزیه و تقدیس و عفت و عصمت و روحانیت و طهارت و کمال معرفت و انقطاع و نورانیت است. امیدوار به فضل و موهبت الهی چنانم که به جمیع این مواهب مؤید شوید.»

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۶، ص ۱۳۲ و ۱۳۱)

اهمیت لقب کنیز خدا

قوله الاحلی: «هو الله، ای امة الله! هیچ دانی که کنیزی جمال مبارک را چه مقام است و چه درجه احترام. قسم به روی و موی و خوی دوست که تاج و هاج ملکه‌های آفاق است و سراج زجاج قلوب بانوهای اعظم. این قدر و قیمت در ملکوت ابهی مشهود گردد و این علویت در افق اعلیٰ واضح شود.»
(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۷، ص ۲۱۲)

قوله الاحلی: «هو الله یا امة البهاء! عنوانی اشرف از این نیابم تا تو را به آن خطاب نمایم. اليوم اعظم موهبت الهیه و اشرف رتبه‌ی کمالات انسانیه، عبودیت درگاه احدیت و کنیزی آستان مقدس است. این عبودیت، اکلیل جلیل است و این کنیزی تاج و هاج. (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۷، ص ۱۹۲)

قوله الاحلی: «هو الله، ای اماء جمال ابهی! ملاحظه نمایید که شما را به چه عنوانی خطاب می‌نمایم و کنیزان عزیزان درگه جمال ابهی می‌شمارم. قسم به ربّ وجود و نفحات قلوب اهل سجود که این عنوان فخر و مباهات حوریات قدس در ملاء اعلیٰ و فردوس ابهی است. دیگر معلوم است که باید چگونه باشید و چه قسم منجذب و مشتعل گردید و هر یک پاکیزه کنیز آن عزیز شوید...»
(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۷، ص ۲۵۵)

قوله الاحلی: «هو الله، ای کنیز حق! اگر عزت سرمدی خواهی، به شروط کنیزی قیام کن؛ زیرا اماء جمال مبارک باید هریک آیت هدی باشند و مظهر موهبت کبری. به روش و سلوک و آداب و رسومی قیام نمایند و زبان به برهان ظهور ملکوت رحمان، چنان بگشایند که اهل ارض حیران شوند. اینست تمیز کنیز عزیز جمال مبارک از دیگران. امیدوارم به آن موفق شوی.»
(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۵، ص ۱۵۷ و ۱۵۶)

قوله الاحلی: «انسان باید از قفس تن پرواز نماید؛ روح محض شود. زیرا جسم، قفسی است که انسان را به مشکلات عظیمه اندازد. اسیر طبیعت کند و به هر دردی مبتلا نماید. اما چون انسان عادات جسمانی را خرق نماید؛ از هر قیدی آزاد شود. چه که قوای جسمانیّه جاذب عالم طبیعت است؛ لهذا باید قوه‌ی روحانی این زنجیر را بگسلد. به مجرد فکر این مقام حاصل نشود. قوای طبیعیه؛ همیشه انسان را جذب می‌کند. چشم، منجذب مناظر خوش‌نماست. گوش، منجذب نغمات است و قلب، متوجه به لذایذ و شهوات. انسان ثروت دارد؛ باز هم می‌خواهد. زیرا منجذب عالم طبیعت است. اسباب معیشت دارد؛ باز هم می‌طلبد. پس باید قوه‌ی روحانی غالب گردد؛ تا از این قیود آزاد شود و نجات یابد. مثل مرغی که در قفس است؛ محض دانستن این‌که در خارج هوای لطیف و فضای رحیب است؛ باغ‌های با صفا و چمن و چشمه‌های گواراست نجات نیابد. مگر قوه‌ای یابد که قفس را بشکند و در فضای جان‌فزا پرواز نماید...»

(بدایع الآثار، ج ۱، ص ۲۷۱ و ۲۷۰)

قفس تن و هوی بشکند

قوله الاحلی: «فرمودند: که این مدنیت مادی به منزله‌ی زجاجی است بسیار شفاف و لطیف. اما مدنیت الهیه مانند سراجی است روشن و منیر. چون این دو توأم شود؛ نهایت کمال حاصل گردد. نور وحدت عالم انسانی و صلح عمومی و تساوی حقوق و اخلاق الهی از این بلاد سرایت به سایر جهات کند و عالم را روشن نماید. (شخصی سؤال کرد که آیا ممکن است با کثرت مشغولیت جسمانی، چنین روحانیتی حاصل شود؟ فرمودند: هر قدر نفوس در مادیات ترقی نمایند و به اعتدال رفتار کنند؛ استعداد روحانیت بیشتر یابند. جسم هر قدر سالم‌تر باشد؛ جلوه و ظهور روح بیشتر شود. بلی چیزی که منافی روحانیت است؛ رسومات و تقلیدی است که مخالف علم صحیح و عقل سلیم است.»

(بدایع الآثار، ج ۱، صص ۱۱۵ و ۱۱۴)

مشغولیت جسمانی و روحانیت

قوله الاحلی: «اما در مجمع نطق مبارک در تأسیس مدنیت روحانیه به قوهی حضرت بهاءالله و احتیاج عالم به تعالیم الهیه بود که بدون مدنیت الهیه اسرار ملکوت ظاهر نگردد و فیوضات روحانیه تحقق نجوید. حکمت و قوهی ماوراءالطبیعه جلوه ننماید. عقول بشریه بلوغ نیابد. عالم انسانی، آینهی عالم بالا نگردد و قوهی روحانی بر قوای حیوانی غلبه نکند. جمیع این کمالات به مدنیت الهیه حصول یابد و عالم انسانی به آن محتاج.»

(بدایع الآثار، ج ۱، ص ۲۴۳)

انقطاع

قوله الاحلی: «عرض کردند: آیا هر قدر از شئون جسمانی کاسته شود بر حال روحانی می‌افزاید؟» فرمودند: ولی انقطاع به عدم اسباب نیست؛ بلکه به عدم تعلق قلب است. ما در طهران، شب دارای هر چیز بودیم؛ فردا صبح جمیع را غارت کردند. به درجه‌ای رسید که قوت لایموت نداشتیم. من گرسنه بودم. نان نداشتیم. والده قدری آرد در دست من می‌ریخت به جای نان می‌خوردم. با وجود این مسرور بودیم. بعد حکایتی فرمودند که: دو نفر رفیق یکی غنی منقطع بود؛ با یکی فقیر دنیا دار. به خواهش فقیر، چون بغتاً مسافر شدند از جمیع علایق و اسباب گذشته؛ رفتند. شخص فقیر دید واقعاً رفیق غنی، ترک جمیع تعلقات نموده و از تمام اموال و اوضاع گذشته و می‌رود. خیال مراجعت ندارد؛ به او گفت: حالا که می‌رویم؛ پس صبر کن تا من برگردم؛ حماری دارم او را همراه خود بیاورم. رفیق غنی گفت: تو مرد سفر نیستی؛ زیرا نتوانستی از یک حمار صرف‌نظر کنی؛ اما جمیع شوکت و ثروت خود را من ترک کرده به گفته‌ی تو آمدم و هیچ فکر مراجعت ننمودم. با آن‌که همه چیز داشتم؛ ولی تو برای مراجعت بی‌قراری. با آن‌که جز یک حمار چیز دیگری نداری پس انقطاع به عدم تعلق قلب است نه عدم اسباب. قلب چون فارغ باشد و به نار محبت الله مشتعل، جمیع امور مادی و شئون جسمانی سبب ترویج کمالات روحانی انسان گردد و الا غریق بحور آرایش است؛ ولو فلسفی نزد او موجود نباشد.»

(بدایع الآثار، ج ۲، ص ۱۸۸ و ۱۸۷)

آثار حب الهی و انقطاع

قوله تعالى: «... تَلَلَّ الْحَقَّ مَنْ يَخْرُجُ مِنْهُ الْيَوْمَ نَفْسٌ فِي حُبِّ مَوْلَاهُ وَ انْقِطَاعُهُ عَمَّا سِوَاهُ لِيَجْعَلَهُ اللَّهُ مُؤْتَرًا فِي حَقَائِقِ الْأَشْيَاءِ وَ لَا يَعْقِلُهُ إِلَّا كُلُّ مُنْقَطِعٍ بِصِيرٍ وَ إِذَا فُزْتَ بِذَلِكَ الْمَقَامِ لَتَطْلُبَنَّ مَا تَشَاءُ بِاسْمِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَ لَتَفْعَلَنَّ مَا تُرِيدُ بِاسْمِ رَبِّكَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَوَ عَمْرَى مَنْ بَلَغَ إِلَى هَذَا الْبُلُوغِ لَنْ يَتَكَلَّمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ لَنْ يَتَحَرَّكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ لَنْ يَسْكُنَ إِلَّا بِأَمْرِهِ وَ لَنْ يَمْشِيَ إِلَّا فِي سَبِيلِ رِضَائِهِ وَ لَنْ يَشْهَدَ إِلَّا جَمَالِهِ وَ لَنْ يَخَافَ مِنْ أَحَدٍ وَ لَوْ يَجْتَمِعَ عَلَيْهِ الْخَلَائِقُ أَجْمَعِينَ...»

(مانده آسمانی، ج ۴، صص ۱۷۶ و ۱۷۵)

مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: (قسم به خداوند کسی که امروز ظاهر شود از او نفسی در حب مولایش خارج بشود و انقطاعش از آنچه غیر اوست همانا قرار می دهد او را خدا مؤثر در حقایق اشیاء و آنرا درک نمی کند مگر هر منقطع بصیری و هنگامی که به این مقام فائز شدی، البته آنچه را به اسم علی عظیم من، طلب می کنی، و همانا انجام می دهی، آنچه اراده کنی به اسم پروردگار رحمان و رحیم قسم به جمال کسی که رسید به این بلوغ هرگز تکلم نمی کند مگر به خاطر خدا و هرگز حرکت نمی نماید مگر برای خدا و هرگز ساکن نمی شود مگر به امر او و هرگز راه نمی رود مرا در سبیل رضای او و مشاهده نمی کند رضایش و هرگز (مگر جمال او را) مشاهده نمی کند مگر جمالش را و هرگز از احدی نمی هراسد و لو این که بر علیه او همه ی خلائق جمع شوند.)

قوله تعالى: «...» و بعد سؤال از انقطاع شده بود. معلوم آن جناب بوده که مقصود از انقطاع، انقطاع نفس از ما سوی الله است؛ یعنی ارتقاء به مقامی جوید که هیچ شیئی از اشیاء از آنچه در مابین سماوات و ارض مشهود است،

او را از حقّ منع ننماید. یعنی حبّ شیئ و اشتغال به آن او را از حبّ الهی و اشتغال به ذکر او محجوب ننماید. چنانچه مشهوداً ملاحظه می‌شود که اکثری از ناس الیوم تمسک به زخارف فانیّه و تشبّث به اسباب باطله جسته و از نعیم باقیه و اثمار شجره‌ی مبارکه محروم گشته‌اند. اگرچه سالک سبیل حقّ به مقامی فائز گردد که جز انقطاع، مقامی و مقرّی ملاحظه ننماید و لکن این مطلب را ذکر ترجمان نشود و قلم قدم نگذارد و رقم نزنند ذلک من فضل الله يعطيه من يشاء. باری مقصود از انقطاع اسراف و اتلاف اموال نبوده و نخواهد بود؛ بلکه توجّه الی الله و توسّل به او بوده و این رتبه به هر قسم حاصل شود و از هر شیئی ظاهر و مشهود گردد. اوست انقطاع و مبداء و منتهای آن.»

(مجموعه الواح مبارکه، ص ۳۴۹ - مائده آسمانی، ج ۴، ص ۲۹ و ۲۸)

قوله تعالى: «إِنَّ الْحَرْيَةَ تَنْتَهِي عَوَاقِبَهَا إِلَى الْفِتْنَةِ الَّتِي لَا تَخْمَدُ نَارُهَا كَذَلِكَ يُخْبِرُكُمْ الْمُخْصِي الْعَلِيمُ.» (کتاب مستطاب اقدس)

مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: (همانا این نوع آزادی آخر شبهه فتنه‌ای منجر می‌شود که آتشش خاموشی نمی‌گیرد.)

قوله تعالى: «نفوسى که به مشتہیات نفسانیّه متوجّهند؛ قابل مقرّ اطهر و لایق منظر اکبر نبوده و نیستند.»

(گلستان جوانی، ص ۱۸۹ - گلزار تعالیم بهائی، ص ۱۴۷)

در دین حریت اعمال نیست

قوله الاحلی: «هو الله، آزادی سه قسم است؛ یک آزادی الهی است که به ذات باری مخصوص است و او است مختار مطلق. کسی او را مجبور نمی‌تواند نمود. در هیچ شأنی از شئون، یک آزادی اروپایی‌هاست که انسان هر چه می‌خواهد؛ می‌کند به شرطی که به دیگری ضرر نرساند. این حریت طبیعی است و اعظم درجه‌ی آن در عالم حیوان. این شأن حیوان است. این طیور را ببینید به چه آزادی زندگانی می‌نمایند. انسان هرچه بکند به قدر حیوان آزاد نمی‌شود بلکه نظام مانع آزادی است. اما آزادی سوم در تحت سنن و احکام الهیه است. این حریت عالم انسانی است که قطع علاقه‌ی قلبی از جمیع اشیاء می‌کند از جمیع مشقات و احزان آسوده می‌شود. هر قدر انسان وجدانش ترقی می‌کند قلبش آزادتر می‌شود و روحش مستبشرتر در دین الله حریت افکار هست زیرا حاکم بر وجدان نیست غیر از خدا اما به درجه‌ای که خارج از آداب نباشد در دین الله حریت اعمال نیست از قانون الهی نمی‌تواند انسان تجاوز نماید ولو ضرری به غیر نرسد چه مقصود از قانون الهی تربیت غیر و خود او است چه عندالله ضرر خود و ضرر غیر یکسان و هر دو مذموم است باید در قلوب خشیه الله باشد و انسان به آنچه عندالله مذموم است، مرتکب نشود. لذا حریت اعمالی که در قانون است در دین نیست اما حریت افکار باید از حد ادب تجاوز نکند و اعمال نیز مقرون به خشیت الله و رضای الهی باشد.»

(مانده آسمانی، ج ۵، ص ۱۷ و ۱۸)

قوله الاحلی: «از جمله تعالیم حضرت بهاء‌الله حریت انسانست که به قوه‌ی معنویه از اسیری عالم طبیعت خلاص و نجات یابد؛ زیرا تا انسان اسیر طبیعت است؛ حیوان درنده است زیرا منازعه‌ی بقا از خصایص عالم طبیعت است.» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۱۰۷)

قوله الاحلی: «... و از جمله تعالیم بهاء‌الله، این که دین حصن حصین است. اگر بنیان دین متزلزل و وهین گردد؛ هرج و مرج رخ دهد و به کلی انتظام امور مختل شود. زیرا در عالم انسانی دو رادع است که از ارتکاب رذایل حفظ نماید. یک رادع قانون است که مجرم را عذاب و عقاب می‌نماید. ولی قانون رادع از جرم مشهود است. رادع از جرم مخفی نیست. و اما رادع معنوی دین الهی رادع از جرم مشهود و مخفی هر دو است و انسان را تربیت می‌نماید و تهذیب اخلاق می‌کند و مجبور بر فضایل می‌نماید و اعظم جهت جامعه است که تکفل سعادت عالم انسانی می‌کند. اما مقصد از دین، دین تحقیقی است نه تقلیدی. اساس ادیان الهی است نه تقالید بشری و از جمله تعالیم حضرت بهاء‌الله، این که هر چند مدنیت مادی از وسایط ترقی عالم انسانی است؛ ولی تا منظم به مدنیت الهیه نشود، نتیجه‌ای که سعادت بشریه است حصول نیابد...
جميع این آلات از سیئات مدنیت مادی است اگر مدنیت مادی، منظم به مدنیت الهیه بود، هیچ این آلات ناریه ایجاد نمی‌گشت؛ بلکه قوای بشریه جمیع محوّل به اختراعات نافع می‌شود و محصور در اکتشافات فاضله می‌گشت. مدنیت مادی مانند زجاج است و مدنیت الهیه مانند سراج. زجاج بی‌سراج، تاریک است. مدنیت مادی مانند جسم است ولو در نهایت طراوت و لطافت و جمال باشد؛ مرده است. مدنیت الهیه مانند روح است. این جسم به این روح زنده

است و آلاً جیفه گردد. پس معلوم شد؛ عالم انسانی محتاج به نفثات روح القدس است. بدون این روح، عالم انسانی مرده است و بدون این نور، عالم انسانی، ظلمت اندر ظلمت است؛ زیرا عالم طبیعت، عالم حیوانی است تا انسان ولادت ثانویه از عالم طبیعت ننماید؛ یعنی منسلخ از عالم طبیعت نگردد؛ حیوان محض است. تعالیم الهی این حیوان را انسان می‌نماید.»

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، صص ۱۰۹ و ۱۰۸)

قوله تعالی: «... این مظلوم در این مدّت به مواضع حسنه و نصایح شافیّه‌ی کافیّه تشبث نموده تا بر کلّ ثابت و واضح شد که حقّ از برای ظهور کنوز مودعه در نفوس آمده. نزاع و جدال شأن درنده‌های ارض بوده و هست و اعمال پسندیده شأن انسان...» (اشراقات، ص ۱۴۱)

قوله تعالی: «هوالمبین الحکیم، حق جلّ جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی آمده. الیوم دین الله و مذهب الله آن‌که مذاهب مختلفه و سبل متعدّده را سبب و علت بغضا ننماید. این اصول و قوانین و راه‌های محکم متین از مطلع واحد ظاهر...» (اشراقات، ص ۱۳۳)

قوله تعالی: «...ذرات کائنات شاهد و حقایق ممکنات گواه که این عبد از ظهور و اظهار این امر مقصودی جز نجات عباد و اطفاء نار ضغینه و عناد نداشته و ندارد...»

(اسرار الآثار خصوصی، ص ۱۷)

قوله العزیز: «... در این اوان که اوضاع و احوال در اثر تمسک شدید به
علائق مادی و انهماک در شئون نفسانیه که حال در آن اقلیم به کمال شدت
حکم فرما است؛ وجهی مخصوص حاصل نموده. انجام این وظیفه‌ی خطیر
یعنی تجرد از نفس و هوی و تشبث به جبل درع و تقوا در درجه‌ی اول از
اهمیت واقع و مستلزم بذل جهد و توجه خاص از طرف آن خدام ملکوت
است. احبای رحمانی رجلاً و نساءً باید در این ساعت مهیب که انوار دیانت
در پی افول و ارکان و قوایم آن یکی بعد از دیگری در معرض سقوط و هبوط
اعمال و افعال خویش را مورد تأمل و تدقیق قرار دهند و با عزم جزم و تصمیم
راسخ به تهذیب ارواح و تعدیل افکار و تزکیه‌ی حیات جامعه پردازند و از هر
تزلزل و انحطاط اخلاقی که نام و شهرت و تمامیت و جامعیت چنین امر اعز
اعلایی را لکه‌دار نماید، به شدت تام جلوگیری و ممانعت کنند.»

(ظهور عدل الهی، ص ۶۱)

عرفان و عمل

قوله تعالى: «بگو ای احبای من! شما اطبای معنوی بوده و هستید باید به حول و قوه‌ی الهیه، به دریاق اسم اعظم، امراض باطنیه‌ی امم و عیون اهل عالم را مداوا نمایید و شفا بخشید تا کلّ به شاطی بحر اعظم در ایام مالک قدم توجّه نمایند و باید کلّ به قمیص امانت و رداء دیانت و شعار صدق و راستی ظاهر و باطن خود را مزین نمایند تا سبب علوّ امر و تربیت خلق گردد. این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده. چنانچه در بیان از قلم رحمان جاری، بلکه لاجل ظهورات کمالیه در انفس انسانیه و ارتقاء ازواجیهم إلى المقامات الباقیه و ما یصدقُهُ عَقُولُهُم ظاهر و مشرق شده تا آنکه کلّ، فوق عالم ملک و ملکوت مشی نمایند. لَعَمْرِي لَوْ اَخْرَقَ الْحِجَابَ فِي هَذَا الْمَقَامِ لَتَطِيرُ الْاَرْوَاحُ إِلَى سَاحَةِ رَبِّكَ فَالِقِ الْاَصْبَاحِ. و لکن چون به حکمت امر نمودیم، لذا بعضی از مقامات را مستور داشتیم تا جذب مختار، زمام اختیار را اخذ نماید و کلّ به آداب ظاهره مابین بریه مشی نمایند و سبب هدایت ناس شوند.» (امر و خلق، ج ۳، صص ۳۸۶ و ۳۸۵ - اقتدارات صص ۱۶۹ و ۱۶۷)

قوله تعالى: «... بعضی از نفوس خود را به حقّ نسبت می‌دهند و به اجنحه‌ی نفس و هوی طایرند، از حقّ نبوده و نیستند. باید آن جناب جمیع احباب را به اخلاق الهیه و اوامر ربّانیه متذکّر دارند، تا کلّ بما اراده الله عامل گردند و به طراز محبت و اتحاد و مودت و وداد مزین شوند. قُلْ يَا قَوْمِ لَا

تَخْتَلِفُوا فِي أَمْرِ اللَّهِ أَنْ اتَّبِعُوا مَا أَمَرْتُمْ فِي كِتَابٍ مَبِينٍ إِيَّاكُمْ أَنْ يَمْنَعَكُمْ أَعْمَالُ
الَّذِينَ يَدْعُونَ الْإِيمَانَ إِنَّ الَّذِي تَجَاوَزَ عَنْ حُدُودِي إِنَّهُ لَيْسَ مِنِّي إِلَّا بَأَنْ يَتُوبَ
إِلَى اللَّهِ الْعَفُورِ الْكَرِيمِ.» (امر و خلق، ج ۳، ص ۳۸۷)

قوله العزيز: «هدف غایی حضرت بهاءالله آن است که افراد جدیدی خلق شوند؛ یعنی مردمی نیکوکار و مهربان، باهوش و صدیق و شریف که بر مبنای احکام و موازین این امر اعظم که در این مرحله‌ی جدید از تکامل عالم انسانی ظاهر شده؛ عمل نمایند، خود را بهائی نامیدن کافی نیست، بلکه باید در تمام وجود با آثار حیات بهائی نمودار باشد.»

(نمونه حیات بهائی، ص ۲۹ و ۲۸)

قوله العزيز: «موضوع مهم این است که به حیات بهائی عمل کنیم، یعنی زندگی ما چنان مشحون از تعالیم الهی و روح بهائی باشد که مردم واضحاً در طرز رفتار و اعمال ما یک نشاط و قدرت و عشق و صفا و تأثیری که ما را از مردم دنیاپرست ممتاز دارد.» (نمونه حیات بهائی، ص ۸)

قوله الجلیل: «مقصد از ظهور حضرت بهاءالله وحدت عالم بوده و اصل وحدت همان وحدت خانواده است از این رو باید به این امر اعتقاد راسخ داشت که دیانت بهائی قصدش تحکیم و تقویم عائله است نه تضعیف و تخفیف آن و یکی از وسایل و اسباب تقویت این وحدت مشورت محبتانه است. جو موجود در یک عائله‌ی بهائی و در جامعه به طور کلی باید مبین و معرف امر الهی باشد که به توصیف و تعریف حضرت ولی عزیز امرالله

حکومت دیکتاتوری نبوده؛ بلکه مرافقت و معاشرت خاضعانه است. اعمال
قدرت مطلقه نبوده؛ بلکه روح صراحت و انجام مشورت محبت آمیز
می باشد.» (گلستان جوانی، ص ۱۹۰)

تقدیس ظاهر و باطن، صداقت

قوله تعالی: «... پس ای ساکنان بساط حبّ الهی و ای شاربان خمر رحمت صمدانی! قرب جمال دوست را به دو جهان تبدیل ننمایید، و از لقای او به لقای ساقی نپردازید و از خمر علم و حکمت او به خمر جهل و غفلت دل مبنیدید. لب، محلّ ذکر محبوب است او را به آب کثیف نیالایید و دل منزل اسرار باقی است؛ او را به توجّه اشیاء فانی مشغول ندارید. آب حیات از کوثر جمال سبحان جویید؛ نه از مظاهر شیطان. باری، این غلام فانی در منتهی مقام حبّ، دوستان الهی را به بدایع نصیح احدیه و جواهر حکمت سلطان صمدیه متذکر می‌نماید که شاید نفسی قد مردی و مردانگی علم نماید و از قمیص غفلت و شهوت بیرون آید و چون جمال منیر دوست پاک و منیر و مقدّس در ارض حبّ و انقطاع و ودّ و ارتفاع سیر نماید؛ اقلّ این قدر از انوار صبح جبین و ظهور یوم مبین اخذ نمایند که ظاهر و باطن خود را متحد نمایند. از علوّ تجرید و سموّ توحید و تنزیه کبری و تقدیس عظمی گذشتیم، حال سعی بلیغ و اهتمام منبع نمایند که اسرار باطن مخالف اعمال ظاهر و افعال ظاهر معارض اسرار باطن نباشد. از انفاق جان در سبیل جانان گذشتیم؛ به انفاق عدل و انصاف بر نفوس خود قیام نمایند. آخر یعنی قمیص حرص و آمال نفسانی از ثوب تقدیس ربّانی ترجیح می‌دهید و نغمه‌ی عندلیب بقا را به صوت، منکر فنا از اهل بغی و بغضا مبادله می‌کنید. فَبِئْسَ عَمَّا أَنْتُمْ تَسْتَبْدِلُونَ إِنْآ لِلَّهِ وَ إِنْآ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ...»

(مضمون: پس چه بد است آنچه شما عرض کردید، همانا از خداییم و به سوی او بر

می‌گردیم.)

(آثار قلم اعلیٰ، ج ۵، صص ۱۸۴-۱۸۵)

تقدیس و تنزیه

قوله تعالی: «... چه که لم یزل و لایزال به احبای خود ناظر بوده و آن چه سبب نجات و راحت و وصول به حقّ بوده کلّ را به آن امر فرموده. الیوم بر کلّ لازم است که به ردای تقدیس و تنزیه مزین شوند؛ چه که نفوسی که به مشتهیات نفسانیه متوجّهند، قابل مقررّ اطهر و لایق منظر اکبر نبوده و نیستند.»
(آثار قلم اعلی، ج ۵، ص ۸۵)

قوله تعالی: «هو الشاهد العلیم، مقام، مقام شکر است و وقت حمد. جمیع اماء را وصیت می‌نمایم به تنزیه اکبر و عصمت کبری و قیام بر اموری که سبب ارتفاع امر الهی است؛ ما بین نساء. ان شاء الله به ابصار مطهره و قلوب فارغه و آذان واعیه و السن صادقه بگویید و ببینید و بشنوید. این است وصیت مظلوم، دوستان خود را. والبهاء علیک»
(آثار قلم اعلی، ج ۵، ص ۱۶۵)

قوله الاحلی: «هو الله، ای یاران پاک یزدان! تنزیه و تقدیس در جمیع شئون از خصایص پاکان است و از لوازم آزادگان. اول کمال تنزیه و تقدیس است و پاکی از نقایص، چون انسان در جمیع مراتب پاک و طاهر گردد؛ مظهر تجلی نور باهر شود. در سیر و سلوک، اول پاکی و بعد تازگی و آزادگی. جوی را باید پاک نمود، بعد آب عذب فرات جاری نمود و دیده‌ی پاک ادراک مشاهده نماید و مشام پاک استشمام رایحه‌ی گلشن عنایت فرماید و قلب پاک

آینه‌ی جمال حقیقت گردد. اینست که در کتب سماویّه وصایا و نصایح الهیّه، تشبیه به آب گشته؛ چنان‌چه در قرآن می‌فرماید: (وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا) و در انجیل می‌فرماید: (تا نفسی تعمید به آب و روح نیابد؛ در ملکوت الهی داخل نشود. پس واضح شد که تعالیم الهیّه فیض آسمانی است و باران رحمت الهی و سبب طهارت قلوب انسانی. مقصود این است که در جمیع مراتب تنزیه و تقدیس و پاکی و لطافت سبب علویّت عالم انسانی و ترقی حقایق امکانیست، حتی در عالم جسمانی نیز لطافت سبب حصول روحانیت است. چنان‌که صریح کتب الهی است و نظافت ظاهره هر چند امریست جسمانی و لکن تأثیر شدید در روحانیات دارد. مانند الحان بدیع و آهنگ خوش. هر چند اصوات عبارت از تموّجات هواییه است که در عصب صماخ گوش تأثیر نماید و تموّجات هوا عرضی از اعراض است که قائم به هواست با وجود این ملاحظه نمایید که چگونه تأثیر در ارواح دارد. آهنگ بدیع، روح را طیران دهد و قلب را به اهتزاز آرد. مراد این است که پاکی و طهارت جسمانی نیز تأثیر در ارواح انسانی کند. ملاحظه نمایید که پاکی چقدر مقبول درگاه کبریا و منصوص کتب مقدّسه‌ی انبیاست. زیرا کتب مقدّسه منع از تناول هر شیئی کثیف و استعمال هر چیز ناپاک می‌نماید؛ ولی بعضی منهی قطعی بود و ممنوع به کلی و مرتکب آن مبعوض حضرت کبریا و مردود نزد اولیاء مانند. اشیای محرّمه تحریم قطعی که ارتکاب آن از کبایر معاصی شمرده می‌شود و از شدت کثافت ذکرش مستهجن است. اما منهیات دیگر که ضرر فوری ندارد؛ ولی تأثیرات مضرّه به تدریج حاصل گردد؛ آن منهیات نیز عندالله مکروه و مذموم و مدحور. ولی حرمت قطعی منصوص نه، بلکه تنزیه و تقدیس و طهارت و پاکی و حفظ صحت و آزادگی مقتضی آن. از آن جمله، شرب دخان است که

کثیف است و بدبو و کریهت و مذموم و به تدریج مضرّتش مسلّم. عموم و جمیع اطّباء حاذقه حکم نموده‌اند و تجربه نیز گردیده که جزیی از اجزاء مرکّبه دخان سمّ قاتل است و شارب معرض علل و امراض متنوع. این است که در شربش کرامت تنزیهی به تصریح وارد. حضرت اعلیٰ روحی له الفداء در بدایت امر به صراحت منع فرمودند و جمیع احبّاء ترک شرب دخان نمودند. ولی چون زمان تقیه بود؛ هر نفس که از شرب دخان امتناع می‌نمود؛ مورد اذیت و جفا می‌شد؛ بلکه در معرض قتل می‌آمد. لهذا احبّاء به جهت تقیه به شرب دخان پرداختند. بعد کتاب اقدس نازل شد چون تحریم دخان صریح کتاب اقدس نبود؛ احبّاء ترک نمودند. اما جمال مبارک همیشه از شرب دخان اظهار کراهت می‌فرمودند. حتّی در بدایت به ملاحظه‌ای قدری استعمال می‌فرمودند؛ بعد به کلی ترک فرمودند و نفوس مقدّسی که در جمیع امور متابعت جمال مبارک می‌نمودند؛ آنان نیز به کلی ترک شرب دخان کردند. مقصود این است که شرب دخان، عندالحقّ مذموم و مکروه و در نهایت کثافت و در غایت مضرّت ولو تدریجاً و از این گذشته باعث خسارت اموال و تضييع اوقات و ابتلای به عادت مضرّه است. لهذا در نزد ثابتان بر میثاق عقلاً و نقلاً مذموم و ترک سبب راحت و آسایش عموم و اسباب طهارت و نظافت دست و دهان و مو از تعفن کثیف بدبو است البتّه احبّای الهی به وصول این مقاله به هر وسیله باشد ولو به تدریج ترک این عادت مضرّه خواهند فرمود. چنین امیدوارم.

اما مسئله‌ی افیون کثیف ملعون نعوذ باللّٰه من عذاب اللّٰه به صریح کتاب اقدس محرّم و مذموم و شربش عقلاً ضربی از جنون و به تجربه مرتکب آن به کلی از عالم انسانی محروم. پناه به خدا می‌برم از ارتکاب چنین امر فضیحی که

هادم بنیان انسانی است و سبب خسران ابدی جان انسان را بگیرد؛ وجدان
 بمیرد؛ شعور زائل شود؛ ادراک بکاهد؛ زنده را مرده نماید و حرارت طبیعت را
 افسرده کند. دیگر نتوان مضرّتی اعظم از این تصوّر نمود. خوشا به حال
 نفوسی که نام تریاک بر زبان نرانند تا چه رسد به استعمال آن. ای یاران الهی
 جبر و عنف و زجر و قهر در این دوره‌ی الهی مذموم ولی در منع از شرب
 افیون باید به هر تدبیری تشبث نمود؛ بلکه از این آفت عظمی نوع انسان
 خلاصی و نجات یابد والّا واولیاً علیّ کُلِّ مَنْ یَفْرُطُ فی جَنْبِ اللّهِ ... پس
 همّتی نمایید تا تنزیه و تقدیس کبری که نهایت آرزوی عبدالبهاء است؛ در میان
 اهل بهاء جلوه نماید و حزب اللّهِ در جمیع شئون و کمالات فایق بر سایر نوع
 انسان گردند و در ظاهر و باطن ممتاز از دیگران و در طهارت و نظافت و حفظ
 صحّت سرخیل عاقلان و در آزادگی و فرزاندگی و حکم بر نفس و هوی، سرور
 پاکان و آزادگان و عاقلان. وَ عَلَیْکُمُ الْبِهَاءُ الْاِبْهَیْ ع

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، صص ۳۳۰ و ۳۲۹ و ۳۲۴)

قوله الاحلی: «... یک معنی از معانی شجره‌ی ملعونه، دخان است که
 مکروه است و مذموم و مضرّ است و مسموم. تضييع مال است و جالب
 امراض و ملال و اما شراب به نصّ کتاب اقدس شربش ممنوع و شربش سبب
 امراض مزمنه و ضعف اعصاب و زوال عقل است. (امر و خلق، ج ۳، ص ۵۰)

قوله الاحلی: «اما حشیش از جمیع بدتر است و افیون هادم بنیان ایمان
 و ایقان نوع انسان ...» (امر و خلق، ج ۳، ص ۵۰)

قوله الاحلی: «در مسئله‌ی حشیش ... سبحان الله این مسکر از جمیع مسکرات بدتر و حرمتش مصرّح و سبب پریشانی افکار و خمودت روح انسان در جمیع اطوار. چگونه ناس به این ثمره‌ی شجره‌ی زقوم استیناس یابند و به حالتی گرفتار کردند که حقیقت نسناس شوند چگونه این شیئی محرّم را استعمال کنند و محروم از الطاف حضرت رحمان گردند. البتّه صد البتّه تا توانید ناس را نصیحت نمایید که ازین افیون و حشیش زقوم بیزار شوند و به درگاه احدیّت توجّه نمایند. خمر سبب ذهول عقل و صدور حرکات جاهلانه. اما این افیون و زقوم کثیف و حشیش خبیث عقل را زائل و نفس را خامد و روح را جامد و تن را ناحل و انسان را به کلی خائب و خاسر نماید. با وجود این چگونه جسارت نمایند...» (امر و خلق، ج ۳، ص ۵۱ و ۵۰)

قوله الاحلی: «در خصوص افیون مرقوم نموده بودید؛ شارب و شاری و بایع کلّ محروم از فضل و عنایات الهی هستند و به صریح نصّ الهی، حرام است. شارب الخمر صد هزار درجه بر شارب افیون تفصیل دارد. در ساحت اقدس بسیار مذموم بود به قسمی که هر وقت ذکر افیون می‌شد؛ چهره‌ی مبارک متغیّر می‌شد تا این درجه مذموم و حرام است. مرا آرزو چنانست که ان شاء الله احبّاء کم‌کم از شرب دخان نیز احتراز نمایند؛ تا چه رسد به افیون.» (حیات بهائی، صص ۱۸۱ و ۱۸۰ - منتخبات الواح درباره فضایل اخلاق، ص ۸۵)

قوله الاحلی: «فی الحقیقه ضرر و زیان این دود بی‌نفع و سود واضح و مشهود است. اجسام را به کلی معلول نماید و اعصاب را رخاوت و مستی بخشد و دماغ یعنی مغز را از احساسات علویّه محروم نماید. اوقاتی به شربش

بیهوده بگذرد و اموال، بی‌جا صرف گردد. نه تشنگی بنشانند و نه گرسنگی زایل کند. شخص عاقل البتّه ترک این مضرّ هایل نماید و همواره به آنچه سبب صحّت و سلامتی است بپردازد.»

(مائده آسمانی، ج ۵، صص ۱۷۴، ۱۷۵- امر و خلق، ج ۳، صص ۴۹ و ۴۸)

قوله الاحلی: «شرب دخان عندالحقّ مذموم و مکروه و در نهایت کثافت و در غایت مضرّت، ولو تدریجاً و از این گذشته باعث خسارت اموال و تضييع اوقات و ابتلاى به عادت مضرّه است. لهذا نزد ثابتان بر میثاق عقلاً و نقلاً مذموم و ترک سبب راحت و آسایش عموم ... البتّه احبّای الهی به وصول این مقاله به هر وسیله باشد؛ ولو به تدریج ترک این عادت مضرّه خواهند فرمود. چنین امیدوارم.»

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۳۲۸)

قناعت، تجارت

قوله الاحلی: «قناعت در هر موردی محبوب است؛ حتی در تجارت. مقصد سهولت معیشت است. زیرا ثروت موقت است و توسیع دایره‌ی تجارت سبب پریشانی حال و عاقبت ندارد. این است که در قرآن می‌فرمایند: «لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَاتَّبِعْ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا.»

مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: (قرار مده، دستت را بسته به گردنت و دست را دراز مکن به هر گسترشی. اختیار مکن بین آن راهی.)

(مائده آسمانی، ج ۵، ص ۲۲۹ - اخلاق بهائی، ص ۷۷)

قوله الاحلی: «در زمان حضرت رسول از حضرت سؤال از بعضی معاملات نمودند. حضرت فرمودند: انتم اعلم بامور دنیاکم. لهذا در خصوص جمیع مبالغ که مرقوم نموده بودید؛ این عبد نیز می‌گوید: انتم اعلم بامور دنیاکم در این خصوص صامت مداخله ننماید.»

(مائده آسمانی، ج ۹، صص ۳۹ و ۳۸، چاپ ۱۲۲)

منع از مکاسب محرّمه

قوله الاحلی: «أما اكتساب و اجتناء حرام. البتّه سبب محرومی گردد. زیرا شیئی ممنوع را مقبول شمرده و در قلب تأثیر کرده و شبهه نیست که غفلت حاصل شود و مرتکب، تائب نگردد؛ منتهی به هلاک شود.»
(امر و خلق، ج ۳، ص ۳۷۱)

قوله الاحلی: «آنچه به گمان برود که سبب منع خیر عامه‌ی ناس شود؛ عمل به آن و ارتکاب آن ابدأ جایز نبوده و نخواهد بود. یا ابالحسن آن اتّبع مولاک انه لهو العطوف انه لهو الودود انه لهو الفضال انه لهو الکریم الکریم. احتکار بعضی اشیاء که قوت عامه‌ی ناس است؛ جایز نبوده و نیست. اگر چه آن جناب آنچه عمل نموده؛ لوجه الله نموده. چه که در خیال خود نبوده و نیستی؛ ولكن بعضی از حبوبات جایز نه. لذا باید آن جناب همیشه به اوامر و نواهی الهی ناظر باشید.»
(امر و خلق، ج ۳، ص ۳۷۲ و ۳۷۱)

ادب، تعدیل اخلاق

قوله الاحلی: «در آداب و اخلاق بیش از علوم و فنون اهتمام نمایند؛ زیرا ادب و نورانیت اخلاق مرجح است. اگر اخلاق تربیت نشود؛ علوم سبب مضرت گردد. علم و دانش ممدوح، اگر مقارن حسن آداب و اخلاق گردد؛ و الا سم قاتل است و آفت هایل. طیب بدخو و خائن سبب هلاک گردد و علت انواع امراض. این قضیه را بسیار ملاحظه داشته باشید که اساس دبستان، اول تعلیم آداب و اخلاق و تحسین اطوار و کردار باشد.»

(از جزوه تجزیه آیات، ص ۱۳۲ و ۱۳۱-منتخبات الواح درباره فضایل اخلاق، ص ۴۸)

قوله الاحلی: «... باری، ای یاران الهی! شما باید بالعکس مقابله نمایید؛ یعنی زخم ستمکاران را مرهم نهید و درد ظالمان را درمان شوید. اگر زهر دهند؛ شهد دهید. اگر شمشیر زنند؛ شکر و شیر بخشید. اگر اهانت کنند؛ اعانت نمایید. اگر لعنت نمایند؛ رحمت جوئید و در نهایت مهربانی قیام نمایید و به اخلاق رحمانی معامله کنید و ابدأً به کلمه‌ی ریکی در حقشان زبان میالایید. حرمت کنید؛ موهبت طلبید و نورانیت جوئید و روحانیت بخواهید که خدا هدایت فرماید...»

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۴، ص ۱۲۱)

قوله تعالیٰ: «... ادب از سجّیه‌ی انسان است و به او از دوش ممتاز و هر نفسی به او فائز نشده؛ البتّه عدمش بر وجودش رجحان داشته و دارد...»
(کتاب بدیع، صص ۲۰۴ و ۲۰۳ - منتخبات الواح درباره فضایل اخلاق، ص ۴۷)

قوله تعالیٰ: «... این مظلوم، حزب الله را از فساد و نزاع منع فرمود و به اعمال طّیبه و اخلاق مرضیه‌ی روحانیه دعوت نمود. امروز جنودی که ناصر امرند؛ اعمال و اخلاق است. طوبی لمن تمسک بهما و ویلّ للمعرضین. یا حزب الله! شما را به ادب وصیت می‌نمایم و اوست در مقام اول سید اخلاق. طوبی از برای نفسی که به نور ادب منور و به طراز راستی مزین گشت. دارای ادب، دارای مقام بزرگ است. امید آن‌که این مظلوم و کلّ به آن فائز و به آن متمسک و به آن متشبّث و به آن ناظر باشیم. اینست حکم محکم که از قلم اسم اعظم جاری و نازل گشته.»
(مجموعه الواح مبارکه، ص ۲۹۰)

سؤال از چگونگی معامله و معاشرت با نفوس بی‌ادب و بد اخلاق کردند؛ فرمودند: آن نفوس بر چند قسمند. اشخاصی هستند؛ آلودگی آن‌ها به درجه‌ای است که حشر با آن‌ها غیر مفید، بلکه مضرّ است. البتّه از آن گونه نفوس دوری لازم است. اما کسانی هستند؛ بد اخلاق و بد رفتار که اصلاح حال آن‌ها ممکن است؛ چندان نباید اجتناب نمود. ولی معاشرت با آن‌ها باید محض بیداری و آگاهی ایشان باشد. ولیکن مردمان بی‌حوصله، بی‌صبر یا بی‌گذشت که نیت خیر دارند؛ ولو سلوک ندارند؛ البتّه نباید آن‌ها را مبعوض دانست؛ زیرا صادقند نه کاذب. امینند نه خائن. و قس علیّ هذا. حال از آدم‌های خوش اخلاق گفتگو نماییم که نورانیند و رحمانی. با خلوص و

خضوعند و با وفا و ثبوت . خوش خو و مهربانند و مایه‌ی سرور دل و جان . در
شرق احبایی هستند که جوهر وجودند . شمع روشن هر انجمنند . مروج صلح
و صلاح اممند و خیرخواه احزاب و ملل عالم . خدا انسان را به صورت انسان
خلق کرده که صفات و شیم رحمانی داشته باشد؛ نه حرکات و اطوار حیوانات
درنده .» انتهى
(بدایع الآثار، ج ۲، ص ۳۰۳)

درک اهمیت امر الهی، عدم معاشرت با اشرار

قوله العزیز: «در چنین هنگام سخت و موقعیت باریکی که امرالله بر طبق حکم بالغه‌ی الهیه از مراحل شدید می‌گذرد. از وظایف مقدسه‌ی هر فرد بهائی این است که حقیقت و اهمیت این یوم رهیب را که یوم تغییر و تبدیل است؛ به تمامه درک نماید. پس از آن‌که به این نکته‌ی مهمه واقف گشتیم؛ عاشقانه تصمیمی بگیریم که با کمال استقامت برخاسته و با نهایت جان‌فشانی در اعلامی امر و انجام وظایف مقدسه، ساعی و جاهد گردیم... یاران با وفای حضرت عبدالبهاء باید کلاً در اعمال و اقوال، دائماً و کاملاً متوجه و عامل اصول مصرّحه و محکمه‌ی متینه و مؤسسه‌ی امرالله باشند و بی‌موقع هم خود را نیز خاطر نشان اهل بهاء می‌نمایم که البته از جهتی مأموریم با اهل عالم به نهایت شفقت و بردباری و محبت حقیقی سلوک و رفتار نمایم ولی هرگز این اصل مهم را فراموش نکنیم که از جهت دیگر نیز مجالست اشرار، نور جان را به نار حُسبان تبدیل نماید. مخصوصاً از آمیزش با نفوسی که محققاً و واضحاً بر طبق تشخیص دقیق و صحیح مولای محبوبمان برای جامعه امر مضرّ می‌باشند؛ باید بالمره تحاشی جست چه که خلیطه و معاشرت بدون دقت و ملاحظه آن نفوس را جری ساخته و قصد ایجاد رخنه در اساس مشید این نهضت عظیم خواهند نمود. در عین حال حکمت را نباید از دست داد تا شواهد مختلفیّه‌ی مثبت دربارهی سؤامیال شخصی و یا جمعیتی مشاهده نگردد. حرکات و سکانات سؤانها را بر ملاء گفتن و اعلان بی‌مورد نمودن؛ امری

است خطا. زیرا این عمل اگر بی‌موقع و بی‌مورد صورت گیرد؛ به هیکل امرالله لطمه‌ی شدید وارد می‌آورد در صورتی که بردباری با نفوسی که به طور قطع، به واسطه‌ی اعمال و رفتارشان به جامعه‌ی ما متعلق نمی‌باشد؛ ممکن است آن‌ها را متنبه ساخته و از جاده‌ی شیطانی به شاهراه رحمانی هدایت گردند.

برای این‌که امور از مجرای روحانیت سرعت اجراء به خود گرفته و حقیقت آن‌ها معلوم شود؛ هر وقت علایم امیال سیئه از نفسی مشهود گشت و بر یکی از افراد احباء سوء نیات و اعمال او ثابت و محقق شد؛ تا حدی که میسر و مقدور اوست از طریق محبت وی را از جاده‌ی سوء نفس و هوی منحرف ساخته؛ به منهج قویم الهی متوجه نماید. در صورت عدم تأثیر، واجب است که به محفل محلی خویش مراتب را ابلاغ نماید تا آن‌که آن امنای الهی تحقیقات عمیق و جدی در آن باب بنمایند.»

(مائده آسمانی، ج ۶، صص ۷۱ و ۶۹)

قوله الاحلی: «... بر جمیع احباء الله لازم که از هر نفسی که رایحه‌ی بغضاء از جمال عز ابهی ادراک نمایند؛ از او احتراز جویند. اگر چه به کل آیات ناطق شود و به کل کتب تمسک جوید...»

(گنجینه حدود و احکام، ص ۴۵۰)

قوله تعالی: «حکم الله آنکه تعرض به احدی ننمایند و لکن با نفوس معرض که اعراضشان ظاهر شده؛ معاشرت و تکلم و ملاقات جایز نه. هذا حکم قد نزل من سماء اراده آمر قدیم. طوبی لمن نبذ ما اراد و اخذ ما اراد الله رب العالمین.»

قوله تعالیٰ: در لوح خطاب به علی محمد سراج:

یا قوت را در نار بگذار و بعد ملاحظه کن که چه می شود تا تبدیل کل شیئی الا الله موقن شوی... در یا قوت انواع متعدده و الوان مختلفه مشهود. در جمیع الوان آن در نار تغییر می کند؛ مگر دو قسم که بهرمانی و رمانی مشهورند و این دو هم اگر چه به نار شدیده در ایام عدیده تغییر می نماید و لکن از وراء حجابات، اگر در نار متوسط بمانند؛ ضربی مشهود نه و بعضی بر آنند که نار بر لون این دو قسم بیفزاید و اما اگر در نار الهی که در علم مکتوم ربّانی به کبریت احمر معروف است؛ بر یا قوت القاء گردد؛ فی الحین تکلیس شود و چون سایر اجساد النار تصلح کل مفسد و تفسد کل مصلح تزيد الصالح صلاحاً و الفاسد فساداً. هر نفسی که از علم الهی مطلع شده؛ آنچه ذکر شده ادراک می نماید و من دونه لیس لاحد نصیب الا بامر من لدن مقتدر قدیر.»

(امر و خلق، ج ۱، صص ۱۵۴ و ۱۵۳)

رعایت سالمندان

قوله الاحلی: «باید حفظ مراتب نمود. اصاغر باید رعایت و احترام اکابر کنند و اکابر باید مهربانی در حق اصاغر نمایند. جوانان باید خدمت پیران نمایند و پیران باید محافظت و رعایت جوانان کنند. این حقوق متبادله است.»
(امر و خلق، ج ۳، ص ۶۸)

قوله الاحلی: «... در میان احبای الهی نهایت التیام حاصل گردد غم خوار یکدیگر شوند. جوانان حرمت و رعایت سالخوردگان کنند و سالخوردگان به جوانان، پدر مهربان باشند.»
(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۵، ص ۱۵)

خدمت والدین

قوله تعالى: «أَنَا وَصَيَّنَاكُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا... قُلْ يَا قَوْمِ عَزَّوْا آبَوَيْكُمْ وَوَقَرُوهُمَا وَبِذَلِكَ يُنَزَّلُ الْخَيْرُ عَلَيْكُمْ مِنْ سَخَابِ رَحْمَةِ رَبِّكُمْ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ... إِيَّاكُمْ أَنْ تَرْتَكِبُوا مَا يَحْزَنُ بِهِ آبَائُكُمْ وَأُمَّهَاتُكُمْ أَنْ أَسْلَكُوا سَبِيلَ الْحَقِّ إِنَّهُ سَبِيلٌ مُسْتَقِيمٌ وَأَنْ يُخَيَّرَكُمْ أَحَدٌ فِي خِدْمَتِي وَخِدْمَةِ آبَائِكُمْ وَأُمَّهَاتِكُمْ أَنْ إِخْتَارُوا خِدْمَتَهُمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا بِهَا إِلَى سَبِيلٍ.»
(امر و خلق، ج ۳، صص ۵۷ و ۵۶ - مائده آسمانی، ج ۸، صص ۱۸۶ و ۱۸۵)

مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: (همانا ما، شما را در کتاب الله وصیت می‌نماییم که جز خدا را عبادت نکنید و به والدین احسان کنید... بگو ای قوم! والدیتان را گرامی دارید و آن دو را احترام گذارید و به خاطر آن بر شما از ابر رحمت پروردگار علی عظیمتان خیر و نیکی نازل می‌شود... مبدا که مرتکب شوید آنچه را که به آن پدران و مادرانتان محزون شوند. راه‌های حق را سالک شوید؛ به درستی که آن سبیل مستقیم است و اگر مخیر دارد شما را کسی در خدمت من و خدمت پدران و مادرانتان، خدمت ایشان را اختیار کنید. سپس به واسطه‌ی آن به سوی من راهی برگزینید.)

قوله تعالى: «اِثْمَارِ سِدْرِهِ وَجُودِ، اِمَانَتِ وَ دِيَانَتِ وَ صَدَقِ وَ صِفَا وَ اعْظَمِ اِزْ كَلِّ، بَعْدَ اِزْ تَوْحِيدِ حَضْرَتِ بَارِي جَلِّ وَ عَزَّ، مِرَاعَاتِ حَقُوقِ وَالدِّينِ اِسْت. دَرْ جَمِيعِ كُتُبِ اَلْهٰی اِیْنِ فِقْرَهْ مَذْكَوْرٍ وَ اِزْ قَلَمِ اَعْلٰی مَسْطُوْر.»
(گلستان جوانی، ص ۱۶۵ - امر و خلق، ج ۳، ص ۵۶)

قوله تعالى: « ذكر والد نمودی امروز جمیع نسبت‌ها منقطع است. ان شاء الله جهد نمایی تا نسبت به حق شود؛ ولكن باید با پدر به کمال محبت رفتار نمایی. امری که سبب ضرر امر اوست و یا علت حزن او ارتکاب آن محبوب نه. كذلك ينصحك لسان المظلوم في سجنه العظيم. این حکم محکم در اول ایام در کتاب الهی از قلم حقیقی ثبت شده. ان اعمل و کن من الصابرين.» (امر و خلق، ج ۳، ص ۵۶)

قوله تعالى: «اعظم از کلّ بعد از توحید باری، جلّ و عزّ، مراعات حقوق والدین است.» (امر و خلق، ج ۳، ص ۵۶)

قوله الاحلی: لسان عظمت در لوح می‌فرمایند:
«آباء باید کمال سعی را در تدین اولاد مبذول دارند. چه اگر اولاد به این طراز اول فائز نگردد از اطاعت ابوی که در مقامی اطاعت الله است غافل گردد. دیگر چنین اولاد مبالات نداشته و ندارد و يفعل باهوانه مايشاء...»
(منتخباتی از الواح مبارکه درباره تعلیم و تربیت، ص ۷۶)

قوله الاحلی: «حقوق پدر و مادر مقارن حقوق حضرت احدیت است و بالوالدین احساناً، دلیل واضح مبین.»
(مائده آسمانی، ج ۵، ص ۱۲۶)

قوله الاحلی: «قدر این پدر و مادر را بدانید و تا توانید به خدمتشان پردازید؛ زیرا رعایت والدین، عبادت حقّ است و رضای ایشان سبب حصول موهبت بی پایان. کدرشان علت عذاب ابدی است و حرمان سرمدی.»
(گلستان جوانی، ص ۱۶۵، پیام شماره ۱۶۹)

قوله الاحلی: «ای بنده‌ی الهی! ... تا توانی رضای پدر بطلب و از عدم التفات ملال مجو؛ زیرا حقوق ابویین مقدّس است ولو جفا روا دارند.»
(گلستان جوانی، ص ۱۶۶ -)

قوله العزیز: «در بعضی موارد طرد و سلب حقوق و قطع نسبت و ترک مسؤولیت چه از طرف پدر و مادر و چه از طرف اولاد در شریعت الهیه جایز؛ ولی حکمش راجع به بیت العدل اعظم است و قبل از استقرار آن قضایای فردیه راجع به امنای محفل مرکزی است. در حین لزوم و پس از تمعّن و دقّت و تفحص تامّ تجویز و تصویب نمایند.»
(امر و خلق، ج ۳، ص ۵۹)

قوله تعالی: «درباره‌ی اطفال ابدأ محزون نباشند؛ چه که هر نفسی که به حقّ اقبال نموده؛ وارث او حقّ بوده و خواهد بود. اولاد فی الحقیقه از برای ذکر خیر است و کدام ذکر خیر است که بر ذکر حقّ سبقت نماید. هر ذکری که ازو در الواح شده؛ به منزله‌ی هزار خلف صالح است از برای او که در راه خدا انفاق جان و مال نموده باشد. قل ان اشکروا یا احبائی بهذا الفضل و قولوا لک الحمد یا اله العالمین.»
(امر و خلق، ج ۳، صص ۵۵ و ۵۴)

افضل از اولاد

قوله تعالى: «... يا رفيع! امروز كلمة الله از صد اولاد افضل بوده و هست. جهد نماييد به رضای دوست فائز شويد و ظاهر شود از شما آن چه که ذکرش در کتاب الهی مخلّد گردد. اينست اولاد حقيقي و قره‌ی عين حقيقي و ذريه‌ی حقيقي. كذلك نطق المظلوم اذ احاطت به الاحزان بما اكتسبت ایدی الظالمين.» (اشراقات، ص ۲۷۴)

قوله تعالى: «... اولاد اگر چه از نعمت‌های بزرگ الهی است و از اثمار شجره‌ی انسانی، ولكن بر حسن آن و مدت بقای آن احدی جز حقّ جلّ جلاله مطلع نه. انا نخبرک بثمره جنیه باقيه دائمه و هي فی هذه الايام كلمة الله المطاعه و او از صد هزار اولاد احبّ و افضل است؛ چه که به طراز بقا مزین. اگر مالک یک کلمه شوند؛ از نزد او مالک کلّ خیر خواهند بود. طوبی از برای نفسی که به اثمار شجره‌ی قلم اعلیّ فائز شد.» (مجموعه الواح مبارکه عندلیب ص ۱۱۱، مائده آسمانی، ج ۸، ص ۱۸۷)

قوله تعالى: «امروز هر نفسی آن چه را بخواهد مالک می‌شود. در ظاهر ملاحظه کنید چه بسیار نفوس که مساجد بنا نمودند و کنائس تعمیر کردند و پل‌ها ساختند از برای آن که ذکر خیر ایشان در ارض بماند و باقی باشد و عندالله به مکافات آن فائز شوند و همچنین نفوسی که به صد هزار آمال و

رجاء و طلب و ابتهال از غنی متعال اولاد خواستند تا اثری از ایشان در ارض باقی بماند و حال آن‌که نمی‌دانند آن اثر صالح باشد یا دون آن. ولکن در این ایام اگر نفسی به عزفان حقّ فائز شود و به ثنایش ناطق گردد و به خدمتش موفق شود؛ ذکرش و ثنایش به دوام ملک و ملکوت باقی خواهد ماند.»
(مائده آسمانی، ج ۸، صص ۱۵۴ و ۱۵۳)

قوله الاحلی: «آبوت حقیقی، هدایت نفوس است. پدر جسمانی سبب حیات جسمانی است و پدر روحانی علت حیات روح رحمانی. فرق در میان تن و جان بی حد و بی پایان. پس تو بکوش تا ابوت روحانی یابی و اولاد معنوی بجویی. قسم به اسم اعظم که یک ولد روحانی بهتر است از صد فوج اولاد جسمانی. آن نور علی نور است و این شاید سبب رسوایی و افتضاح در یوم نشود...»
(مائده آسمانی، ج ۹، ص ۱۳۲)

قوله تعالی: «... اولاد اگر چه از نعمت‌های بزرگ الهی است و از اثمار شجره انسانی، ولکن بر حسن آن و مدت بقای آن احدی جز حق جلّ جلاله مطلع نه. انا نخبرک بثمره خبیته باقیة دائمة و هی فی هذه الایام کلمة الله المطاعة، و او از صد هزار اولاد احب و افضل است؛ چه که به طراز بقا مزین. اگر مالک یک کلمه شوند؛ از نزد او مالک کلّ خیر خواهند بود. طوبی از برای نفسی که به اثمار شجره‌ی قلم اعلیٰ فائز شد.» انتهى
(مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاء‌الله، عندلیب، ص ۱۱۱)

حیات

قوله العزیز: «یاد دارم یکی از زائران با نهایت اخلاص و نهایت وفا داری از محضر مبارک راجع به اشکال فهم بیانات انگلیسی در قاطبه‌ی یاران امریک سؤال کرد و درخواست کرد که کمی سهل‌تر مرقوم دارند: هیکل مبارک با نهایت وقار و طمأنینه فرمودند: «آسان نوشتن رفع درد را نمی‌کند. یاران الهی را نصیحت کنید که نیران معلومات خود را بالا برند.»

(گوهر یکتا، ص ۳۰۵)

قوله الاحلی: «سعادت در علم است و علم در تقوا و تقوا در انقطاع و تنفر از جمیع زخارف دنیا و انقطاع عشق الهی آرد. عشق تلاوت آیات و مناجات خواهد و جذبه‌ی آیات، تهذیب اخلاق کند. یعنی صدق در راه حق و انصاف با خلق و قطع با نفس و صحبت با نیکان و دوری از جاهلان و حرمت مهتران و شفقت با کهتران و نصیحت با دوستان و حلم با دشمنان و بذل بر فقیران و محبت با اهل جهان و هدایت گمگشتگان. این است سعادت عظمی و عطیه‌ی کبری و موهبت لاتحصى. فطوبی للعاملین. ع ع»

قوله تعالی: در لوح خطاب به علی محمد سراج:
یاقوت را در نار بگذار و بعد ملاحظه کن که چه می‌شود تا تبدیل کل شیئی الا الله موقن شوی... در یاقوت انواع متعدده و الوان مختلفه مشهود. در

جميع الوان آن در نار تغيير مي‌کند؛ مگر دو قسم که بهرمانی و رمانی مشهورند و این دو هم اگر چه به نار شديده در ايام عديده تغيير مي‌نمايد ولکن از وراء حجيات، اگر در نار متوسط بمانند؛ ضرری مشهود نه و بعضی بر آنند که نار بر لون این دو قسم بيفزايد و اما اگر در نار الهی که در علم مکتوم ربّانی به کبريت احمر معروف است؛ بر ياقوت القاء گردد؛ فی الحين تکليس شود و چون ساير اجساد النار تصلح کل مفسد و تفسد کل مصلح تزيد الصالح صلاحاً و الفاسد فساداً. هر نفسی که از علم الهی مطلع شده؛ آن چه ذکر شده ادراک مي‌نمايد و من دونه ليس لاحد نصيب الا بامر من لدن مقتدر قدیر.»

(امر و خلق، ج ۱، صص ۱۵۴ و ۱۵۳)

مفتاح ابواب علوم و فنون

قوله تعالیٰ: «... مظلوم در جمیع ایام من غیر ستر و حجاب، امام وجوه اهل عالم نطق فرمود؛ آنچه را که مفتاح است از برای ابواب علوم و فنون و دانش و آسایش و ثروت و غنا...»

(مجموعه الواح مبارکه، ص ۳۰۰)

لوح جمال اقدس ابهی در ایام طفولیت به یکی از خوانین مازندران: «هوالمحبوب: انشاءالله در سایه رحمت رحمانی و قباب سدره‌ی سبحانی ساکن و مستریح باشید. بر حسب ظاهر من کوچکم، خط ندارم ولیکن چون این امی به سدره‌ی الهی متمسک است؛ بی علم می خواند و بی خط می نویسد و این در عالم باطن نزد اهل بصر مشهود است. اغیار از این سر آگاه نبوده و نیستند.»

(لوح مبارک فوق به وسیله جناب اردشیر اخترخاوری در مدرسه‌ی تابستانه‌ی ژاپن با اجازه

جناب سمندری ایادی محبوبمان تلاوت شد. اوت ۱۹۶۶)

معنی استعداد

قوله الاحلی: «هو الله، ای متوجه به ملکوت ابهی! فیض نامتناهی الهی چون فیضان ابر نیسانی و ریزش سحاب آذاری بود؛ ولی اراضی طیبه‌ی مبارکه از این فیض مستفید گردد؛ اما اراضی جزره محروم ماند. یعنی این فیض تأثیری نبخشد و انبات ننماید. پس باید کوشید استعداد پیدا کرد. استعداد انقطاع و روحانیت و توجه است.»

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۵، ص ۱۰۲)

قوله الاحلی: «... ای مفتون حقیقت! استعداد در هر شیئی جاذب تأییدات الهیه است. ملاحظه می‌نمایی چون زمین استعداد یابد؛ فیض ابر بهاری طوفان نماید و هم‌چنین سایر اشیاء من مدت چهار سال در اقلیم غرب در جمیع محافل و کنایس ضجیح و ضریح نمودم و ندا به ملکوت الهی کردم. قوه‌ی استعداد اهل غرب، قلب مرا جذب نمود و الا ممکن نبود...»

(پیام بهائی ۱۸۴؛ مأخذ دارالانشاء بیت العدل اعظم، ۴ می ۱۹۹۴)

قوله الاحلی: «هو الابهی، ای جذوه‌ی نار محبت الله! فضل و رحمتی در وجود است که مسئول است و این اغلب به حسب استعداد و طلب است و فضل و جود نیست که نه به استعداد و قابلیت است و نه به طلب و سؤال. بلکه صرف موهبت است. هدایت الهیه و عواطف رحمانیه و فیوضات عرفانیه‌ی

ربانیّه از تعلّقات موهبت صرفه و منحّه‌ی محضه است؛ چه که جواهر اصدا ف وجود استحقاق این لؤلؤ مکنون را نداشتند و مظاهر شهود، لیاقت این فضل سلطان وجود را نداشته و ندارند. محض فضل و عنایت، این فیض افاضه گردید. پس مؤمنین باللّه در هر دقیقه‌ای صد هزار شکر و حمد باید به جای آرند که مظهر چنین بخشایش سلطان آفرینش شدند. ع»

(پیام بهائی، شماره ۱۸۴)

تقدّم مصلحت امر

قوله الاحلی: «تأییدات الهیّه در این عصر مجید مانند شعاع آفتاب است. قلوب و نفوس مانند صفحات بلور هر چه صافی تر گردد؛ شعاع شمس بیشتر اشراق نماید.» (پیام بهائی، شماره ۱۸۴، فروردین ۱۳۷۴)

قوله تعالی: «طوبیٰ از برای نفسی که لحب الله حرکت نماید و به هدایت عباد مشغول گردد. امروز قیام و قعود و حرکت و سکون باید لوجه الله ظاهر شود. هر سلطانی را جندی است و هر امری را ناصری. جنود مالک آفاق، اخلاق و اعمال و ذکر و بیان بوده و مدیر و مدبر این جنود تقوی الله.» (مائده آسمانی، ج ۸، ص ۲۴)

قوله تعالی: «اگر اهل ارض فی الجمله تفکر کنند؛ ادراک می نمایند که مصلحت کل ظاهراً و باطناً توجه به حق جلّ جلاله بوده و هست. غفلت عباد و اعمال باطله‌ی ایشان به صور بلائی مختلفه ظاهر شده و ارض را احاطه کرده. نظر بما قدر من القلم الاعلیٰ این جهات را نار حروب و دخان بلایا اخذ نموده و آن شعله در بلاد ایران مستور است و البته این ستر را ظهور و بروزی از پی مگر به ملاحظه‌ی نفوس مقدسه ثابت‌ی راسخه‌ی مطمئنه‌ی مستقیمه، بلائی کبریٰ و رزایای عظمیٰ منع شود. انه علی کل شیء قدير. ولکن آنچه از قلم اعلیٰ نازل، اکثری ظاهر و مشهود.» (مائده آسمانی، ج ۸، ص ۱۶۹)

قوله تعالى: «اليوم باید احبای حق به مصلحت امر ناظر باشند. چه که اعدای خارجه و داخله به تمام حيله ظاهر شده‌اند؛ چنانچه ظهور قلم خبر داده و همچنین در الواح پارسیه که به استدلالیه معروف است؛ از قلم علمیه اخبار این آیام ذکر شد و از جمله اینست که در شدايد آیام ظهور نازل که امر به مرتبه‌ای صعب می‌شود که اصحاب آن سلطان وجود و جوهر مقصود در کوه‌ها و صحراها فرار نمایند و از دست ظالمین مستور شوند و برخی با کمال انقطاع جان در بازند. چنانچه جمیع ظاهر شد و مشاهده نمودید.»

(مائده آسمانی، ج ۸، ص ۳۰)

قوله الاحلی: «نفوسی که الیوم در ظلّ کلمه‌ی الهیه مستظل، باید در جمیع امور ملاحظه‌ی مصلحت امرالله نمایند. پس در مصلحت خویش شتابند؛ تا بنیان بر بنیاد محکم متین استوار گردد.»

(مائده آسمانی، ج ۵، ص ۲۵۰-)

قوله العزیز: «مآلاً تمام نبردهای زندگی در درون نفس انجام می‌گیرد. تشکیلات هر قدر وسیع باشد؛ قادر نخواهد بود که مشکلات انفرادی نفوس را حل کرده به پیروزی او کمک نموده و یا از شکست او در مواقع حساس جلوگیری نماید. در چنین اوقاتی افراد به طور عموم تحت تأثیر قوای عظیمی که در این عالم وجود دارد؛ خرد می‌شوند و می‌بینیم بعضی از افراد ضعیف به طور ناگهانی و معجزه‌آسایی قوی می‌شوند و افراد قوی منکوب می‌گردند. فقط می‌توانیم با نصایح مشفقانه به نحوی که لجنه‌ی شما اقدام نموده است؛ سعی نماییم. در بین یاران آن‌چه را که بیشتر به حال آن‌ها مفید است؛ تقویت نماییم؛

زیرا چیزی که به زیان امر باشد؛ نمی‌تواند برای یک فرد بهائی منشاء خیر گردد.» (از توفیق مورخ ۱۷ دسامبر ۱۹۴۳- نمونه حیات بهائی، صص ۲۴ و ۲۳)

قوله العزیز: «درباره‌ی این‌که آیا صلاح است به خاطر نجات کسی به غیر حقیقت سخنی گفته شود؛ حضرت ولی امرالله عقیده دارند ما به هیچ وجه نباید بر خلاف حقیقت صحبتی بکنیم؛ اما در عین حال باید سعی کنیم از راه موجه‌تری به آن شخص کمک نماییم. البتّه ما نباید در ابراز مطلب پیش‌دستی کنیم؛ مگر آن‌که مستقیماً از ما خواسته شود.»

(نمونه حیات بهائی، ص ۹- از نامه منشی مورخ ۲۱ دسامبر ۱۹۲۷ از طرف حضرت...)

راجع به عدم ثبت ازدواج

از بیانات شفاهی حضرت ولی امرالله «... مثلاً در اسپانیا احباء مجبور بودند برای این که حکومت، ازدواج آنها را رسمی بشناسد و ثبت کند؛ قبلاً در کلیسا آن را ثبت می کنند؛ فرمودند: جایز نیست. حضور مبارک عرض کردم (روحیه خانم) احباء از ازدواج محروم می شوند. فرمودند: اهمیت ندارد از امر هم خارج بشوند؛ اهمیت ندارد. وقتی تمام اروپایی ها از امر خارج بشوند؛ اهمیت ندارد. من نمی توانم مصالح امر را زیر پا بگذارم و فدای مصالح اشخاص کنم.

مسئله دیگری مسئله ی کتمان عقیده است. هیچ وقت هیکل مبارک راضی به انحراف و کتمان عقیده احباء نبودند و با وجود تزییقات و ناراحتی ها، هیکل مبارک راضی نبودند که کتمان عقیده بشود.»

(خاطرات اسفندیار قباد، ص ۲۳۰)

هر کس مسئول اعمال خود است

از بیانات روحیه خانم: «یک روز فرمودند: وقتی با ولی امرالله ازدواج کردم؛ با خود گفتم که من در ظلّ عنایات و تعالی حضرت ولی امرالله راحت و آسوده خواهم بود؛ ولی یک روز حضرت ولی امرالله به من فرمودند که مقدرات شما در دست خود شما است. حضرت روحیه خانم به ما فرمودند: همان بیان حضرت ولی امرالله را من به شما می‌گویم و شما به این مقام بلند که رسیدید؛ فکر نکنید که روح حضرت بهاءالله و حضرت ولی امرالله شما را حفظ خواهد کرد؛ بلکه، عملیات شما ضامن این موضوع خواهد بود و مقدرات شما در دست خودتان و مقدار خدمات و قیام شما است...»

(خاطرات اسفندیار قباد، صص ۲۵۹ و ۲۵۸)

مداهنه در امرالله تولید مشاکل عظیمه نماید

قوله العزیز: «... راجع به سَجَلِ احوال و قید مذهب و آیین احبای الهی در تمام نقاط امریه در آن سرزمین؛ اگر چنانچه مجبور و مکلف بر یقین و قید مذهب گردند؛ البتّه کتمان نمایند و به تظاهر و تصنع متشبث نشوند. عقیده‌ی خویش را در کمال جرأت و وضوح اظهار نمایند و از عواقب و نتایج بیان حقیقت و ابراز ما فی الضمیر خائف و نگران نشوند. البتّه به عموم یاران تأکید و توصیه نمایند تا از صراط مستقیم حقیقت و رشاد منحرف نگردند و بر حفظ مصالح امریه و صیانت و رفعت و منزلت امرالله و اعزاز کلمه الله موفق و مفتخر گردند. مداهنه و مسامحه در این موارد، مخّل در نظام امرالله و علّت توهین و تحقیر دین الله گردد و تولید مشاکل متنوعه‌ی عظیمه در آینده نماید. قوه‌ی قلب و حزم و صراحت و متانت و مشورت تام در این ایام از لوازم ضروریّه و از صفات ممدوحه و شیم مرضیه اهل بهاء محسوب. نفس اقدام و اثبات شهامت و بسالت در این مقام جالب تأییدات قویه‌ی رب الانام است. کافل سعادت و صیانت یاران است و ممهّد سبیل از برای نجات و استخلاص بندگان حضرت رحمان. آنچه را یاران به آن مأمورند و فروض حتمیه که در الواح و صحف الهیه مصرّح و مؤکّد است اگر اجراء شود شبهه‌ای نبوده و نیست که اسباب غیبیه به مشیت مالک البریه محض صیانت یاران و تأمین و حفاظت شریعت مولای عالمیان چنان فراهم گردد و موانع حالیه را مرتفع نماید که یاران و مؤمنان خود مبهوت و متعجب و حیران گردند. پس توکل و تفویض

و اطمینان و ثبات و تمسک به آنچه لوازم ضروری‌های این ایام است؛ لازم و واجب تا از پس پرده‌ی قضا جنود لم تروها به عرضه‌ی شهود قدم گذارند و به نصرت و حمایت و تقویت این جمع مظلوم پردازند...»

(مائده آسمانی، ج ۶، صص ۴۲ و ۴۱)

بهائی حقیقی

قوله تعالى: «... باید مدعی محبت الهی الیوم به جمیع شئون از دوش ممتاز باشد. قبول امر و اعتراف به حق محض ادعا نبوده و نیست. چنانچه جمیع ناس الیوم مدعی این مقامند و لکن لسان العظمة یشهد بکذبهم و افتراءهم و غرورهم و غفلتهم و خیانتهم. ای دوستان! خالصاً لله حرکت نمایند و لوجه الله تکلم کنید. کلمه‌ای که لله از سماء قلب حرکت نماید و از افق لسان اشراق کند؛ البتّه مؤثر خواهد بود. از تأثیرات اعمال غافل نباشید لعمرالله اگر نفسی به تأثیرات اعمال و اقوال طیبه و خبیثه مطلع شود؛ ابدأً به هیچ مکروهی التفات ننماید و جز خیر محض و معروف صرف از او ظاهر نشود.»

(مائده آسمانی، ج ۸، صص ۱۶۱ و ۱۶۰)